

روشننگار

گفت آن یار کز وکشت سردار بلند حرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Vol.3 No.29. September 2009

شماره ۳۰

ماهنامه روشننگار، سال سوم، شماره ۳۰، اکتبر ۲۰۰۹

افشای شیوه های کار شبکه خارج کشوری وزارت اطلاعات

ادامه در صفحه ۸



سر مقاله: روشنفکر و وظیفه واقعی آن

سیامک ستوده

ادامه در صفحه ۳

یک مشاهده، یک مشاجره!
در آکسیون ۲۳ سپتامبر - بروکسل

با سید ابراهیم نبوی
کمیته دانشجویی بلژیک

ادامه در صفحه ۱۷

سبزپوشان به چه می اندیشند!

تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر
ایرانیان و دست آوردهای آن
بخش اول
دکتر رضا آیرملو

ادامه در صفحه ۱۴

مخملباف کیست؟

نامه ای به پارلمان اروپا
از طرف گروهی از تشکل های هنری، هنرمندان و
زندانیان سابق به پارلمان اتحادیه اروپا

ادامه در صفحه ۶

Thoughts on Ahmadinejad

By: Sayeh Hassan

Thank Goodness Ramadan is over!

By: Lila Ghobady

Page 23

کاپیتالیزم: داستان یک عشق
مستند تازه ای از مایکل مور

صادق افروز

ادامه در صفحه ۱۱

قیام مردم عرب بر علیه
اسلام و محمد

بخش چهارم
سیامک ستوده

ادامه در صفحه ۲۰

چند پرده از یک نمایش



لیلا قبادی
نویسنده و فیلمساز

بخشی از رمان حاجی آقا!.. (صادق هدایت) مجالس ... افکار و فرهنگستان مرتب به قوم حاجی مفتخر می شد که عضویت رسمی آنجا را داشت و در همه جا ... اشتباهات مضحک می کرد.

فقط سر حساب پول موی را از ماست می کشید ... بعد از پیش آمد شهریور ، حاجی آقا طرفدار جدی دموکراسی و یکی از آزادیخواهان دو آتشه و مخالف دیکتاتوری رضاخانی شده بود . در سفارتخانه های متفقین و انجمن های فرهنگی آنها عرض اندام می کرد و دستگاه سابق را به رایگان زیر فحش و دشنام می گرفت : " ببینید چه خر تو خری بود که وزارت معارف حق التالیف کتاب اخلاق را به من داد اما یک بار از من نپرسیدند پس کتابت کو ؟ این دستگاه محکوم به زوال بود ... " نزدیک انتخابات دوره چهاردهم به فعالیت سیاسی و اقتصادی حاجی افزوده شد و غریب این که کسی که کباده ریاست وزرایی می کشید ، حال سودای وکالت به سرش زده بود . از صبح تا شام مشغول تبانی و دستور و ملاقات با روزنامه چی و کاسب کار و بازاری و آخوند های قدیمی و آخوند های نوظهور دموکراسی و گاب بندی شده بود ...

آقای مزلقانی سردبیر روزنامه کثیرالانتشار " دب اکبر " پیروز مندانه دستش را بلند کرد : حاجی آقا بنده

پیشنهاد می کنم که عکس حضرتعالی در روزنامه دب اکبر چاپ بشود و شرح حالی هم از شما به مناسبت انتخابات زیر عنوان : " پدر دموکراسی " در صفحه اول روزنامه درج کنیم

آنها از در بیرون رفتند و حاجی نیم بلند شد و نشست . در حالتی که خسته و عصبانی به نظر می آمد رو کرد به منادی الحق و گفت : آقا خیلی ببخشید خودتان که ملاحظه کردید ، این همه دردسر ... اگر اجازه می دید با شما مشورتی بکنم . شنیدم که شما قصیده های عالی می سازید

-منادی الحق: بنده در تمام عمرم قصیده نگفته ام

حاجی آقا : خوب مقصود شعره ، قصیده یا تصنیف فرقی نمی کنه ... می دانید که من عضو تمام محافل ادبی هستم ... حالا با داشتن این همه گرفتاری و بعد نا خوشی اوخ اوخ ... گمان می کنم که فرصت نداشته باشم شعری بگم . از طرف دیگر چون قول دادم در یکی از مجالس ادبی قصیده ای راجع به دموکراسی بخوانم اینه که از شما خواشمنم اگر ممکنه شعری چیزی راجع به دموکراسی بگید . البته این خدمت را فراموش نخواهم کرد . می دانید حالا دموکراسی مد شده مخصوصا که دوره انتخاباته تأثیر داره . این که خواستم با شما خلوت بکنم . البته اجرتان پامال نمی شه - گمان می کنم که سوء تفاهمی رخ داده. به آن معنی که شما شعر می خواهید از عهده بنده خارجست

که بخورید و کلفت بشوید . این چاهک به شما ارزانی ! اما من محکوم که از گند شماها خفه بشوم ... طرفداری از دموکراسی می کنی برای این که دوا و غذای مردم را احتکار بکنی ، حتی از احتکار واجبی هم روبرگردان نیستی. می دانی توبه گرگ مرگست . آسوده باش ! من دیگر حرفه شاعری را طلاق دادم . بزرگترین و عالی ترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال تست که صدها هزار نفر را محکوم به مرگ و بدبختی می کنی و رجز می خوانی. گورکنهای بی شرف حاجی رنگش کبود شده بود و ماتش زده بود ، بطوری که درد نا خوشی خود را حس نمی کرد.

منادی الحق بلند شد در کوچه را بهم زد و رفت...

براستی یاد صادق هدایت جاودانه است. بدون شک آنکه می ماند، جاودانه می شود، تأثیر کمک کننده بر جای می گذارد

نویسندگان ، هنرمندان و تلاش گرانی مثل هدایت هستند نه جریان های پوشالی سیاسی و استادان با ریش و بی ریش و نویسندگان و روزنامه نگاران و فیلم سازان جیره خوار دستگاه حاکمیت ها که برای سران کشورهای غربی و باندی از جمهوری اسلامی کرنش زبوانه می کنند و مطابق میل و نظر آنها حرف می زنند و مطابق خواست آنها اثر تولید می کنند و نان به نرخ روز میخورند

یاد انسانهای آزاده ای چون صادق هدایت چه گرمی تر است در این قحطی هنر و هنرمندی که

"بر قدرت" باشد تا "با قدرت"...

lilacforfreedom@gmail.com

ندا و « زیبایی اش به عنوان سلاح» یا کالای بازار مکاره بورژوازی ؟

نادر هدایت (بخشی از مقاله)

از نظر خانم کارگردان نشاط، زیبایی زنان یک سلاحی است که دختران ایرانی در مبارزشان در خیابانها علیه رژیم اسلامی مورد استفاده قرا ر داده اند البته نمیگوید



چگونه ؟ . او در این رابطه به اشیپگل اون لاین میگوید : زیبایی و نکاوت در تقابل با یکدیگر قرار ندارند. این را ندا و تمامی انسانهای زیبای دیگر نشان دادند که در این تابستان به خیابانها برای آزادی مبارزه کردند. زیبایی به عنوان یک سلاح میتواند خدمت کند . بی جهت نیست که این خانم چنین در مورد ندا و دیگر دختران مبارز در خیابانها علیه رژیم سخن میگوید . برای خبرنگاران غربی این دختران مبارز با تصاویری که از آنها ارسال میکردند بسیار جذاب وبه گفته خبرنگاری «بسیار اروتیک » وسکسی بوده است واین چنین است که این خانم هم در راستای زبان همان کسانی که به او جایزه داده اند سخن میگوید تا آنها هم بتوانند این گفته ها را برای

میگویند مدرنیسم ! بهر روی از سردمداران خردجالان اکبر گنجی و «جنیش سبز» بیش از

"زیبایی به عنوان سلاح ندا نه تنها «قهرمان» رسانه های غربی میشود بلکه باید به سبک فرهنگ بازار بورژوازی هالیوودی نیز «جذاب ، سکسی و اروتیک » هم باشد."
شیرین نشاط برنده جایزه نقره ای در ونیز

این

نباید انتظار داشت . تا دیروز این بازیگران مانند سازگارا ، اکبر گنجی ها، موسوی وکروبی ها در چهارچوب انقلاب فرهنگی امام راحل شان به سرکوب جوانان میپرداختند و امروز خود نادی سکسیم عقب مانده ارتجاعی سرمایه داری میباشند اینهم به عنوان تجدد ومدرنیسم ! انگار که مدرنیسم آنچیزی است که در کارخانه ای مدیای سرمایه داری تولید میشود وهماهنگی با آن از وظایف جایزه گیرندگان به عنوان معیار برای مدرنیسم است . باید گفت اشغالگران هالیوودی در انتشار «فرهنگ مقدس » سرمایه داری مانند همان مغولان میباشند که «خواص » کشورهای زیر دست به عنوان نکمه وذکره و وزیر وغیر به آنان خدمت میکردند وبعده این خوش خدمتی ها در خدمت اشغالگران را به عنوان مبارزه ومقاومت ایرانی غالب میکردند ویا میکنند که این را اینگونه غالب کنند. تسلیم شدگان به مدرنیسم سرمایه داری

جهانی به زبان آنها سخن میگویند تا چاکر منشی خود را تضمین دهند و از مردم مبارز در خیابانها میخوانند به زبانی سخن بگویند که در تولیدات فرهنگی برای فروش کالا بازار داشته باشد. خانم جایزه بگیر باد سبند مد شده سبز در ونیز هم از این امر استثنا نیست وبرای همین در کنار «قهرمان سازی » از ندا سعی میشود که به او نیز یک جنبه وسبک فرهنگ سرمایه داری برای فروش کالای ندا هم زیبایی را به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرا ردهد. به همان سبک که از چه



گوارا امروز کالا ساخته میشود وفروخته میشود . به همان سبک نیز از ندا از طرف فرصت طلبان سیاسی وفرهنگی سعی میشود که از ندا قهرمانی بسازند که بتوانند مرگ او را هم کالا کنند و در معرض نمایش قرا ر دهند وچند دقیقه بعد هم کالای اصلی را بفروش برسانند. ویا به سبک ملکه زیبایی های جهان ویا هنرپیشه های هالیوودی سری هم به آفریقا زد ودرباره گرسنگی در جهان نیز داد سخن داد. این مد روز است ! واین روزها هم از فوتبالیست ها تا خوانندگان وهمه کسانی که خود را «مدیون مردم» میدانند این دکان جدید دستبند سبز را کشف کرده اند هالیوودی ها هم! ■



ماهنامه روشنگر

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 61

Publisher: Roshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

Managing Editor: M. F. Shiravand

Editor: Fariborz Shirzadi

Interactive Media: Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: فریبرز شیرازی

گرافیکست: فرامرز شیراوند

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر

نظرات نویسندگان آنها میباشند و لزوما نظر

نشریه روشنگر نیست. مسئولیت مطالب به

عهده نویسندگان آنها میباشد.

روشنگر هیچگونه مسئولیتی در قبال آگهی ها

بعهده نمیگیرد.

دانشگاهی امثال سروش ها و جهانبگلوها و خیل دکترها و استادان دانشگاهی اند که سعی در ارائه ی تفاسیر غیر واقعی و منجمله صلح طلبانه و انسان دوستانه از اسلام را دارند، و یا روشنفکرانی که سعی در انحراف جنبش ضد مذهبی از مسیر واقعی خود به مسیر ناسیونالیستی و نژاد پرستانه ضد عرب داشته، یا بخش مهمی از روشنفکران سنتی چپ مانند دکتر محیط که ظاهرا از فرط عمیق شدن! در مسئله، ولی در واقع برای شانه خالی کردن از وظیفه افشاگری در مورد مذهب، بطور خنده آوری بحث و نقد مذهب را بخاطر آنکه امری روبنائی بوده، ریشه در نظام سرمایه داری دارد جایز نمی شمارند. در حالیکه، نقش پیشرو و آگاهی دهنده ی روشنفکر در اینست که جامعه را در هر زمینه ای از آنچه که نمیداند آگاه نموده و از آن پیشتر برد. حتی در مورد روشنفکرانی که کار تبلیغی شان فراتر از افشای جمهوری اسلامی نمی رود باید گفت، در جامعه ای که بخش عظیم آن نه تنها به ماهیت جمهوری اسلامی پی برده، با خشم و نفرت در برابر آن قرار گرفته است، تکرار این آگاهی جز ارزش تهییجی فایده ی دیگری نداشته، کمکی به پیش بردن آگاهی جامعه نمی کند. اگر ما می خواهیم که تجربه ی مردم ایران از حکومت مذهبی را به یک رنسانس ضد مذهبی و دوران ساز تبدیل کنیم، باید با آگاهگری در مورد ماهیت مذهب (ماهیت همه ی مذاهب یکتاپرست، یعنی نفس مذهب بطور کلی) به توده ی مردم کمک نمائیم تا آگاهی از ماهیت دولت مذهبی را به آگاهی از ماهیت خود مذهب ارتقاء دهند. همانطور که عمیق کردن و کارسازتر کردن هر مبارزه ی دیگری مستلزم دست بردن به ریشه ها و جستجوی علل و عوامل، در سطوح تحتانی تر آن می باشد. ■

روشنفکر و وظیفه واقعی آن

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com



مردم با آنکه حکومت نفرت انگیز اسلامی را با پوست و گوش خود هر روزه تجربه می کنند، ولی جنایات حکومت مذهبی را نه به پای اسلام، بلکه به حساب انحراف جمهوری اسلامی از اسلام می گذارند، زیرا بخودی خود فاقد قدرت فکری و اطلاعات لازم برای ایجاد رابطه ی معقول و منطقی میان تجربه ی خود از حکومت با خود مذهب، و به عبارت دیگر با گفتار و کردار محمد، در دروان بعثت اش، می باشند. اینجاست که نقش روشنفکران، متفکران و نویسندگان در آشکار نمودن این رابطه و روشنگری مطرح می شود. تا جایی که بدون این روشنگری، تجربه ای چنین بزرگ و حیاتی از حکومت مذهبی، تجربه ای که برای هر ملتی در تاریخ تنها یکبار پیش می آید، لزوما به آگاهگری واقعی در مورد مذهب منجر نمی گردد. اهمیت این روشنگری بخصوص هنگامی مشهود می شود که می بینیم خیل روشنفکر نمایان و در واقع ضد روشنفکران، در شرایطی که باید توده ی مردم را در نتیجه گیری درست از تجربه ی خود یاری رسانده، آنها را به ماهیت ضد انسانی مذهب واقف نمایند، بخاطر منافع مادی ویا کوتاه فکری و نادانی خود در مسئله مورد بحث، با جدا کردن حساب اعمال حکومت مذهبی از خود مذهب، عملا مدافع مذهب شده، مانع فراگیری واقعی مردم از تجربه ی تاریخی خود می شوند. نمونه ی این نوع روشنفکران، فعالین حقوق بشر اسلامی چون خانم شیرین عبادی، و استادان

همواره توده ی مردم در متن تجربیات عملی و روزمره خود است که مطالب آگاهی بخش را جذب نموده، آنها را به شعور عمومی خود تبدیل می نمایند. نقش این آگاهگری ها تنها در تعمیق تجربیاتی است که خود مردم در جریان عمل روزمره از سر می گذرانند. تجربه ی حکومت سیاه مذهبی یکی از این تجربیات است. آنها تجربه ای بزرگ و تاریخ ساز. شاید آنقدر که امروزه مردم تشنه ی آگاهگری های مذهبی بوده، عطش سیراب شدن از آنها را دارند، در هیچ دوره ی تاریخی دیگری چنین نبوده اند. این بخاطر آنست که حکومت مذهبی در ایران فرصت تجربه ی عملی مذهب را به آنها داده است. تجربه ای که روز و شب و بطور روزمره با آن سروکار دارند. اما باید توجه داشت که با تجربه ی صرف نمیتوان به شناخت واقعی پدیده ی مورد تجربه نائل آمد. همانانکه در مقوله ی شناخت هم تجربه ی حسی صرف نمیتواند انسان را به مرحله ای فراتر از شناخت حسی که شناختی سطحی است ببرد. بطوری که عبور از مرحله شناخت حسی به شناخت واقعی تنها به مدد بکارگیری عقل به منظور جمع بندی درست از تجربیات عملی ممکن و میسر می باشد. در اینجاست که نقش عامل اندیشه و تفکر، یعنی تئوری و روشنگری و مسئله ی آگاهگری در جامعه مطرح می شود. بهمین روال، صرفا تجربه ی یک حکومت مذهبی کافی برای پی بردن مردم به ماهیت مذهب و شناخت واقعی ی آن نیست. کما اینکه می بینیم بسیاری از

کلمات قصار پرفسور دکتر جهانبگلو و آقای تاج دولتی

سیامک ستوده

سخت (If a man abide not in me...they are burn) برای هر آدم متوسط الفکری مجاز بودن بدترین خشونتها بر علیه مخالفین را در مسیحیت نشان میدهد. با اینحال، اگر آقای دکتر جهانبگلو ازضعف اطلاعات در این مورد رنج می برند، ایشان را به کتاب تاریخ جنائی مسیحیت نوشته Karlheinz Deschner رجوع می دهیم .

"... در مورد مساله حقیقت جویی این جنبش ها باید به یک مساله مهم اشاره کرد. دروغ منجر به بی اعتمادی می شود. حال اگر این دروغ در سطح بالاتر مطرح باشد، بی اعتمادی نیز در سطح سیاسی و اجتماعی خود را نشان می دهد. از طرف دیگر، جامعه ایرانی بسیار ایده آل گراست. یعنی ما از سران سیاسی و اجتماعی خود می خواهیم کمال مطلوب را داشته باشند و اجرا نمایند. و اگر خلاف آن را مشاهده

هر کودک دبستانی میداند که ظهور تمدن در 6 هزار سال پیش یک پیشرفت تکنولوژی و نه یک پیشرفت اخلاقی بود. با ظهور تمدن که آغازگر مالکیت خصوصی، نظام طبقاتی و پادشاهی های جبار و سرکوبگر در تاریخ بشری بود، برای اولین بار استثمار، سرکوب، شکنجه، بردگی، زندان، اعتیاد و تجاوز جنسی وارد تاریخ بشر شد .

"... بعضی ادیان به علت انعطاف پذیری بیشتری که در تاریخ آنها مشاهده شده است، بیشتر به ادیان صلح طلب مشهور هستند مثل دین مسیحیت." جهانبگلو، جلسه 22 آگوست

تاریخ مسیحیت سراسر خشونت و جنایت بوده است و برای دانستن این نکته لازم نیست محقق تاریخ بود. فقط همین جمله در گاسپل سنت جان بخش مربوط به عشق و دوست داشتن که می گوید: "کسی که اطاعت مرا نکند... در آتش خواهد

یکی دو باری بود که ما در هر شماره روشنگر مطالبی از اصول کافی و گفته های خمینی را می آوردیم. اینبار، تصمیم گرفتیم بجای آن، کلمات قصار آقای تاج دولتی و دکتر جهانبگلو در جلسات هفتگی ایشان در دانشگاه یورک تحت عنوان آگورا را برای خوانندگان روشنگر و بخصوص دانشجویان جوانی که با حوادث اخیر ایران به دایره سیاست و مسائل اجتماعی وارد شده اند

و پای صحبتهای مزبور می نشینند چاپ کنیم. گفته هایی که در کادر هستند گفته های قصار نامبرده گان و بقیه تفاسیر و حاشیه نویسی های ما بر آنها. در ضمن لازم به تذکر است که این گفته ها نقل قول غیر مستقیم و از متن گزارشی که از این جلسات در نشریه سلام تورنتو توسط گزارشگری مجهول الهویه بچاپ رسیده، برداشت شده اند و ممکن است بطور کامل با عین گفته های نامبردگان منطبق نباشند که در اینصورت حق تکذیب مطالب نقل شده برای گویندگان اصلی آنها محفوظ می باشد .

"..... در واقع تمدن یک پیشرفت اخلاقی است و نه پیشرفت علمی و تکنولوژیکی." جهانبگلو، جلسه 22 آگوست

کنیم، سرخورده و خشمگین می شویم، انتقام می گیریم و همین خود آغاز یک خشونت جدید است .

این ایده آل خواهی باعث می شود سران حکومتی هرگز به اشتباهات گذشته خود اعتراف نکنند. بنابراین، این عدم صداقت، تا حدی از عدم واقع بینی افراد جامعه سر چشمه می گیرد." تاج دولتی، جلسه 22 آگوست

نتیجه ی اخلاقی آقای تاج دولتی: عدم صداقت و دروغ گوئی احمدی نژاد تقصیرش به گردن مردم است که واقع بین نیستند. احمدی نژاد برای این دروغ می گوید که میترسد اگر به اشتباهات خود اعتراف کند مردم خشمگین شده و انتقام بگیرند. ای مردم اینقدر خشم و خشونت بخرج ندهید که سران جمهوری اسلامی مجبور به دروغگوئی شوند !

".... به طور کلی برای هر متنی دو نوع خوانش وجود دارد. خوانش نرم و خوانش سخت. در مورد اسلام، دیدگاه کسانی که با خوانش سخت با آن روبرو هستند، دیدگاه افرادی مثل طالبان و القاعده و هم چنین وهابیون است.

ادامه در صفحه ۹

(بخش اول)



تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست آوردهای آن

دکتر رضا آیرملو

پروفسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

این ویژگی، اساس تعلق خاطر جماعت سبزپوش به وی را تشکیل می دهد.

گزینش رنگ سبز، در اصل، گزینشی فرهنگی و سیاسی است. هم به سهم خود، تئوری تعلق فرهنگی ایرانیان به باورهای فرقه شیعه گری حاکم را تأیید می کند (ر. ک. به مقدمه جلد 3 کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی") و هم انعکاسی از تاریخ سیاسی- اجتماعی سده ها و دهه های اخیر است.

تاریخ سده های اخیر ایران با ادعای خویشاوندی سلسله صفوی با امامان شیعه و در نتیجه، با حکومت سیاسی-مذهبی آنان به نیابت "امام زمان" آغاز، و با دخالت های بازیگران سیاسی بی که خود را منسوبان و نمایان این قوم می دانند، ادامه یافته است.

"سید" روح الله خمینی یکی از آخرین بازیگران سیاسی منسوب به این قوم بود. در این مدت طولانی، "تقدس مذهبی سید ها و ملایان" همچون باور زیربنائی شیعه گری، با زور و ترور و سپس حتی با تبلیغات استعمارگرانه به مردم ایران تحمیل شده و آن را به عنصری از عناصر فرهنگی ایرانیان تبدیل کرده است. به طوری که امروزه روز هم، دغلبازی ها، تجاوزات و کلاهبرداری های رسوای سیدها و ملایان مدعی نیابت امام زمان - از دعانویسان حرفه ای شهر و روستا تا مدعیان کرامت و معجزه بنیادگرایان اسلامی - به آسانی مورد اغماض مردم قرار می گیرند. حتی بسیاری برای رهائی از دست ظلم و جور این سید و ملای ظالم و دزد، راهی جز دنباله روی و تقلیدآن سید و ملای ظالم و دزد دیگر نمی یابند.

گزینش رنگ سبز به عنوان سمبل سیاسی-مذهبی، در عین حال، بیان کننده این واقعیت است که این جماعت، ویژگی قابل استناد دیگری در رهبر برگزیده شان نیافته اند. در واقع، "سید" حسین موسوی، رهبر جماعت سبزپوش،

نه حرفی در مورد احترام به حقوق بشر و دادن دموکراسی و آزادی به ایران و ایرانیان زده،

نه قولی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی و قانون اساسی رژیم اسلامی داده و،

نه حتی گذشته و سابقه سیاسی اش نوید دهنده اصلاحات، بهبودی و لغو احکام و قوانین قرون وسطانی حاکم بر ایران است.

در ضمن، حتی هواداران پر و پا قرص وی هم قادر به انکار این واقعیت تاریخی نیستند که مردم ایران یکی از بدترین دوره های تاریخ پر از سرکوبی و ستم دوره رژیم اسلامی را در زمان حکومت همین سید حسین موسوی تجربه کرده اند. وی از آن پس نیز عضو ارگان های مهم رژیم اسلامی

بوده و در شکل گیری استراتژی های سرکوبگرانه این رژیم، نقش تعیین کننده داشته است. به بیان دیگر:

سید حسین موسوی شریک و سهیم مسئولیت های تاریخی و سنگین و سهمگین سرکوبی ها، جنایات و خورن و بردن های 30 ساله اخیر رژیم است.

از این نظر، هیچ کدام از جنایتکارانی که در دادگاه حقوق بشر اروپا محاکمه و محکوم شده اند، اتهاماتی به این بزرگی نداشته اند. بر این اساس، سید حسین موسوی، بنا به ضرب المثل معروف، "رطب خورده ای است که قادر به منع رطب سرکوبی و دیکتاتوری نیست!"

با این سابقه، حمایت اخیر جمع قابل توجهی از ایرانیان از وی، صفحه جدیدی در تاریخ سرکوب گری های اخیر ایران و جهان گشوده است، چرا که در تاریخ معاصر ایران و جهان، کمتر مجرم سیاسی و نظامی بی از این دست بعداً به عنوان ناجی قربانیانش برگزیده شده است.

خاستگاه سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی "سبزپوشان"

1- می دانیم که مردم ایران از نظر پذیرش رژیم، دلبستگی به قوانین و احکام اسلامی و تبعیت از رهبران رژیم، به دو نیمه اساسی "اسلامیان و حامیان" و "دشمنان و مخالفان" رژیم اسلامی تقسیم می شوند. نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی"، از همان سال های آغازین رژیم، در نهادهای مختلف آن شرکت کرده و رأی دادن در بازی های انتخاباتی رژیم را نیز تکلیف شرعی خود فرض می کند.

نیمه دوم، یعنی "دشمنان و مخالفان رژیم"، در عین حفظ مخالفت نظری، در عمل، از نظر شرکت در رأی گیری های دروغین آن به گروه های مختلفی چند تقسیم می شوند:

الف- گروه هائی از این نیمه مخالف، اعمال جنایتکارانه، و تجاوزات، خیانت ها و دزدی های رژیم را خاطر نشان می کنند. از نظر اینان، رژیم و مسئولیت هایش، جمعی است و همه رهبران رژیم در مسئولیت های تاریخی تخریب و تاراج کشور شریک اند. به نظر اینان، "خط خوب و خط بد"، یا "رهبر خوب و رهبر بد" در بین رهبران رژیم، وجود خارجی ندارند. همه شریک جنایت و خیانت سی ساله اند. هم از این رو، هرگونه امید و انتظار اصلاحات از این رهبران، خود گول زنی و بی جاست. آنان در ضمن، هیچ اصلاحی را در نظام قرون وسطانی رژیم اسلامی ایران، امکانپذیر نمی بینند. "خانه از بیخ و بن ویران است و برای آباد کردنش باید به تمامی فرو ریزد."

اینان در نتیجه، از هرگونه مشارکت سیاسی و رأی دادن در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم، دوری می گزینند و در بحث

های خصوصی نیز از مهر نخوردن شناسنامه هایشان به خود می بالند و آنرا نشانه پایداری، فداکاری و حتی شجاعت اخلاقی خود معرفی می کنند.

ب- گروه های دیگر از این نیمه، ضمن حفظ موضع مخالفت با رژیم، که اکثراً نیز با انتقاد روزانه و حتی تعریف جوک های آخوندی همراه است، به سبب ها و بهانه های مختلف، در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم هم شرکت می کنند.

سبب ها و بهانه ها فراوانند و از ترس از قطع سهمیه های جیره بندی تا ترس از اخراج از کار، ممانعت از تحصیل و استخدام و حتی بازداشت، مجازات و ترور، طیف وسیعی را تشکیل می دهند. جمعی امیدوار لطف این و آن مأمور رژیم اند، جمعی، مردم خوش خیالی هستند که هنوز هم در انتظار اصلاح خود به خودی رژیم اند. جمعی نیز به سبب عادت های تاریخی- فرهنگی بی که محصول دیکتاتوری پدرسالارانه درازمدت و تاریخی در ایران است، قادر به بریدن تمام از قدرت قهار حاکم نیستند. بر اساس این "عادت های تاریخی - فرهنگی"، بسیاری از مردم تحت ستم ما، به تن جباران ظالمی که با زور و قلدری جان و مال می ستانند، لباس تقدس و الوهیت می پوشانند و خود را مجبور به تبعیت بی چون و چرای شان می بینند. آیا اگر انوشیروان از نعش مزدکیان "باغ معلق" نمی ساخت، شاه عباس هر مخالفی را در لای دیوارها زنده به گور نمی کرد، و خمینی در چنین ابعادی جان و مال نمی ستاند، "عادل" و "کبیر" و "امام" لقب می گرفتند؟

در هر حال، این گروه از مخالفان رژیم اسلامی که به بهانه ها و سبب های مختلف، در خدمت رژیم قرار می گیرند، همان نقشی را بازی می کنند که هواداران حزب الله رژیم. تفاوت در این است که اینان اکثراً به رژیم مورد حمایتشان ایمان ندارند، ولی به همان اندازه، در خدمت رژیم قرار گرفته و به دوام و بقایش یاری می رسانند، چرا که: **رژیم "تبعیت" لازم دارد و نه "ایمان"، و این هر دو، با رأی خود، این تبعیت را به رژیم نشان می دهند.**

حالا اگر از زاویه این تقسیم بندی به ارزیابی خاستگاه های رأی دهندگان سبزپوش بر خیزیم، نتیجه می گیریم که اینان به صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم:

یا به نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی" تعلق دارند و حزب الهی و مقلد این و آن آیت الله و جناح اسلامی اند (شرکای کوچک جنایات بزرگ!)،

یا به گروهی هائی از نیمه دومی تعلق دارند که در حرف، مخالف رژیم اند، ولی در عمل، به هر سبب و بهانه ای در خدمت رژیم و رژیمیان قرار گرفته و "دانسته یا ندانسته"، به دوام و بقای رژیم یاری می رسانند.

رأی دهندگان سبزپوش، از این رو، علتی از علل وجودی رژیم حاکم را تشکیل می دهند.

2- فیلم های تظاهرات تهران و ایران نشان می دهند که "سبز پوشان" در مقام مقایسه با به اصطلاح "سپاه پوشانی" که به هواداری نیمه بر تخت نشسته رژیم، یعنی جناح خامنه ای- احمدی نژاد، تظاهرات می کنند،

ظاهری آراسته تر دارند و ظاهراً متعلق به طیف های متوسط و متوسط به بالای طبقه متوسط مردم شهرنشین ایرانند. با این برداشت، می توان علت حمایت این بخش از جماعت سبزپوش از جناح به اصطلاح اصلاح طلب رژیم (اصلاح چی؟) را به جایگاه و تعلقات طبقاتی آنان نسبت داد. ظاهراً مردمی که به هر سببی از مواهب موجود اقتصادی برخوردارند، از نیمه دیگری که به نان روز محتاجند، با اهداف "لیبرال اقتصادی" (و نه لیبرالیسم اجتماعی و فرهنگی) جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، قابلیت تطبیق بیش تری دارند.

البته جماعت سبزپوش، از طیف ها و لایه های مختلف اجتماعی تشکیل شده اند، و هر طیف و لایه نیز خاستگاه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مختلفی دارند.

3- اگر تعیین جایگاه طبقاتی جماعت سبزپوش با دشواری رو به روست، جایگاه آنان در تقسیم بندی های "مرکز و حاشیه شهری" و "سنتی و مدرن" با ضریب اطمینان بیشتری قابل بیان است. ظاهراً سبزپوشان بیشتر از جماعت سیاه پوشی که عمدتاً "حاشیه نشین و سنتی" اند، به لایه های "مرکز شهر نشین و مدرن" جامعه تعلق دارند. از این نظر، اینان با ایرانیان برون مرزی خویشاوندی اجتماعی و فرهنگی نزدیک تری دارند.

در این صورت، باید گفت که این اولین باری است که مردم برآمده از "لایه های مدرن شهری" در ابعادی به این بزرگی، خود را به عنوان رأی دهندگان این، یا آن جناح رژیم اسلامی ثبت نام می کنند.

موج حمایت لایه های مدرن شهری، اولین بار در جریان بازی های دو خردادی آخوند خاتمی بروز کرد، ولی سرکوبی های زنان، دانشجویان، کارگران صنعتی، روزنامه نگاران، معلمان و غیره، در پی استقرار خط دو خردادی، و همچنین پشت کردن خاتمی به "اصلاح طلبان" تحت سرکوبی رژیم، بعداً این پیش بینی اولیه را تقویت کرد که "شرکت و حمایت دو خردادی، پدیده ای موقت و گذرا بوده، مردم از پشت کردن خاتمی به اصلاح گران، درس کافی گرفته اند و رژیم اسلامی کماکان در بین لایه های مدرن طبقه متوسط شهر نشین جای پائی ندارد."

اما، حالا انبوه جمعیت معترضی که به دنبال رهبران سبزپوشان راه پیمائی کردند، نشان می دهند که یا این پیش بینی درست نبوده، یا حالا شرایط ایران تغییر کرده و رژیم اسلامی قادر به لانه کردن در بین لایه های مدرن شهری شده است.

البته هنوز معلوم نیست چه درصدی از معترضین خیابانی در بازی های رأی گیری رژیم شرکت کرده و مرید و مقلد مستقیم ملایان و سید حسین موسوی و شرکاء به حساب می آیند، و چه درصدی از فرصت اعتراضات خیابانی سبزپوشان برای بیان نفرت و تنفر خود از رژیم اسلامی و حکومت ملایان استفاده کرده و به خیابان ها ریخته بودند. اما از آن جا که راهپیمائی ها اساساً به نام رهبران و ترتیب دهندگان آن ها ثبت می شوند، این راه پیمائی ها هم بدون توجه به علت و قصد شرکت کنندگان، به

نام این جناح رژیم ثبت شده و نشاندهنده افزایش نفوذ رژیم اسلامی در بین لایه های مدرن شهری است. دلایل مختلفی برای توجیه این حمایت وجود دارند. از آن جمله، میتوان گفت که این انتشار پس از سرکوبی و سانسور فرهنگی 30 ساله، حالا دیگر با شرایط نظام حکومت دینی خو گرفته و تطبیق یافته اند. بسیاری از سقوط رژیم ناامید شده اند و جمعی تحت تأثیر تبلیغات اروپا و امریکا، به اصلاح رژیم امید بسته اند. در نتیجه، بسیاری از مردم برخاسته از لایه های مدرن و لائیک اجتماعی، به جای خواست سرنگونی رژیم و لزوم تغییرات بنیادی در نظام سیاسی ایران، به بهبودی های جزئی در مناسبات روبنائی و تقلیل کنترل های اجتماعی و فرهنگی روزمره رضایت داده اند. از همین روست که شعار "زنان در محدوده قوانین و مقررات اسلامی آزادند"، به یکباره باعث خیزش موج عظیم حمایت زنان جوان برآمده از لایه های مدرن شهری می شود، بدون آن که کسی بپرسد:

کدامیک از قوانین و ظلم و جورى که به زنان ایران تحميل شده و مى شود، اسلامى و شرعى نبوده و نيست؟ و، اساساً اسلام و شرع با کدامیک از این اجحافات و تجاوزات "اپارتاید جنسى ایران"، مخالف است؟ شرکت در انتخابات به معنی رأی دادن به ماندگارى رژیم

همه واقف اند که بر اساس مبانی ایدئولوژیکی رژیم بنیادگرای اسلامی و فتوای آیت الله خمینی، حق انتخاب رهبران جامعه از آن "امام زمان" و نایبان امام است. "امت اسلامی ایران، هیچ حق و اختیاری برای انتخاب رهبران جامعه خود ندارد و اساساً انجام انتخابات با اهداف و به سبک غربی، غیر شرعی و مردود است". در نتیجه:

1- در این حکومت شرعی که بر اساس فتاوی ملایان اداره می شود، بازیهای انتخاباتی رژیم برای دادن حق تصمیم گیری به دست مردم انجام نمی گیرد.

می پرسند چرا با این وجود، رژیم اسلامی دست به انجام انتخابات می زند و این همه روی آن وقت و هزینه صرف می کند؟ پاسخ این است که در دنیای امروزی هیچ رژیمی بدون انجام انتخابات ولو دروغین و تقلبی، قادر به ادعای پذیرش بین المللی نیست. رژیم های دست نشانده ای از این دست حتی از سوی حامیان ابرقدرت شان، مورد شناسائی قرار نمی گیرند. این است که استراتژی سازان رژیم اسلامی، از همان آغاز دوره امامت خمینی، که خود فتوای غیر شرعی بودن دخالت "امت مسلمان" در انتخاب رهبران جامعه اسلامی را صادر کرده بود، برای انجام نوعی بازی انتخاباتی، راه حلی شرعی تدارک دیدند. نهادهای سرکوبگر رژیم، از آن میان " شورای نگهبان" ملایان، حق کنترل بازی ها را به عهده گرفتند، و رژیمیان این همه را به عنوان "انتخابات اسلامی" به دوستان و حامیان جهانی شان عرضه کردند. در نتیجه،

2- انتخابات رژیم اسلامی از اساس برای نمایش و فروش به ابرقدرت های خارجی

تدارک دیده شده و هیچ نقشی در گزینش رهبران جامعه ایران اسلامی ندارد. بر اساس این راه حل های شرعی، از آن پس، رهبری دینی وقت، یعنی خمینی و سپس خامنه ای، و نایبان و مأموران آنان در نهادهای رژیم، افراد مورد نظر خود را به سمت مشاغل رهبری ریز و درشت رژیم منصوب کرده و می کنند، به جای مردم، کاندیداهای موافق میل خود را برمی گزینند و حتی در مورد تعداد آرای موجود در صندوق های رأی گیری تصمیم می گیرند.

تمامی این کارها از زاویه دید دموکراسی غربی، "تقلب در انتخابات" اند، اما با ترم های دینی و فرقه ای رژیم، "انتخاب رهبران جامعه به دست نایبان بر حق امام زمان" نام دارند و از این نظر، مشروع به حساب می آیند. همه هواداران و امت رژیم موظف اند تا این تصمیمات و تقلبات را به عنوان حکم شرعی "نایب امام زمان"، واجب و لازم الاجرا تلقی کنند و در مقابل تصمیمات صادره رهبر دینی رژیم، سر تسلیم فرود آورند. انتصاب همه اعضای نهادهای رژیم، از جمله انتصاب خامنه ای به رئیس جمهوری و سپس به رهبری دینی جمهوری اسلامی، انتصاب هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد به رئیس جمهوری و همچنین انتصاب سید حسین موسوی به نخست وزیری، بر اساس این گونه فتواها و شیوه



های قرون وسطائی انجام شده است. جالب است که استعمارگران و امپریالیست های اروپائی و آمریکائی، که از برکت استراتژی بنیادگرائی و رژیم های اسلامی دست نشانده خود برخوردارند، این بازی های سر تا پا تقلبی را مورد تأیید قرار داده و می دهند و بدین وسیله، مناسبات و معاملات خود با رژیم را توجیه می کنند. بهانه این است که "مردم ایران هنوز! لایق همان دموکراسی اسلامی یی هستند که رژیم برگزیده شان! تدارک دیده است". آنان با این بهانه، زیر پا گذاشتن سیستماتیک حقوق بشر و آزادی ها و حقوق مندرج در منشورهای جهانی و اروپائی در ایران را زیر سؤال نمی برند، یا از لزوم تغییر قوانین قرون وسطائی و ضرورت تضمین امنیت قضائی چشم می پوشند.

این بازی کثیف دو سویه تا زمانی که رژیم قادر به جلب مشارکت توده های میلیونی

بود، بدون مشکل و با موفقیت پیش رفت. در این مدت، رژیم هر وقت لازم دیده، برای اثبات کنترل خود بر مردم ایران، توده های هوادار و "امت" "مقلد" خود را به پای صندوق های رأی گیری برده و برای کاندیداهای منصوب شده از سوی رهبر و رهبران اسلامی، رأی و تأییدیه گرفته است. اما، همانگونه که شرکت توده های مردم در بازی ها و نمایشات سر تا پا تقلبی رژیم، باعث پذیرش جهانی آن است، عدم شرکت آنان در این نمایشات دروغین نیز این پذیرش را خدشه دار می کند. به بیان دیگر: **شرکت توده های وسیع مردم در بازی ها و نمایشات رژیم، به وسیله ای برای سنجش کنترل رژیم و محبوبیت اش در بین مردم ایران تبدیل شده است. بدون شرکت میلیونی مردم ایران در این نمایشات رأی گیری، رژیم اسلامی قادر به ادعای صلاحیت برای ادامه حکومت و پیشبرد شیوه خوردن و بردن و سرکوب کردن نیست. در نتیجه:**

ماندگاری رژیم منوط به این است که به اربابان جهانی خود نشان دهد که مردم در بازی های انتخاباتی رژیم شرکت می کنند و به هر آهنگی که رهبران اسلامی می نوازند، می رقصند.

این است که با تقلیل مردم دنباله رو و مقلدان رژیم ملایان، و افشا شدن هر چه بیشتر رژیم و رهبران اسلامی در افکار عمومی هواداران و مقلدانش، زنگ های خطر برای بسیاری از رهبران رژیم به صدا درآمده است. ترس از آن است که "پشت کردن مردم به بازی ها و نمایشات رسوای انتخاباتی ممکن است رژیم شان را در شرایط ماه ها و روزهای پایانی شاه برافتاده قرار دهد."

این بود که برای راضی کردن "دوستان اروپائی" رژیم که همراه با حکومت آمریکا، خواستار اصلاحاتی برای جلب نظر مردم اند، بازی دو خردادی به اجرا درآمد. اجرای این بازی به خاطر جلب مشارکت اقشار میانی و مدرن شهری، بر اعتبار و شانس ماندگاری رژیم افزود، باشد که ساخت ارتجائی رژیم قادر به تحمل ادعاهای اصلاحی بسیار جزئی این دوره هم نشد و این دفتر هم به زودی بسته شد.

در چنین شرایطی است که:

شرکت اخیر مردم، به خصوص لایه های میانی و مدرن شهری، در بازی های رأی گری رژیم (چه در رأی گیری، یا در اعتراضات بعدی اش)، فی نفسه به معنی رأی بر ماندگاری رژیم تلقی شده، مستقیماً بر اعتبار جهانی رژیم افزوده و ماندگاری آن را تضمین کرده است. رژیم بدین وسیله نشان داده که در میان لایه های مدرن طبقه متوسط شهری جای پائی دارد و موفق به جلب نظر رضایت مردم شده است.

از این نظر، صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم، موجب مسئولیت تاریخی و وجدانی است.

"سبزپوشان به چه می اندیشند"

بر این اساس هم بود که در جریان رأی گیری اخیر، بخش عمده اپوزیسیون ایران در برون

ادامه در صفحه ۹

ایم، امکان پیدا کنیم تا از طریق تربیون پارلمان اروپا، صدای مردم محروم ایران را به گوش مردم جهان برسانیم و در این شرایط دشوار که مبارزات صلح خواهانه مردم با درندگی هرچه تمام توسط جمهوری اسلامی سرکوب میشود، در زمانی که مردم و جوانان کشور ما را شبانه از خانه ها و بیمارستانها می دزدند و به زندان و شکنجه گاه ها می برند بتوانیم توجه مردم اروپا و جهان را نسبت به ستمی که بر مردم ایران می رود جلب کنیم و همبستگی بین المللی را در این رابطه خواستار شویم.

با درودهای بسیار،

کانون ها و مراکز پشتیبان: کانون روزنامه نگاران و نویسندگان برای آزادی. مرکز فیلمسازی و پژوهشی سینمای آزاد. Article 19 Film Production. کانون فرهنگی پیوند. گروه تاتر تماشاخانه. کانون فرهنگی خیام. فن فیلم. کانون فرهنگی آینه. کانون فرهنگی آفتاب. Verein f. Kultur u. Migration e.V. گروه نتاتر ایران-مونخ.

شخصیت های پشتیبان: حسین افصحی (نویسنده، بازیگر، کارگردان تاتر) آلمان / یوسف اکرمی (فیلمساز) کانادا / نسرین امیر صدقی (ژورنالیست) آلمان / پویان انصاری (گزارشگر، نویسنده) سوئد / همایون ایوانی (زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی) آلمان / پروانه بکا (فعال سیاسی جنبش زنان) آلمان / نسرین بهجو (مسئول کانون فرهنگی پیوند) آلمان / نادر ثانی (فعال سیاسی، فرهنگی) سوئد / ایرج جنتی عطائی (ترانه سرا، نمایشنامه نویس و کارگردان تاتر) انگلستان / کمال حسینی (بازیگر، عکاس و فیلمبردار) آلمان / محمود خلیلی (زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی) / مهرانگیز دابوئی (فیلم ساز، مستندساز) آلمان / رضا دابوئی (فیلمبردار، عکاس) آلمان / آذر درخشان (از سازمان هشت مارس ایران، افغانستان) فرانسه / علی دروازه غاری (زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی) امریکا / حسین دریانی (بازیگر) آلمان / بیژن رستگار (از سازمان هشت مارس ایران، افغانستان) فرانسه / مینا زرین (زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی) آلمان / میترا سرو (رقصنده و طراح رقص) آلمان / سایه سعیدی سیرجانی (حقوق دان) امریکا / پروانه سلطانی (بازیگرو کارگردان تاتر) انگلستان / عباس سماکار (سینماگر) سوئد / علی سیف (گزارش گر سینمایی) ایرلند / بهروز سورن (زندانی سیاسی سابق) اطریش / طاهره شمس (از سازمان هشت مارس ایران، افغانستان) فرانسه / محمد شمس (رهبر ارکستر و آهنگ ساز) فرانسه / فرامرز شیراوند (روزنامه نگار) کانادا / داریوش شیروانی (موسیقی دان، سینماگر) آلمان / پرویز صدیقی (مترجم، سینماگر) آلمان / ی. صفائی (شاعر و فعال سیاسی) آلمان / شهلا صفائی (فعال سیاسی) آلمان / پروانه قاسمی (روانشناس کودک، فعال سیاسی) کانادا / لیلا قبادی (فیلمساز) کانادا / فرخ قهرمانی (زندانی سیاسی سابق، فعال سیاسی) سیروس کفائی (شاعر، بازیگر و کارگردان تاتر) جابر کلیبی (پژوهشگر علوم سیاسی و اقتصاد، فعال

مخملباف کیست؟ نامه ای به پارلمان اروپا

هنگامی که میخواستند یک اسکار ویژه به او بدهند هزاران نفر در بیرون ساختمان کاخ جمع شدند وعلیه این اقدام آکادمی اسکار اعتراض کردند. لنی ریفتشتال هم یک کارگردان خلاق آلمانی بود که از اندیشه ناسیونال سوسیالیست ها حمایت میکرد. تعداد پرو پاکندا فیلمها ی وی هم بیشتر از مخملباف نبود، اما تا آخرین روز عمر طولانی ننگ همراهی با فاشیست ها از دامن او پاک نشد.

اکنون چنین شخصی، یعنی محسن مخملباف، که سالها در شکنجه و آزار مردم دست داشته است، خود را نماینده مردم ایران جلوه میدهد و میکوشد از طریق تربیون پارلمان اروپا در افکار عمومی مردم اروپا برای بخش دیگری از حاکمیت جنایت کار جمهوری اسلامی اعتبار بخرد

و سبب حمایت بین المللی از آن شود. نمایندگان محترم پارلمان اروپا، شما میدانید که در ایران جمهوری اسلامی هرگز انتخابات معنی واقعی نداشته است و مردم ایران در سی سال گذشته از امکان انتخابات آزاد محروم بوده اند و این تنها دوره ای نیست که در انتخابات حتی بین جناح های حاکم تقلب می شود. در سی سال گذشته همواره نامزدهای ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس قبل از انجام انتخابات از طرف مردم، از طرف ولی فقیه رد صلاحیت شده اند و مردم هرگز امکان نیافته اند که نماینده ای از خود را انتخاب کنند. افزون بر این در این سی سال مردم در فقر و بیماری و آزار و شکنجه و سرکوب به سر برده اند و همه جناحهای حکومتی در این ناکاریرها شرکت داشته اند. شما حتما میدانید که کشتار زندانیان سیاسی در سال های 1360 تا 1367 که طی آن هزاران زندانیان سیاسی بدون امکان دفاع از خود در بیدادگاههای جمهوری اسلامی محکوم به مرگ شدند و جان باختند، در زمانی اتفاق افتاد که میرحسین موسوی نخست وزیر بود و طبعا به عنوان شخص درجه دوم حکومت از همه این جنایتها آگاه بود و در آن دست داشت. اکنون محسن مخملباف بر آن شده است که در تضاد با یک بخش حاکم، و در دفاع از منافع خود و برای حفظ نظام جنایتکار جمهوری اسلامی، افکار عمومی را به نفع بخش دیگری از این جنایتکاران جلب کند و ادامه حیات مردم ایران را به فرض پیروزی این جناح، همچنان دچار همان نابکاری های پیشین سازد.

از این رو ما نیز از پارلمان اروپا درخواست میکنیم که به نام بخشی از مردم ایران که سال ها در زندان و شکنجه جمهوری اسلامی به سربرده ایم و از دست امثال محسن مخملباف شکنجه و آزار دیده

ارسال کردند که با جو آن زمان و زیر سیطره خمینی واندیشه مسمومش که در اوج قدرت بود هیچگاه شکایت و فریاد در گلو خفته شاکیان انعکاس نیافت.

در زندان های ج. ا خواندن کتاب های مخملباف برای زندانیان اجباری بود و همین طور زندانیان باید به تماشای فیلم های مخملباف می رفتند و سر پیچی از این دستور، شکنجه وشلاق را به دنبال داشت، خود وی نیز کلاس تواب سازی در زندان دایر کرده بود. البته او بعد از سالها خدمت



مستقیم به بقاء جمهوری اسلامی به خاطر قرار گرفتن در جناحی از حاکمیت که سهمش توسط جناح حاکم نادیده گرفته میشد، چنین ادعا کرد که آزدیخواه شده است. اما این تصور واقعیت نداشت؛ بلکه او تنها ماسک تحول و ترقی را به چهره ارتجاعی خود گذاشت (۳) در این سالها، هر گاه از او خواسته شد نسبت به جنایت های رژیم موضع بگیرد این ادعا را مطرح می کرد که دیگر میخواهد فقط کار فرهنگی بکند اما هرگاه شرایطی پیش آمد که نظام جمهوری اسلامی در موقعیت متزلزل قرار گرفت، ماسک چهره هنری / فرهنگی را برداشت و با ماسک سیاسی به میدان آمد.

نمونه قابل ذکر هم را همین روزها شاهد هستیم. مخملباف با آن سابقه نایکارانه، میخواهد جمع عظیم ایرانیان رانده شده از ا یران را در مسیری قرار دهد که بلکه رژیم اسلامی با تعویض برخی از مهره ها حفظ شود. اطلاعیه هایش را از طرف مردم ایران امضاء می کند وادعا می کند مردم شجاع ایران که جلوی رگبار گلوله پاسداران و قمه وچاقو و پنجه بوکس لباس شخصی ها - نیروی شبه نظامی نظام- ایستاده اند اورا نماینده خود میدانند، اما پیدا نیست کجا ودر چه شرایطی چنین نمایندگی برای ایشان صادر شده است؟ این توهین بزرگی است برای مردم ما که کلیت نظام را به بن بست کشانده اند.آیا او شایسته این هست که در پارلمان اروپا مردم ایران را نمایندگی کند و از این طریق در افکار عمومی توهم بیافریند؟ او دقیقا بعد از روی خوشی که از اتحادیه اروپا دید اکنون گستاخ تر شده و حضورش رادر میان زخم خوردگان رژیم اسلامی برجسته تر کرده است.

شما میدانید الیا کازان از برجستگان سینمای کلاسیک است. اما همین کارگردان در تسویه های مک کارتی نقش داشت، به

از طرف گروهی از تشکل های هنری، هنرمندان و زندانیان سابق

به پارلمان اتحادیه اروپا با احترام

خانم ها وآقایان

اخیراً آقای محسن مخملباف در یک سخنرانی در پارلمان اتحادیه اروپا کوشیده است که خود را نماینده مردم ایران جا بزند و در رابطه با مسائل مربوط به خیزش مردم ایران موضوع را واژگونه نشان دهد. او کوشیده است تا با دفاع از بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی، خیزش عظیم مردم ایران در دفاع از حقوق خود را که در سی سال گذشته به طور مستمر و سیستماتیک از جانب همه جناح های حکومتی جمهوری اسلامی پابمال شده است طور دیگری جلوه بدهد. ایشان کوشیده است تا با لاپوشانی جنایت های بخش معترض کنونی جناح حاکم، راه حل بحران کنونی جامعه ما را دفاع مردم از جناح مغلوب در انتخابات ریاست جمهوری در ایران نشان دهد.

ما بخشی از زندانیان سیاسی، فعالین فرهنگی، نویسندگان و فیلمسازان تبعیدی که ناچار شده ایم در اثر فشارهای وارده جمهوری اسلامی سرزمین خود را ترک کنیم و به کشورهای دیگر پناه بیاوریم، خود در طول زمان اقامت مان در ایران بارها دچار شکنجه و آزار و بدرفتاریهای بسیار قرارگرفته ایم و حتی از جانب کسی که اکنون خود ظاهرا مخالف بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی است، یعنی آقای محسن مخلباف مورد آزار و اذیت بسیار قرار گرفته ایم، بر آن شدیم تا با نگارش این نامه به شما واقعیت وجودی محسن مخملباف و جناحی از جمهوری اسلامی را که وی از آن حمایت میکند برای شما و مردم اروپا روشن سازیم تا واقعیت پنهان نماند.

آقای مخملباف کسی است که در آغاز استقرار رژیم جمهوری اسلامی، مامور ایجاد و سازماندهی سینمای اسلامی شد و در این راه به نابکاری های بسیاری دست زد. وی ضمن اخراج بسیاری از دست اندرکاران سینمای ایران از محیط کار و فعالیت خود و محروم ساختن آنها از خلافت در عرصه فرهنگی، مامور دستگیری و آزار و اذیت کسانی شد که پیش از آن با وی در زندان زمان شاه زندانی بودند. ما مدارک بسیاری در این زمینه داریم که اگر شما مایل باشید میتوانیم در اختیارتان قرار دهیم تا چهره و شخصیت آقای محسن مخملباف را بیشتر بشناسید.

محسن مخملباف در گروه بلال حبشی مسئول شکار نیروهای مخالف نظام جمهوری اسلامی به خصوص مخالفان چپ گرای رژیم بود و اگر اینان به چنگش گرفتار می آمدند دستگیرشان می کرد (۱) و تحویل لاجوردی معروف به جلاذ زندان اوین می داد (۲)، در زندان های جمهوری اسلامی محسن مخملباف خود بازجویی زندانیان را بعهده می گرفت، زندانیان زندان عادل آباد را به زور اسلحه حکومت علیرغم میلشان در پروپاکاندا فیلمی به اسم بایکوت شرکت داد و در عنوان بندی فیلم، آنها را زیر عنوان تواب و جاسوس رژیم معرفی کرد. این زندانیان علیه وی همان زمان شکایتی تنظیم وبه مجامع حقوق بشری

روزنامه « تایم » چاپ آمریکا (در تاریخ 19 دسامبر 2001) نمود بازیگر فیلم « سفر قندهار » ساخته محسن مخملباف یک تروریست وابسته به رژیم جمهوری اسلامی است. این فرد بنام « دیوید بلفیلد » در سال 1980 از طرف رژیم اسلامی حاکم بر ایران مامور قتل یکی از مخالفان رژیم بنام « علی اکبر طباطبائی » درمیلند آمریکا شد که پس از انجام مأموریت خود به ایران گریخت و به استخدام خبرگزاری دولتی رژیم (ایرنا) در آمد.

«دیوید بلفیلد» که یک سیاهپوست آمریکایی است در لیست اسامی بازیگران فیلم بنام « حسن طنطائی » معرفی شده است. دیوید بلفیلد در این فیلم نقش یک دکتر سیاهپوست آمریکائی را ایفا می کند. مخملباف تاکنون در برابر سوالات خبرنگاران تنها به این موضوع اشاره کرده است که وی از بازیگران فیلم در مورد گذشته شان پرس و جو نمی کند.

عجب دروغگوی بی صفتی است این جناب محسن مخملباف!

<http://news06.hasanagha.org/?p=543>

■■■

سهزار دلار هدیه به هر خانواده ای

که شیعه شود!

یکی از دیپلمات های لبنانی که چند روز پیش با هم دیدار داشتیم، با اشاره به 18 میلیارد دلار پول ایران که دولت ترکیه آن را ضبط کرده می گفت: حسن نصرالله قرار بود با این پول یک بانک تعاون در لبنان تأسیس کند تا به خانواده های شیعه وام مسکن، کمک هزینه زندگی و کمک مالی بیکاری پرداخت کند. همین دیپلمات می گفت که از مدتی پیش، حزب الله لبنان به هر خانواده ای که شیعه شود 3 هزار دلار هدیه می دهد. منبع تأمین کننده این دست و دل بازی حزب الله لبنان، جمهوری اسلامی است.

ننگ بر مذهبی که به اینطریق گسترش یابد: با شمشیر و خون و با غارت و پول. در واقع همه ی مذاهب یکتاپرست به شهادت تاریخ به همین طریق گسترش یافته اند. از اسلام گرفته تا مسیحیت گرفته و اساسا مذاهب از آنجا که هیچگاه با خرد و منطق بشری جور در نمی آمدند، و مثنی خرافات عفت افتاده ی تهوع آور بیشتر نبودند، هیچگاه از جانب بشریت جز از طریق زور و پول پذیرفته نشدند. هنوز هم با زور و پول حفظ می شوند. اندیشه ای که پیشرو و انسانی باشد، برای گسترش خود به هیچیک از این دو نیاز ندارد. خود توسل به این ابزار برای اسلام یا هر مذهب دیگری نشان ضعف و ناتوانی ی منطقی ی آنست. روشنگر

در سال 1364 توسط « وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» فیلمی به کارگردانی « محسن مخملباف» و با بودجه ی سنگینی به نسبت دیگر فیلمهای ایرانی به نام « بایکوت» ساخته شد. موضوع و هدف فیلم لجن مال کردن ایده ها و فعالین کمونیستی ایران بود. هدف ما در اینجا اصلا متوجه موضوع فیلم نیست بلکه نشان دادن سو استفاده از موقعیت زندانیان سیاسی زندان « عادل آباد شیراز» و شکنجه ی روحی آنان است. در این فیلم زندانیان را با زور و تهدید و در مواقعی با و عده ی آزادی مجبور به شرکت در فیلم کردند و آنها را در نقشهای مختلف سیاهی لشکر تا نقشهای درجه دو در فیلم جای داده اند. شروع فیلمبرداری این فیلم در زمستان 1363 آغاز شد. درست در موقعی که هیچگونه سازمان یا نیروی مدافع حقوق بشری وجود نداشت که از وضعیت زندانیان سیاسی ایران دیدن کند. در این شرایط زندانیان سیاسی در مقابل وحشیگریهای رژیم بدون هیچگونه حمایت مادی قرار گرفته بودند و مجبور به بازیگری در جلو دوربین کارگردان رژیم شدند. « محسن مخملباف» با همکاری « مجید ترابیور» رئیس زندان عادل آباد شیراز با انتخاب مهره های فعال و حبس کشیده ی قدیمی زندان که نزد دیگر زندانیان وجهه ای داشتند و با مجبور کردن آنان به شرکت در فیلم سعی در شکستن روحیه ی دیگر زندانیان داشتند. این دسته از زندانیان مشهور نیز که با توجه به اعدامهای دسته جمعی آن زمان از افراد قدیمی زندان محسوب می شدند یا می بایست در دسته اعدامهای جمعی قرار بگیرند همانطور که افرادی مثل « محمود حسنی»، « محسن توکلی»، « حسن پایدار»، « محمد جاور»، « اسماعیل دالوند»، « جهانگیر طالبی»، و ... قرار گرفتند و یا اینکه بالاچار در فیلم شرکت کنند. در بین زندانیان که مجبور شدند در فیلم بازی کنند تعداد زیادی مشاهده می شوند که مستقیما از سلولهای انفرادی آنها را بیرون آورده بودند. به عنوان مثال « محمد جمالی» از سلول انفرادی بعد از مدت یکسال و دو ماه بیرون آورده شده است و او را به اجبار در فیلم جای دادند. او بعد از آن محکوم به دهسال حبس می شود و می تواند وارد بند عمومی شود. ولی با اینحال رژیم در سال 1367 او را اعدام می کند (اسم او در لیست گزارش اعدامیان گالیندوپل که روز 14 فوریه 1990 از زندانهای ایران دیدن کرد می باشد).

واقعا نمی دانم که محسن مخملباف چگونه و با استفاده از چه ماده ی پا ک کننده ایی قادر است این ننگ و سیاهی را از پرونده ی به اصطلاح هنری خود پاک کند!

« سفر قندهار»

فیلم « سفر قندهار» به کارگردانی محسن مخملباف به عنوان بهترین فیلم سال 2001 معرفی شد. یکی از علل اصلی مطرح شدن این فیلم حمله آمریکا به افغانستان بود که مجددا این کشور فراموش شده را به راس خبرهای دنیا برد. فیلم محسن مخملباف هم از آنجائی که یکی از آخرین فیلم های ساخته شده پیش از سقوط طالبان بود، مورد توجه علاقمندان قرار گرفت. اما داستان به همین جا ختم نمی شود بنا به افشاگری که

توجه کنند دیگر این که نقش زنان تا حد ممکن کوتاه باشد

•سایت «انتخاب» که بیشتر متمایل است به باند هاشمی/ خاتمی، فاش می کند: «... این جناب در زمانی که در حوزه هنری کار می کرد اگر جنبنده ای را با چهرهء خلاف شرع مورد نظرش می دید با سر و کله به طرفش هجوم می آورد.. او عموماً (بالاخص) با زنانی که حجاب کامل نداشتند رفتاری ناشایست داشت حتا بسیاری دیده و شنیده اند که مخملباف قیچی به دست موی های بیرون آمده زنها را می چید».

■■■

محسن مخملباف مصاحبه ایی را با «روزنامه شرق» انجام داد. قسمت اول این مصاحبه در تاریخ چهارم خرداد چاپ و قرار بود که قسمت بعدی آن متعاقبا در این

آنسوی چهره محسن مخملباف

آزیتا نسیمی



روزنامه درج شود. اما محسن مخملباف از آنجایی که مصاحبه کننده خانم « مینا اکبری » جرات کرده بود، بنویسد: “ مخملباف با توفان حرف هایش را زد و رفت. بعید است با توفان حافظه ها را تغییر داد”، برآشت و با چاپ یادداشتی در همان روزنامه (مورخه 6 خرداد) از انتشار بقیه مصاحبه رسما جلوگیری کرد.

امروز روز، « محسن مخملباف» سعی دارد که نقش فردی را بازی کند که خود مورد سانسور و به مهری رژیم قرار گرفته است؛ در حالی که چه در گذشته و چه درحال حاضری که فیلم می سازد، تمام هم و غمش استفاده از بودجه و بهترین امکانات حکومتی برای ساختن فیلمهای « سرکاری» بوده است. برای شناخت چهره واقعی محسن مخملباف دیروز و امروز، نگاهی گذرا می کنیم به دو فیلم به کارگردانی او یعنی : « بایکوت» و « سفر قندهار». باشد که این نمونه های تاریخی، تازه گر حافظه ی جمعی ما جوانان ایران گردد.

«بایکوت»

سیاسی) کانادا / مرتضی مجتهدی (عکاس و فیلمبردار) آلمان / فرهاد مجدآبادی (نویسنده و کارگردان تاتر و سینما) آلمان / عباس مغفوریان (بازیگر و کارگردان تاتر) آلمان / مسلم منصوری (فیلمساز) آمریکا / غزاله نصیبی (وکیل و حقوق دان، همکار دانشگاه برمن) بصیر نصیبی (بنیانگذار جنبش سینمای آزاد در ایران) / فتحیه نقیب زاده (دانشجو، فعال سیاسی) آلمان / سینا نیاکان (فعال سیاسی) سوئد.

زیر نویس:

1. حشمت رئیسی فعال سیاسی در مقاله ای با عنوان بای سیکل ران آکتور کمیته در نشریه نیمروز داستان دستگیریش را در میدان فردوسی و توسط مخملباف راشرح می دهد: «در گرمای زودرس اوایل سالهای 60 یکی از چهره های پر آوازه هنر ایران کلت کالیبر 45 امریکایی خود را پشت شقیقه مردی بلند قامت گذاشته بود...مادر سالخورده مرد، دست فرزند خود را گرفته بود ورها نمی کرد... مرد که عرق سردی روی شقیقه اش نشسته بود صورت خود را چرخاند تا چهره شکارچی انسان را ببیند... ایا می توان در خیابان ها به شکار انسانها پرداخت و دگر اندیشان را دستگیر و به مسلخ فرستاد و همزمان به فعالیتهای هنری و کارگردانی فیلم و تئاتر پرداخت؟»

2. اصل نامه مخملباف به لاجوردی در کتاب راه کن از قندهار می گذرد تألیف بصیر نصیبی چاپ شده است.

3. البته آقای مخملباف وقتی ماجرای شرکت دیوید بلفیلد (حسن تنتانی) درفیلم سفر قندهاربر ملا شد ، ازعمل تروریستی برای رضای خدا دفاع کرد.

منابع

* کتاب راه کن از قندهار می گذرد تألیف بصیر نصیبی / در کتاب زندان ، تألیف ناصر مهاجر، جلد دوم ایجاد کلاس تواب سازی مخملباف در زندان شرح داده می شود، همین طور در کتاب سراب سینمای اسلامی (رضا علامه زاده) نامه شکایت زندانیانی که زیر نام تواب درفیلم بایکوت شرکت داده شده بودند به سازمان ملل نقل شده است/ مینو همیلی فعال سیاسی هم شهادت می دهد که در زندان به خاطر خوداری از تماشای فیلمهای مکتبی مخملباف شلاق خورده است. شاهدان دیگری هم هستند که خوشبختانه در قید حیاتند و در صورت لزوم شهادت خواهند داد.

توضیحات ضروری:

• در حوزه هنری تبلیغات اسلامی، محسن مخملباف مأموریت یافت تا معیارها و ضوابط هنر اسلامی به ویژه برای سینما و تئاتر را مشخص کند. وی در کتاب «یادداشت هایی درباره قصه نویسی و نمایشنامه نویسی» که در سال 1360 منتشر شد پیشنهاد می کند که بهتر است زنان در نمایش کمتری بازی داشته باشند و در صورت لزوم با حجاب کاملتری بازی کنند و نمایشنامه نویس برای آنها نقشی در صحنه ها بیش بینی کند که اجتماعی است ورعایت حجاب طبیعی می نماید؛ گذشته از این تماشاگران مرد نمی بایستی به همان راحتی که به بازی مردان توجه دارند به آنها نیز

افشای شیوه های کار شبکه خارج کشوری وزارت اطلاعات



رابط در امارات نیز برخی دیگر از این افراد و رسانه ها را مورد حمایت مالی قرار می دهند. در دبی در پوشش يك شركت تجاری این کارها صورت می پذیرد.»

او می گوید: «چندین مورد بوده که پورسانت‌های حق واسطه گری برای معاملات انجام شده توسط فلان شرکت خارجی در ایران به حساب رابط ها در خارج از کشور ریخته شده است. هدف

«از دانشجویان بورسیه حداکثر استفاده می شود، آنها در هر سفر به ایران جلسات ویژه دارند و تخلیه اطلاعاتی شده و توجیه می شوند. علاوه بر این، گزارش ماهیانه باید بدهند و یا گزارش ویژه اگر لازم باشد. از همسران دانشجویان بورسیه برای نفوذ به خانواده های ایرانیان مقیم هر کشور استفاده می شود. مأموریت هایی مانند تلفن زدن به رسانه ها نیز با آنهاست. بعضی حتی دوره آموزشی قبل از اعزام طی کرده اند. در زمان حضور در هر کشور نیز گزارش های ویژه دارای ارزش حتی پاداش دریافت می کنند. هر چند زوج دانشجوی بورسیه تحت نظر يك مسئول اداره می شود که معمولاً با سفارت و یا مستقیم با تهران در ارتباط است.»

آنست که رد کمتری از جانب دولت ایران در این بده بستانها به جای گذاشته شود. مواردی از حمل بسته های تریاک در کیفهای دیپلماتیک بوده که در خارج از طریق رابطها به عنوان پاداش به همکاران شبکه داده می شود.»

این فرد سپس می افزاید: «در داخل وزارت مخابرات واحد کنترل تلفن‌ها روزانه هزاران مکالمه را که از طریق کارتهای مخصوص و شماره های مخصوص انجام می شود مورد شنود قرار می دهد. این واحد در واقع متشکل از مأموران سپاه وزارت اطلاعات است که به کنترل شماره هایی می پردازد که از کارتهای شرکتها ساخته وزارت اطلاعات در خارج استفاده می کنند. چند شرکت که توسط آقا زاده ها مورد سرمایه گذاری قرار گرفته به ترمینالهای این واحد کنترل در ایران وصل هستند و تمامی استفاده کنندگان از کارتهای آنها مورد شناسایی و شنود قرار می گیرند.» او هم چنین اضافه می کند: «شناسایی مخالفان فعال در خارج از کشور و تهیه پرونده از آنها جزو وظایف اولیه شبکه است و آنها چندین کارشناس کامپیوتر برای این منظور به خارج از کشور ارسال داشته اند.»

■ ■ ■

آن مأموریت پردازند و از امکانات خود برای احراز آن استفاده کنند.» وی درباره این مأموریت ها توضیح می دهد: «مثلاً آنکه بر علیه فلان جریان اپوزیسیون یا يك تشکیلات و یا يك شخص وارد عمل شوند و اجازه ندهند که این جریان یا شخصیت مطرح شود و پا بگیرد، معمولاً جریان اینطورست که خط اصلی توسط تهران تعیین می شود و یکی از رسانه های شبکه وزارت، آنرا مطرح می سازد، بلافاصله وسایل ارتباطی دیگر شبکه و یا افراد درون آن کار خود را آغاز کرده و این خط را به پیش می برند. همه ابزارها به کار گرفته می شود: مطبوعات، اینترنت، رادیوها، تلویزیونها، تلفن و ارتباط فردی، تشکیل جلسه و سخنرانی، گردهمایی و سمینار و امثالهم و غیره. همه راهها مجازند به شرط آنکه خط را به پیش برند و تبلیغات را تقویت کنند. هدف اشغال صحنه توسط موضوعات مورد نظر وزارت است.»

او هم چنین می گوید: «از دانشجویان بورسیه حداکثر استفاده می شود، آنها در هر سفر به ایران جلسات ویژه دارند و تخلیه اطلاعاتی شده و توجیه می شوند. علاوه بر این، گزارش ماهیانه باید بدهند و یا گزارش ویژه اگر لازم باشد. از همسران دانشجویان بورسیه برای نفوذ به خانواده های ایرانیان مقیم هر کشور استفاده می شود. مأموریت هایی مانند تلفن زدن به رسانه ها نیز با آنهاست. بعضی حتی دوره آموزشی قبل از اعزام طی کرده اند. در زمان حضور در هر کشور نیز گزارش های ویژه دارای ارزش حتی پاداش دریافت می کنند. هر چند زوج دانشجوی بورسیه تحت نظر يك مسئول اداره می شود که معمولاً با سفارت و یا مستقیم با تهران در ارتباط است.»

«.... رسانه ها باید خط دیکته شده و توافق شده را پیش برند و در انتخاب موضوعات، اخبار، مطالب، افراد، برنامه سازان به مسیر تعیین شده توجه کنند. سازمانها و گروهها نیز باید در اطلاعیه ها و انتشارات خود، سایتهای اینترنت، جلسات و سخنرانی خطوط دیکته شده را پیش ببرند.»

این مأمور سپس میافزاید: «پر کردن صحنه تبلیغاتی و رسانه های خارج از کشور يك کار هماهنگ میان وزارت (اطلاعات) و وزارت خارجه و نیز چند سازمان دولتی دیگر مانند سازمان تبلیغات (اسلامی) است. بودجه آن از طریق چندین منبع از جمله دفتر ولی فقیه و نیز بودجه ویژه ای که ظاهراً برادر رفسنجانی اداره می کند تأمین می شود. چندین رابط در لندن کار توزیع این بودجه را در اروپا بعهده دارند و يك

را بر له یا علیه کسی یا جریانی تحریک می کند و یا برای توزیع يك شایعه از آنها استفاده می کند.»

او می گوید: «ما آنچه را که بعنوان موضوع عمده برای رسانه های خارجی باید مطرح شود تعیین می کنیم، در هر زمان از طریق امکانات رسانه های در اختیار خود، يك موضوع را مطرح کرده و

«اینها افراد، گروهها و رسانه هایی هستند که از طرف وزارت (اطلاعات) مورد پشتیبانی محتوایی، مالی و تدارکاتی قرار می گیرند تا بر علیه یکی از جناحها یا شخصیتهای حکومت اسلامی تبلیغ کنند. افراد باید از طریق انتشار، سخنرانی، مصاحبه، حضور در مجالس، تلفن بر روی کاتالهای رادیویی و تلویزیونی و غیره عمل کنند.»

سپس از شبکه خود به این جریان دامن می زنیم. با تلفن های مختلف به رادیو و تلویزیونها این موضوع را بصورت پرسش یا طرفداری و یا انتقاد مطرح کرده و آن رسانه یا آن برنامه ساز را وادار می کنیم که به واکنش پردازد.»

وی سپس اضافه می کند: «کار جذب ایرانیان از طریق واحدهای مربوط به سفارتخانه ها در هر کشور انجام می شود و فقط در آمریکا این کار بعهده افراد مشخصی است. پس از آنکه فرد شناسایی شد بسته به اینکه به ایران رفت و آمد داشته باشد یا خیر کارها تنظیم می شود. معمولاً کار جذب افرادی که به ایران می روند و می آیند بسیار ساده است و ریششان راحت در گرو می باشد. در مورد سایر ایرانی ها نیز از طرق مختلف اقدام می شود از جمله بوسیله

دوست و آشنای آنها و شناخت از زندگیشان، نیازهایشان، مشکلاتشان و تمایلاتشان این کار انجام می شود.»

این شخص ادامه می دهد: «افراد، رسانه ها و تشکیلات متعلق به وزارت (اطلاعات) وظیفه دارند که در زمانهای معمول به کار خود پردازند و

نقش رسانه های یا بیطرف و یا مخالف نظام را ایفا کنند. البته مخالف آن بخش از نظام که تعیین و تعریف شده است. در این مواقع عادی هدف فقط پیش بردن اهداف کلی نظام است، یعنی دورکردن افکار از نوع مبارزه رادیکال از یکسو و مانع از شکل گیری يك خط متحدساز شدن از طرف دیگر. آنها به این دو وظیفه کلی ادامه می دهند تا در مواقع خاص مأموریت های مشخص داده شود. در آن زمان این نیروها باید به

يك مقام وزارت اطلاعات حکومت اسلامی که اخیراً به اروپا پناهنده شده است در يك افشاگری بی سابقه اعلام کرد که در معاونت های ده گانه وزارت اطلاعات واحدهایی وجود دارد که مأموریتشان ایجاد هسته های تحت کنترل در درون اپوزیسیون خارج از کشور است. به گفته این مأمور که خواست ناشناس بماند، وزارت اطلاعات مطالبی را که برای ایجاد توازن میان جناحهای نظام لازم دارد به له یا علیه یکی از شخصیتهای بلندپایه نظام، یا جناحهای آن، از طریق این هسته ها در خارج از کشور مطرح می نماید.

وی در بین این واحدهای معاونت اپوزیسیون از واحد خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی و... نام برد. او در تعریف وظایف این هسته های تبلیغاتی در خارج از کشور گفت:

«اینها افراد، گروهها و رسانه هایی هستند که از طرف وزارت (اطلاعات) مورد پشتیبانی محتوایی، مالی و تدارکاتی قرار می گیرند تا بر علیه یکی از جناحها یا شخصیتهای حکومت اسلامی تبلیغ کنند. افراد باید از طریق انتشار، سخنرانی، مصاحبه، حضور در مجالس، تلفن بر روی کاتالهای رادیویی و تلویزیونی و غیره عمل کنند. رسانه ها باید خط دیکته شده و توافق شده را پیش برند و در انتخاب موضوعات، اخبار، مطالب، افراد، برنامه سازان به مسیر تعیین شده توجه کنند. سازمانها و گروهها نیز باید در اطلاعیه ها و انتشارات خود، سایتهای اینترنت، جلسات و سخنرانی خطوط دیکته شده را پیش ببرند.»

وی اضافه می کند: «ما افرادی را در خارج از کشور داریم که کارشان عبارتست از تماس با چهره های سرشناس اپوزیسیون و خود را پیرو و یا هوادار آنها نشان دادن. آنها باید این نزدیک شدن را به طور فعال انجام دهند و با تعریف و تمجید از آن شخصیت تماسهای فردی با وی برقرار کرده و بیاوراند که با نیت خوب و جهت مبارزه با حکومت اسلامی عمل می کنند. سپس بتدریج ضمن کشف افکار، عقاید، روانشناسی فردی، روابط و شبکه های همکاری این شخصیت اطلاعات را به وزارت بفرستند و در مقابل دستورات وزارت را در رابطه با این شخصیت بکار گیرند.»

این مأمور ادامه می دهد: «ما از طریق برخی افراد که با ما همکاری دارند جمع کثیری از ایرانیان خارج از کشور را تحت اختیار داریم، بدین ترتیب که مأمور با افرادی چند در تماس است از آنها کسب اطلاع می کند و به آنها خط می دهد، آنها

ادامه از صفحه 8

مرز، با درک درست شرایط جهانی، مشخصاً این گروه از مردم ایران را به عدم شرکت در رأی گیری و نیافتادن به دام رژیم فرا می خواند. در واقع، پشت کردن مردم به نمایشات رأی گیری و نشان دادن قهر از رژیم و اعمالش، راه مبارزه سهل و ساده و بی خطری است که می تواند کشورهای حامی رژیم اسلامی را مجبور به فشار به رژیم اسلامی برای تجدید نظر و عقب نشینی از مواضع سرکوب گرانه اش بکند و حتی به دادن امتیازاتی برای جلب نظر این طبقه مهم اجتماعی منجر شود.

"جماعت سبز پوش" اما، به این دلایل گوش ندادند و به این دعوت ها واقعی نگذاشتند. آنان به جای این راه ساده فشار برای اصلاح و عقب نشینی رژیم، راه مشارکت با رژیم را برگزیدند. آنان نه فقط در رأی گیری دروغین رژیم فعالانه شرکت کردند، بلکه بدون آن که حتی قولی برای اصلاحاتی بگیرند، به کسانی که مستقیماً در جنایات سیاسی و نظامی شریک و سهیم بودند، رأی دادند. بسیاری از طریق اینترنت در لیست های بلند هواداران رهبران (این، یا آن جناح) رژیم اسلامی اسم نوشتند و بسیاری برای حفظ جان رهبران، پایه گذاران و سرکوب گران دیروز و امروز رژیم اسلامی، به جمع آوری امضاء دست زدند.

این کارها هر کدام به تنهایی به مثابه ثبت نام به عنوان "امت اسلامی" و "حزب الله" ملایان و رژیم است و هیچ عذر و بهانه ای مثل "نیت من این، یا آن بوده یا نبوده"، این واقعیت و پیام بیرونی آن را تغییر نمی دهد.

کلمات قصار.....

ادامه از صفحه ۳

به این ترتیب، این دیدگاه، ناچار خشونت را با خود حمل می کند چون خواهان حذف پیروان نظریه های دیگر است. خوانش نرم، در مقابل، امکان بحث و گفتگو را فراهم می کند. در مورد افرادی که خوانش نرم از اسلام داشته اند می توان چند فرد را مثال زد. عبدالغفار خان...پرهیز از خشونت وی، از آموزه های قرآن سرچشمه می گرفت."

جهانبگلو، جلسه 19 سپتامبر
بر این اساس از گفته های شخصی مانند خمینی نیز دو خوانش وجود دارد: خوانش نرم و خوانش سخت. خوانش نرم مربوط به گفته های او در زمانی است که در پاریس می گفت که زنها در نظام جمهوری اسلامی آزادند، کمونستها آزادند و پول نفت میان همه ی مردم تقسیم می شود، و خوانش سخت مربوط به وقتی است که پس از به قدرت رسیدن می گفت :

"اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم ، به طور انقلابی عمل کرده بودیم ، قلم تمام مطبوعات را تعطیل کرده بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روعسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده

چرا که امروزه در تمام دنیا، رأی مردم به این، یا آن حزب و سازمان، بی توجه به محتوای خود، به معنی رأی اعتماد به نظام به نظام سیاسی حاکم است. هر رأی انتخاباتی (چه مخالف یا موافق)، به عنوان رأی اعتماد به کل نظام به حساب می آید. این است که موفقیت رژیم ها با درصد شرکت کنندگان در بازی های انتخاباتی شان سنجنده می شود. در اینجا نیز:

صرف شرکت در رأی گیری، یا تظاهرات در صف سبزها، رأی به کلیت رژیم تلقی شده و،

شرکت کنندگان در این سرتاسر این بازیها و اعتراضات رأی گیری، به خاطر هواداری از کاندیداهای دست چین شده رژیم، به عنوان هواداران و طرفداران کل رژیم ثبت شده اند.

می بینیم که در این ارزیابی ها، "نیت و توجیه شخصی رأی دهندگان" مورد ارزیابی قرار نمی گیرند. این مثل شرکت شخص بی دین در نماز جماعت است. شرکت در نماز جماعت، معرف دینداری، تأیید پیشنهاد و تعلق به گروه مذهبی-سیاسی نمازگزاران است. کسی نمی تواند هم در نماز جماعت حرکت کند و هم این پیام ها را به دیگران نفرستد. هیچ شرکت کننده ای نمی تواند بگوید "من با شرکت خود در نماز جماعت، پیام بی دینی می دهم، یا صلاحیت پیشنهاد را زیر سؤال می برم، و یا اسلام سیاسی را رد می کنم. به بیان دیگر، ممکن است چنین کسانی هم در بین شرکت کنندگان نماز جماعت پیدا شوند، ولی پیامی که اینان به بیرون می فرستند، همان است که معمولاً از

بودیم ، این زحمت ها پیش نمی آمد ."

همه امروز می دانند که خوانش نرم و خوانش سخت وجود ندارد. همه ی جنایتکاران قبل از رسیدن به قدرت حرفهای شیرین می زنند و پس از بقدرت رسیدن ماهیت اصلی خود را نشان می دهند. طبق نظر آقای جهانبگلو میتوان از خمینی هم خوانش نرم داشت و او را فردی غیر خشونت طلب دانست. کسی که اینطور استدلال می کند یا دچار ضعف فکری در فهم تاریخ است، یا در صدد اینست که با این مغلطه کاری ها جا برای حمایت جنایتکاران باز کند.

در مورد اسلام و محمد نیز مسئله چیزی جز این نیست. محمد نیز هنگامیکه در مکه بود، چون فاقد قدرت بود، جرات ابراز خشونت نداشت و لذا برای جلب مردم سخنان شیرین و نرم می گفت مانند اینکه **"در پذیرفتن دین اگر اه نهیست"**. ولی همینکه در مدینه به قدرت رسید سخن و عملش 180 درجه تغییر کرد. نه تنها دست یه سرکوب خشن و بیرحمانه مخالفین زد (کشتار بنی قریظه) بلکه آیه های نرم به ایه های خشن تبدیل شد مانند این آیه ها: **"و برای آنانکه کافر هستند لباسی از آتش دوزخ بقامت شان بریده اند و بر سر آنان آب سوزان صحیح جهنم ریزند، تا پوست بدنشان و آنچه در درون آنها است همه بآن آب سوزان گداخته شود و گرز گران و عمودهای آهن بر سر آنها فرو کوبیده شود. و هرگاه بخواهند از دوزخ بدر آیند و از غم و اندوه آن نجات یابند باز فرشتگان عذاب، آنانرا بدوزخ برگردانند**

شرکت در نماز جماعت، درک و فهم می شود. شرکت کردن در رأی گیری رژیم نیز به همین صورت عمل می کند و پیامی که به دیگران می فرستد، فارغ از نیت شخصی این، یا آن شرکت کننده است.

این همه می رساند که:

جماعت سبزپوش صرفاً به خاطر شرکت در این رأی گیری و هواداری های بعدی اش از این، یا آن جناح، به رژیم سرکوبگر اسلامی فرصت داده و می دهد تا شرکت آنان در رأی گیری سر تا پا تقلبی خود را به عنوان رأی اعتماد مردم ایران به رژیم اسلامی، در بازار سیاست جهانی به فروش برساند و بدین وسیله، برای ماندگاری خود از اربابان جهانی اش رأی اعتماد بگیرد.

آیا این همه، زنگ های بیدارباش را برای مردم مدرن و لائیک که به تصورات واهی اصلاحات، در رأی گیری رژیم شرکت کرده اند، به صدا در نمی آورد؟ پشیمان شان نمی کند که چرا در عین مخالفت با رژیم اسلامی، ناخواسته به حمایت آن بلند شده و ماندگاری و تسلط و جباریت رژیم اسلامی را سبب شده اند؟ پشیمان شان نمی کند که آنان به نیت رسیدن به آزادی و اصلاحات رأی داده و در تظاهرات شرکت کرده اند، ولی به خاطر اشتباه بودن صف بندی شان، همه اش به نام رژیم اسلامی و جناحی از آن تمام شده؟

پشیمان شان نمی کند که آنان به فکر انتخاب بد ازبدرتر بودند، ولی انتخاب شان به ماندگاری دو جناح بدرتر انجامیده

وگویند باید باز عذاب آتش سوزان را بچشید." (سوره، الحج، آیه های 19-22) و **" هم آنها که در مدینه (بر ضد اسلام تبلیغات میکنند) دل اهل ایمان را مضطرب و هراسان میسازند دست (از این زشتی و بد کاری) نکشند ما هم تو را بر آنها مسلط گردانیم تا از آن پس جز اندک زمانی در مدینه در جوار توزیست نتوانند کرد.** این مردم پلید و بدکار ، رانده درگاه حق اند باید هر جا یافت شوند آنانرا گرفته و بقتل برسانید." (سوره احزاب، آیه 60) آیا باز هم میتوان قائل به خوانش نرم و خوانش سخت از اسلام بود و سطحی گری ی خود در نگاه به تاریخ را به نمایش نگذارد. واقعاً که گاهی پرفسورهای ما کوتوله های فکری بیش نیستند که کوتاه فکری هایشان را تنها با عناوین پر طمطراق دکتر و استاد دانشگاه است که می توانند ببوشانند .

لزوم وجود معنویت در جامعه امروز و در تاریخ

حذف دین در جامعه، کار درستی نیست چون دین مثل فلسفه و هنر، بخشی است که تاریخ بشر را تعریف می کند، انسان حیوان متافیزیکی است و بدون معنویت چیزی کم دارد. جهانبگلو

وقتی آقای پرفسور جهانبگلو می گوید **"انسان حیوان متافیزیکی است، مسلماً از خودش حرف می زند. چون حداقل من خیلی ها را می شناسم که حیوان متافیزیکی نیستند، بلکه جزو انسانهای ماتریالیست اند و مثل آقای جهانبگلو اصلاً عقیده ندارند که حذف دین در جامعه کار درستی نیست.**

است؟

آیا این همه کافی نیست تا همه آثانی که صادقانه مخالف رژیم اسلامی و خواهان دموکراسی و"جدائی دین از سیاست" در ایرانند، منبهد:

از شرکت در هرگونه راهپیمانی جناح های ملایان و نیمه های رژیم سرکوب گر اسلامی دوری گزینند؟

به صراحت تمام با سبزپوشی، سبزپوشان و رهبران سابقه دار آنان برخورد کنند؟ و،

از آلوده شدن در حزب، دسته و جنبش به اصطلاح " سبز" هواداران مختلف رژیم اسلامی دوری گزینند؟

ادامه در شماره بعد

یادداشت سردبیر:

تحلیل بالا از آقای آیراملو که بخش دوم و نهانی ی آن در شماره ی بعد چاپ خواهد شد، بنظر من در یک مورد ضعیف و نادرست است. آنجائیکه جمهوری اسلامی را عامل امپریالیسم دانسته بقای آنرا به خواست اربابان خارجی مربوط می داند(قسمت هائی که توسط من های لایت شده اند). این نوع برداشت که بشدت با واقعیت عینی تناقض دارد از ویژگی ها ی بعضی از نیروهای ضد امپریالیست می باشد که برای از دست ندادن موضع مخالفت با جمهوری اسلامی (که قاعدتاً بخاطر مواضع ضد امپریالیستی ی هر چند ارتجاعی اش باید مورد حمایت آنان قرار گیرد) بطور ذهنی آنرا عامل امپریالیسم قلمداد می کنند. ■

بالعکس، آنها حذف دین در جامعه را یک امر ضروری می دانند. اما اینکه دین مثل فلسفه و هنر بخشی از تاریخ است، کاملاً درست است. منتها بخش زشت و ضد انسانی آن. یک نکته دیگر هم از کلمات قصار ایشان هست که من نمی فهمم. اینکه می گوید: **"انسان بدون معنویت- که البته منظور ایشان همان دین است- چیزی کم دارد."** چقدر این گفته مرا به یاد گفته ی مشابه ای از خمینی در مورد قصاص می اندازد که گفته بود: **"زندگی بشر را باید به خالد با سر کشتگان اجاق ساختند و پوست همه سرها از آتش آسیب دید مگر سر مالک که دیگ پخته شد اما سر وی از آتش نسوخت از بس موی که داشت و موی انبوه پوست سر رت آتش محفوظ داشته بود ."** قصاص تامین کرد. زیرا حیات توده زیر این قصاص خوابیده است".(سخنرانی خمینی در سالگرد تولد پیغمبر) واقعاً هم که جمهوری اسلامی بدون قصاص، سنگسار، قطع دست و پا بجرم دزدی، و ... بقول آقای جهانبگلو چیزی کم دارد: اخلاق و معنویت اسلامی . آخرین کلام قصار آقای پرفسور دکتر جهانبگلو اینست که از ایشان سؤال می شود که:

" آیا دین با دموکراسی هم آهنگی وجود دارد؟" و ایشان پاسخ می دهند: " بلی." این دیگر از آن کهنه های کهنه شده ایست که تکرار آن در شرایط کنونی ی سرکوب در ایران واقعاً نیاز به یکی از این دو چیز دارد: حماقت یا وقاحت. شاید هم هر دو .

■■■



سیامک بهاری

"مبادا جنبش رادیکال شود!!"

در حاشیه کنفرانس مطبوعاتی موسوی چی ها در استکھلم

به جنایت زنجیره ای سی ساله جمهوری اسلامی در دادگاه جنایی لاهه گشوده شده است. سرنگونی حکومت اسلامی و محاکمه سران جنایتکار آن به جرم جنایت علیه بشریت از مطالبات پایه ای و انقلابی مبارزات مردم است و آنچه این کنفرانس را از این فضا متمایز میکند، دست و پا زدن و تقلای "سبز"، برای تعویض صورت مسئله اصلی مبارزه مردم ایران است! شخصیت سازی به کمک مدیای غرب و نمایش حزن انگیز افرادی که با کلیت نظام جمهوری اسلامی مشکلی ندارند و از بد حادثه اجبارا دگراندیش شده اند، تنها هراس از خیزش و انقلاب مردم را به نمایش می گذارد.

فضای مبارزتی جاری چنان رادیکال است که "التماس دعای" سخنرانان، حتی صدای برگزار کنندگان را هم درآورده است و مانده اند که در مقابل افکار عمومی چه جواب بدهند! گزارشگر این کنفرانس خود چنین اظهار نظر میکند:

"آنچه که برای من در رابطه با آنچه در کنفرانس گفته شد سوال برانگیز شده است این بود که چرا اینچنین نقش سکولاریزم در این حرکت کمرنگ جلوه داده میشود. آقای مخملباف صحبت از عقب نشینی روحانیون به نفع ولایت فقیه میکرد و خانم کار از تلاش برای رادیکالیزه کردن جنبش دوری میجست."

عبارت بالا عینا به نقل از گزارش منتشر شده توسط سازمان جوانان سوسیال دموکرات است.

اگر سیاستمداران و سوسیال دموکراسی سوئد با برگزاری این کنفرانس میخواهد کنار مبارزات مردم بایستد، اظهارت صریح سخنرانان در دفاع از کلیت نظام جمهوری اسلامی، علی القاعده باید قانعشان کرده باشد که در انتخاب سخنرانان راه کاملاً غلطی پیش گرفته اند و به جای آنها، باید انقلاب مردم و نمایندگان این انقلاب را به رسمیت بشناسد. اگر می خواهند مماشات وسازش و بند ویست تاریخی سوسیال دموکراسی سوئد را ادامه دهند، طبعاً با چنین تناقضی در گفتار و کردار مواجه خواهند بود و طبعاً کیفرخواست مردم ایران را در مقابل خود خواهند داشت که خواهان توقف بیدرنگ سازش و مماشات با قاتلین مردم ایران و محاکمه سران جمهو ی اسلامی به جرم جنایت علیه علیه بشریت است!

نادیده گرفتن پاسخ روشن و صریح مردم ایران به سه دهه جنایت جمهوری اسلامی، فقط دست کم گرفتن مطالبات و حافظه تاریخی مردم نیست، بلکه پشت کردن به آن و پیمان بستن با دشمنان این مردم است. اینان که از نسیم انقلاب چنین بیمناکند، با طوفان انقلاب چه خواهند کرد!؟

■ ■ ■

سران اتحادیه اروپا جمع شده اند بدهند. تا بگویند خیزش و انقلابی در کار نیست! در انتخابات تقلب شد و یا نه اصلاً، کودتا شده و "احمدی نژاد" را که بردارید، همه چیز صحیح سالم برابر قانون اساسی، باب میل مردم ایران است!

هراس واقعی برگزار کنندگان و شاید شرط و اصرار پائل اساسا باید این بوده باشد که از مردم معترض و اپوزیسیون چپ و کمونیست کسی در این کنفرانس نباشد که بیايد و حقیقت انقلاب مردم را بگوید و سیاست پشت پرده سازش ومماشات بر سر حفظ نظام اسلامی را برملا کند و پته این کنفرانس را روی آب بریزد و در عوض بگوید که مردم با قیامشان اعلام کرده اند که جمهوری اسلامی نمی خواهند! حکومت ضد زن نمی خواهند! و خواهان محاکمه فوری سران این حکومت هستند و مبادا کسی این خواسته های انسانی را مقابل چشم دهها خبرنگار ومدیا غرب بگیرد! برگزار کنندگان با سابقه "مشعشی" از تلاش های مذبحخانه در حذف شعارهای سرنگونی طلبانه بویژه در استکھلم که هر بار با اعتراض و مخالفت شدید مردم آزادیخواه



جواب گرفت، به این نتیجه رسیدند که برای در امان ماندن از تیر رس این فضای اعتراضی، باید پشت درهای بسته و به بهانه کمبود جا و اینکه قصد پرداخت به مشکلات سی ساله را ندارند، نمایندگان و سفیران واقعی مردم در خارج کشور را از حضور، اظهار نظر و تماس مستقیم با خبرنگاران محروم کنند. صورت اصلی مسئله مردم با جمهوری اسلامی و سی سال جنایت آشکار و خون و جنون و سرکوب و کشتار سیستماتیک را به تقلب و تخلف درانتخابات تخفیف بدهند. برای آنکه مطالبات بحق مردم طرح نشود، برای آنکه پای کلیت نظام خونین اسلامی و همه شرکای این سه دهه بمیان کشیده نشود، پس دریا را باید بست! تا حقیقت را وارونه کرد!

کیفرخواست مردم ایران به روشنی در داخل و خارج، در خیابانها با حضور میلیونها مردم جان به لب آمده طرح شده نمیتوان سرش را زیر آب کرد! به یمن تلاش نمایندگان واقعی مردم، پرونده رسیدگی

تایید این نظام است نه منتخب مردم که منتخت نظام می باشد".

محسن مخملباف، سینماگر بسیجی، زندانبان سابق، عضو سازمان انقلاب اسلامی و فعلاً ساکن اروپا که سخنگوی خارج کشوری دفتر موسوی در جریان مضحکه انتخابات بود، حقیقت را عریان تر از سخنران قبلی بیان کرد:

"در این جنبش بسیاری هستند که همراه این جنبش هستند ولی قصد سرنگونی جمهوری



اسلامی را ندارند. آن آخوندی که امروز در این جنبش همراه است، اگر این شعار را بشنود به خود میگوید که اینها اگر قدرت بگیرند اولین کاری که می کنند این است که مرا با عمامه ی خودم دار میزنند. ما باید همگانی بودن این جنبش را حفظ کنیم و افرادی را که تنها مسئله شان تعویض رئیس جمهور است از جنبش کنار زنیم. این مسئله به نفع جنبش نیست. در ضمن شما که از رواداری صحبت میکنید، بگذارید که او هم حرف خودش را بزند، بگذارید او جمهوری اسلامی اش را بگوید . . .

مهرانگیز کار اما پا را فراتر گذاشت و صریحاً از رادیکالیزه شدن جنبش ابراز نگرانی می کند. او می گوید: **"تلاشهای زیادی از خارج از کشور صورت میگیرد که جنبش را رادیکالیزه کند. من باید این را بگویم که رادیکال شدن این جنبش در حال حاضر و در این مرحله به نفع جنبش نیست. بسیاری از افراد ، روحانیون ، بازاریان و افراد دیگر در مقابل این جنبش سکوت کرده اند. رادیکالیزه کردن این جنبش موجب شکستن سکوت این افراد است و ما باید مواظب باشیم که این سکوت به ضرر جنبش شکسته نشود. و این افراد به سمت نیروهای اصول گرا سوق داده نشوند. شرایط بسیار بحرانی است و باید با دقت بسیار زیادی عمل شود."**

این نقل قولها، صریح و روشن نشان میدهد که طیف معینی دورهم جمع شده اند و جلسه گرفته اند و خبرنگاران را آورده اند و درب را بروی مردم بسته اند تا بتوانند همین توجیهات نخ نمای باب منافع جمهوری اسلامی و غرب را بنام نمایندگان مردم ایران در غیاب هیچ نظر مخالفی در سالن، به خورد مدیای غرب که در حاشیه اجلاس

روز جمعه چهارم سپتامبر، بدعوت سازمان جوانان حزب سوسیال دموکرات سوئد با همکاری بنیاد اولوف پالمه، **مهرانگیز کار، محسن مخملباف، فاطمه حقیقت جو و احمد باطنی** در کنفرانسی در مورد دموکراسی و حقوق بشر در استکھلم شرکت کردند. برگزار کنندگان در گزارشی که منتشر کرده اند می گویند: **"هدف از این جلسه آشنایی بیشتر سوئد و سیاستمداران سوسیال دموکراسی سوئد با جنبش سبز ایران بود. یعنی جلسه به منظور بحث و تبادل نظر در مورد مشکلات سی ساله اپوزیسیون در خارج از کشور تشکیل نشده بود و صرفاً مسائل جنبش سبز ایران و اینکه سوئد و پارلمان اروپا چه نقشی در این مورد میتوانند بازی کنند، بود."**

ابتدا به ساکن روشن است که حزب سوسیال دموکراتسوئد و شاخه جوانانش، نمایندگان طیف معینی از اپوزیسیون مجاز جمهوری اسلامی را بعنوان نمایندگان جنبش اعتراضی مردم که با تاکید آنها "سبز" می خوانند جمع کرده است و دلیل برگزاری آنرا هم مسایل جنبش سبز و راه کارهای سوئد و پارلمان اروپا نام نهاده اند. از قبل هم اعلام کرده اند به دلیل اینکه این جلسه درمورد مشکلات "سی ساله اپوزیسیون" نیست، پس ورود برای عموم آزاد نخواهد بود و صرفاً خبرنگاران و مدعوین دعوت شده میتوانند شرکت کنند!

چه چیز سوسیال دموکراتهای ایرانی – سوئدی و طیف "سبز" را مجبور میکند با فریبکاری مانع حضور مردم شوند؟ هیچ چیز واضحتراً از اظهار نظر سخنرانان موضوع را روشن نمیکند! آنها در یک نکته اشتراک نظر دارند: مبارزه مردم ایران با کلیت نظام نیست، دار و دسته احمدی نژاد رای مردم را دزدیدند و مردم هم بدنبال رای شان به خیابان ریختند، الان هم اگر رای شان را پس بدهند و مطابق قانون اساسی با انتخابات برخورد کنند، اعتبار به نظام بر میگردد و استبداد پایان میگیرد!

فاطمه حقیقت جو، نماینده مجلس ششم، که چندین سال با مدرک لیسانس، مسئول مرکز مشاوره روانی پزشکی دانشگاه علم صنعت، **نایب رئیس انجمن مشاوره ایران و سالها عضو انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم، عضو شورای مرکزی اتحادیه های انجمنهای اسلامی دانشجویان تحکیم وحدت** در زمان خاتمی بود و بعنوان سخنران در این سمینار با **حفظ کامل حجاب اسلامی** سخن میگفت بیان کرد:

"با گذشت زمان هر روز بیش از پیش مشخص میشود که احمدی نژاد منتخب مردم ایران نبوده رهبری نظام و سپاه که مجریان کودتای انتخابی هستند انتخابات را دشمن خود به شمار می آورند. اگر انتخابات دشمن نظام است، پس احمدی نژاد که مورد

هر بار همین که ...



برتولت برشت

هر بار ، همین که به کار سترگ دست می یازیم

که رنج های آشکار و طولانی دارد

مردی از جمع ما گم می شود

و دیگر باز نمی گردد

...

آنان برایش کف می زنند و فریاد می کشند

او را در جامه های فاخر فرو می کنند

و با او قراردادهایی می بندند ، با دستمزدی گزاف

...

و او یک شبه ، دیگرگون می شود

بر مسند پیشین ، همچو میهمانی می نشیند

او دیگر برای کاری دراز ، وقت ندارد

دیگر با هیچ سخنی ، مخالفت نمی کند

(چرا که این هم وقت گیر است)

او ، خلق و خویی نیک می یابد

و سخت نازک طبع می شود

زمانی دراز به جامه فاخر خویش می خندد

و بارها سخن از این می گوید که :

" می خواهد اربابانش را بفریبد "

" آنان موجوداتی کثیفند "

اما ، ما نیک می دانیم که دیگر

در جمع ما بودنش ، چندان نخواهد پایید

آنگاه مردی از جمع ما گم می شود

ما را با کار دشوارمان تنها می گذارد

و در طریقت مرسوم ، گام می نهد .

انسانها هرگز به اندازه ای که با مفاهیم دینی توجیه شده باشند، شرارت را به کمال و با لذت انجام نمیدهند.

پاسکال

" مرمر "

"کافه نادری "

"ریویرا" ی قوام السلطنه

خاطرات مدرسه

دانشگاه

کارخانه

روزنامه

همکلاسی

همکار

روی یک نیمکت

در یک اداره

دور یک میز

گرد یک منقل

در یک زمین ورزش

جاکش ها

نبوده ها را عکاسی می کنند

نمی شناسی

ندیده ای

بوده ای اما

در پسِ پشت خاطره ی

قماربازی

کلاشی

پشت هم اندازی

نمی شناسی

نمی شناسی اشان

کافه هایی که تو بیاد نمی آوری

گیلاس هایی که هرگز بالا نبرده ای

همکلاسی هایی که هرگز ندیده ای

مثل ما، با ما می گویند " کار "

مثل ما، با ما می گویند " تضاد "

مثل ما ، با ما می گویند " کارگر "

می گویند " کارخانه "

"کار فرما"

مثل ما .

مشت هایشان را گره می کنند

و می گویند

همه ی آن چیز هایی را

که ما می گوییم

دست مان را می فشارند

- محکم -

"رفیق "

و همراه ما سرود می خوانند

"تنها ما توده ی جهانییم ."

می گویند " ما "

و از ما نیستند

جاکش ها

همه چیز را در میان ما

جاسازی کرده اند

"روزنامه نگار"

"طنز پرداز "

"مقاله نویس "

"نویسنده "

"شاعر "

"آواز خوان "

"هنرپیشه "

"کارگردان "

"نقاش "

"قهرمان "

از همه رقم

جنس شان جور است

کم نمی آورند !

جاکش ها

همه چیز را

در میان ما جاسازی کرده اند .

مینا اسدی



جاکش ها

جاکش ها

در میان ما جاسازی می کنند

"جاسوس"

در میان ما

جاکش ها

جا به جا

جاسازی می کنند .

غیر قانونی نیست

"نوستالژی "

به یاد روزهای عرق خوری در

کاپیتالیسم:

داستان یک عشق

مستند تازه ای از مایکل مور

صادق افروز

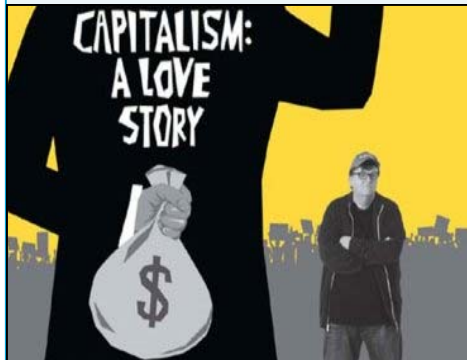
اکران عمومی آخرین فیلم مستند مایکل مور ، مستندساز معروف آمریکایی از اوائل اکتبر 2009 آغاز شد .این مستند به مسئله بسیار مهم بحران اقتصادی و عواقب آن در آمریکا پرداخته است . با توجه به تأثیر بسیار عمیق این بحران بر زندگی میلیون ها شهروند آمریکایی می توان از هم اکنون پیش بینی کرد که این اثر جدید با استقبال بسیار گسترده مردم روبرو شد .

این پنجمین مستند این فیلم ساز آمریکایی خواهد بود . تا به حال مستند های "راجر و من"(1989) "بولینگ در کلمباین"(2002) ، "فارنهایت 911 " (2004) و "سیکو" (2007) از وی به نمایش درآمده اند . به غیر از این پنج مستند دو کتاب "کاهش تعداد نیروی کار" و "مرد سفید احمق " حاصل کارهای نگارشی او بوده است .

مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تم اصلی این مستند ها و کتاب ها بوده است . " راجر و من" داستان تلاش فیلم ساز برای یافتن "راجر اسمیت" پرزیدنت کمپانی جی ام است . مایکل می خواهد از راجر بپرسد چرا با تعطیل کردن شعبه این کارخانه در شهر فلینت ایالت میشیگان موجبات بیکار شدن 30 هزار کارگر را فراهم کرده است . " بولینگ درکلمباین" با محور قرار دادن واقعه تیراندازی در دبیرستان کلمباین در ایالت کلرادو در سال 1999 به مسئله وفور

اسلحه و سهل الوصول بودن آن در جامعه می پردازد و کمپانی های اسلحه سازی و سازمان "ان آر ا" را که از مدافعین اصلی آن است مورد انتقاد قرار می دهد .در جریان تیراندازی در این دبیرستان 15 نفر کشته و 24 نفر مجروح شده بودند .در صحنه ای از مستند ، مایکل به سراغ چارلتون هستون هنرپیشه معروف فیلم بن هور و موسی که در ضمن ریاست تشکیلات "ان آر ا" را بعهده داشت می رود و در باره سیاست اصلی این سازمان که دفاع از کمپانی های اسلحه سازی و آزادی مالکیت سلاح گرم است سوالاتی را مطرح می کند .در "فارنهایت 911 " موضوع اصلی بررسی سیاست جرج بوش در رابطه با واقعه 11سپتامبر و بهره برداری تبلیغاتی از این واقعه در فریب افکار عمومی در حمله به افغانستان و عراق است .این مستند رکورد فروش در گیشه های سینما های آمریکا را شکست و جایزه اسکار بهترین مستند را از آن خود کرد .مایکل مور به هنگام دریافت جایزه اسکار، سیاست های بوش در عراق و افغانستان را به شدت مورد انتقاد قرار داد . این مستند به هنگامی که مدیای آمریکا در بوق جنگ می دمید و افکار عمومی تا حدودی به نفع بوش چرخیده بود بسیار مترقی و در پیشاپیش توده ها بود و بر خلاف جریان شنا می کرد. با گذشت زمان توده ها به نیت اصلی رژیم بوش و بی اساس بودن داستان جعلی سلاح های کشتار جمعی صدام پی بردند .به این دلیل احترام و حیثیت مایکل مور به عنوان فیلم سازی مترقی دو چندان شد .در "سیکو" مسئله بسیار مهم بیمه های درمانی کانون اصلی توجه فیلم ساز بود. در حالیکه روزانه

صد ها نفر در آمریکا به دلیل نداشتن بیمه های درمانی می میرند و مسئله بیمه های درمانی به یکی از بزرگترین معضلات مردم تبدیل شده است ؛ مایکل دوربینش را به کشور های دیگر می برد تا از کم و کیف خدمات درمانی در این کشور ها آگاه شود و آنرا با خدمات درمانی در آمریکا که دچار وضع اسف انگیزی است مقایسه می کند . مسئله خدمات درمانی همچنان از موضوعات بسیار مهم مطرح در جامعه آمریکاست .برک اوباما رئیس جمهور جدید علیرغم قول وقرار هایی که به مردم



درمورد رفرم در خدمات درمانی داده بود از پیشبرد این امر در مواجهه با کمپانی های غول پیکر بیمه های سلامتی عاجز و درمانده است .آخر چگونه می توان انتظار داشت رئیس جمهوری که به برکت کمک های میلیونی وال استریت و بلو کراس و بلو شیلد کمپین انتخاباتی اش را به پیش برده پس از انتخاب شدن به ضرر آنها کار کند و سخن بگوید!

دقیقا به همین دلیل است که مایکل در آخرین اثرش "کاپیتالیسم" از دمکرات ها کاملا نا امید شده و چاره را در تغییر سیستم سرمایه

داری می بیند . او که در جریان مبارزات انتخاباتی سال 2004 بین بوش وکری تمام کوشش خود را برای انتخاب شدن کری بکار برده بود ؛ در " کاپیتالیسم" نشان می دهد که مسیر تازه ای را انتخاب کرده است :تغییر سیستم سرمایه داری .

برنامه سازان معروف تلوزیونی با مایکل در مورد فیلم جدیدش مصاحبه داشته اند .باربارا والترز ، اوپرا وینفری و جی لنو هریک کنجکاوانه از مایکل در مورد مستند تازه اش سوالاتی کرده اند .در مصاحبه با جی لنو مایکل می گوید : " سرمایه داری قانونی کردن حرص و آز است . دراین کشور ثروت یک در صد جمعیت بیش از ثروت 95 درصد مردم است ."در مراسم معرفی فیلم در سانفرانسیسکو می گوید : ما اکثریت هستیم ولی پراکنده و بدون شکل . آنها (آن یک درصد) در اقلیت هستند ولی متشکل و سازمان داده شده .آن چه ما به آن نیاز داریم شکل و سازمان دهی است .

مایکل مور به عنوان یک هنرمند پیشرو و مترقی می تواند الگوی مناسبی برای فیلم سازان جوان در کشور های مختلف دنیا از جمله ایران باشد. هنرمندی که به جای قدم زدن روی فرش های قرمز و فخر فروختن با بر تن کردن لباس هایی از جورجیو آرمانی در مراسم گوناگون، استعداد و هنرش را در خدمت آگاه کردن توده های محرومی بکار می برد که از کارخانه ها اخراج شده اند و به دلیل ناتوانی در بازپرداخت اقساط بانک ، خانه هایشان را از دست می دهند و بخاطرنداشتن بیمه های درمانی از مراجعه به پزشک عاجزند. ■

سکوت

در مکتب من سکوت هم فریاد است، بهتر از هر پژواکی شنیده می شود. تنها وجه تمایزش در این است که، انسانهایی قادرند سکوت را بشنوند که بجای ادبیات، ریاضیات تنهائی را می شناسند، میدانند و براحتی درکش می کنند. اینان قطعا از تبار آشنایان غریبه ایکه من در ادوار مختلف زندگیم با آنها برخورد داشته ام نیستند، که پیوسته مرا مشکل شمرده اند و فغان از سکوتهایم کرده اند. شاید لحظه ای تعمق آنها را متوجه میگرداند که سکوت ارتعاش اصواتی ندارد که بر پرده ی گوش جاری گردد، بکله پالس های سلولهای خاکستری پهنه ی شعورند که انرژی جنبشی اشان را از هسته ی دانائی تامین می کنند و نهایتا در مزرعه آگاهی و فرادانائی، قابل کشت، رشد و نمو، و بهره برداریند. "نوشتن یعنی فغان های نهفته تمامی سکوتهای فشرده زندگی"

ایرج 22 فوریه 2007

دارالفنون اول پاییز ، خسته بود

(برای اول مهر آغاز سال تحصیلی)

جمشید پیمان

... بابا که نان نداد

دریای فقر، آب رخس را ربوده بود.

مادر ، میان خستگی کهنه اش نشست

یک دسته آرزو،

بر گیسوان غصه ی شش ساله ، بست .

در دیدگان تشنه ی مادر

خاری خلیده بود،

اما فرو نریخت.

دارالفنون از نفس افتاده ، داد زد:

آغاز مهر! آغاز مهر! دیگر کسی نبود؟

بابا ، یواشکی،

درگوش غصه ی شش ساله گفت:

پای برهنه را ،

در روز اول پائیز ،

در زیر دامن دردت ، پنهان نگاه دار!

در سینه ی تکیده اش اما ،

جائی برای آه، باقی نمانده بود.

دارالفنون ، به شادی آغاز مهر

زنگی نمی نواخت.

انگشت ترد غصه ی شش ساله ، درکلاس

حرفی به روی دفتر خالی نمی نوشت ،

طرحی به روی دیده ی فردا نمی کشید .

بابا که نان نداشت

تا دخترک

در های و هوی مرده ی دارالفنون

آن را بیان کند

پاهای غصه ی شش ساله ، لخت بود

- مانند سینه اش که مجال نفس نداشت.-

در دیدگان غصه ی شش ساله

نقشی ز آرزو نبود،

آن را نمی شناخت.

دارالفنون سرد،

دارالفنون فرو ریخته بر تکه های درد،

دارالفنون اول پاییز،

خسته بود .

... زنگی صدا نکرد،

بابا که نان نداد،

مادر، میان خستگی کهنه اش نشست،

یک دسته آرزو،

بر گیسوان غصه ی شش ساله ، بست ...



پابلو نرودا شاعر آزاده شیلیایی

وظیفه من همپای سرودم

پیش می رود

هستم و نیستم :

سرنوشت من این است .

وجود ندارم اگر به درد آنان که رنج
می برند نپردازم

درد های آنان

درد های خود من است .

چرا که من نمی توانم بود

مگر برای همه

برای همه آنان

که خاموشند و در بند .

از مردم می آیم ،

برای آنان می سرایم

شعرم سرود است و کیفر

به من می گویند :

تو از آن ظلمتی .

شاید، شاید ،

ولی به سوی نور می روم .

من مرد نان و ماهی ام

در میان کتاب ها

مرا نخواهی یافت

بل در میان زنان و مردان :

لایتنهای از آنان

به من آموخته اند

اسلام را با خودش به بدک می کشد. پس کلمه اسلام در همه چیز باید رعایت شود. بعضی از فیلمسازان رژیم گاهی از سانسور گلایه می کنند. ببینید گلایه شان از چه زاویه ای است. اول ارادت خود را به رژیم اعلام می کنند و از خدمتی که به جمهوری اسلامی کرده اند حرف می زنند، بعد گلایه دارند که با اینحال رژیم مثلاً صحنه ای را که مادر بچه را بوسیده سانسور کرده است. در صورتیکه رژیم حواش هست چه می کند، با روکش و با مشخصه اسلام است که می تواند در منطقه حضور داشته باشد و خواستار سهم منطقه ای باشد. همچنین ، حجاب تحمیلی و قوانین اسلامی را به عنوان یک ابزار برای سرکوب و کنترل جامعه به کار می گیرد و با بالا و پایین کردن این قوانین، با جامعه بازی می کند. اما این اسلام هیچ مشکل ماهوی با سیستم سرمایه داری ندارد. سرمایه داری جهانی هم نه تنها با روکش اسلامی در منطقه مشکلی ندارد بلکه با استفاده از آن بهتر می تواند توده های منطقه را به سمتی که می خواهد سوق دهد.

رژیم سنت اجتماعی و هویت مردم را ریشه کن می کند و جایش خرافات ، چاه جمکران و دخیل بستن از طریق موبایل به امام رضا ... را کنار مصرف گرایی ترویج می کند. برای نمازگزاران رکعت شمار الکترونیکی و برای روزه داران پچ ضد اشتها تولید می کند. در آن مملکت فقر، خودسوزی، خودکشی و اعدام بالاترین آمار را دارد. جراحی زیبایی هم بالاترین آمار را دارد. بلایی که شاه نتوانست برسر جامعه بیاورد رژیم با پسوند اسلام می آورد.

جمهوری اسلامی که می خواهد خود را با طرح های سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول تطبیق دهد، باید چیزی را از جامعه بگیرد و چیزی را که می خواهد به جامعه تزریق کند. برای این منظور بیشترین استفاده را از سینما می برد.. از این لحاظ فیلم های قبل از انقلاب به هیچ وجه با سینمای رژیم قابل مقایسه نیست. فیلم های قبل از انقلاب اگر چیزی به جامعه نمی داد چیزی را هم نمی خواست از جامعه بگیرد. شاید شاه مثل این رژیم از قدرت و کارایی سینما آگاه نبود. فیلم های گذشته باز یک رنگ و بویی از زندگی مردم را باخود داشت. اگر آبگوشتی بود مثل فیلمفارسی های رژیم نمی خواست آبگوشت را از مردم بگیرد و جایش مک دونالد بگذارد.

البته داستان آن گروه از فیلمسازان و دست اندرکاران سینمای ایران که به خاطر تن ندادن به خواسته های رژیم توانی هایشان در عرصه ی سینما پشت سانسور به هدر می رود و با تنگناهای مالی و امنیتی روبرو هستند خود قصه ی دیگری است .

انجمن هنر- در این شرایط سینمای زیر زمینی چه نقشی می تواند داشته باشد؟ مسلم منصوری - ریلی که رژیم می رود بیشترین فشاران بر کرده مردم فقیراست . رژیم از یک سو مجبور است دستگاه سرکوب را در جامعه گسترش دهد و چوبه دار علم کند، و از سویی دیگر با به کار گیری ابزارهای تبلیغاتی و فرهنگی و با ایجاد تشکل های دست ساز در میان دانشجویان، زنان و کارگران، مبارزه را به

چرا رژیم در هالیوود سرمایه گذاری می کند؟

گفت وگوی سایت انجمن هنر در تبعید با مسلم منصوری



که گیتار می زند، با کامپیوتر کار می کند، زبان انگلیسی بلد است و صاحب کمپانی و بنگاهی می باشد. دختری که شرکته را مدیریت می کند، به پسری علاقمند است که با مخالفت پدر و مادر روبرو می شود. یا حاج آقای عاشق دختر مدرنی! می شود، ریش می تراشد، عینک دودی می زند و لحن صحبت کردنش عوض می شود، قوانین اسلامی هم رعایت می گردد. صیغه خوانده می شود یا رابطه به ازدواج می کشد. بازیگران فیلمفارسی و سریالها هم انگلیسی بلغور می کنند...

چیزهایی که انسانهای متمدنی در غرب سالهاست آن را استقراغ کرده اند، فیلمسازان عقب مانده رژیم تازه دارند آن را نشخوار می کنند..

اینجا بحث بر سر زبان به عنوان یک ابزار ارتباطی نیست. طبیعی است یک جامعه هر چه زبان های بیشتری بداند، کارایی بهتری دارد؛ بحث بر سر فرهنگ مردم غرب هم نیست. مردم غرب هم مثل همه انسانها برای چیزی گریه می کنند و برای چیزی می خندند، منتهی با رنگ و بوی فرهنگ و محیط خودشان. مردم غرب سالها مبارزه کرده اند تا توانسته اند حداقل های شرایط زیستی را بدست بیاورند.

اینجا بحث بر سر فرهنگ سرمایه داری و کاری است که رژیم می کند. دست دوم کردن زبان و فرهنگ جامعه در مقابل دست اول کردن زبان و فرهنگ بورژوازی. در فیلمفارسی های رژیم بلغور کردن زبان انگلیسی نشانه پیشرفت است، همچنانکه نشان دادن ساختمانهای آسمان خراش پیشرفت است.

این فیلمفارسی ها نمی گویند جاری بودن یک ذره رابطه انسانی در جامعه پیشرفت است. در آن مملکت با آن منابع و ذخایر عظیم مادی، میلیون ها نفر در فقر و فلاکت دست و پا زنند، پیشرفت است.

آنها گاهی زندگی طبقات محروم جامعه را هم دست مایه کار قرار می دهند ولی در انتها باز همان راه حل سرمایه داری را به مردم فقیر نشان می دهند: باید به خدا توکل کنند و تلاش کنند پولدار بشوند، با توکل به خدا راه چپاولگران را دنبال کنند تا بتوانند بقیه را استثمار کنند. در پایان فیلم، درس اخلاقی می دهند؛ باید آدمهای شریفی باشند! و به اموال پولدارها دستبرد نزنند. در این فیلم ها هیچوقت نمی بینید یک آدم فقیر به اعتراض اجتماعی کشیده شود.

انجمن هنر - با این بحثی که مطرح کردید، این سوال پیش می آید که چرا حکومت اسلامی تا این حد بر روی مسائل اسلامی و حجاب اجباری تاکید دارد؟

مسلم منصوری - به اسم حکومت نگاه کنیم جواب مشخص است. جمهوری اش کلمه

انجمن هنر- جمهوری اسلامی با سرمایه گذاری در هالیوود چه اهدافی را دنبال می کند؟

مسلم منصوری - چند سالی است که رژیم جمهوری اسلامی دارد در هالیوود سرمایه گذاری می کند. اگر دعوی آمریکا و حکومت ایران را بدانیم بر سر چیست جواب این سوال مشخص است. دعوا بر سر شراکت است. رژیم می خواهد قدرت فرمانطقه ای باشد پس هر جا قدرت های بزرگ حضور دارند، باید جا پا داشته باشد. نیاز دارد در عرصه های مالی، سیاسی، تبلیغاتی و نظامی همسو با آنها برود.

سرمایه گذاری در هالیوود، موشک هوا کردن و رقابت تسلیحاتی، سهام داشتن در کمپانی های بزرگ مالی، شدت بخشیدن به روند خصوصی سازی، خواستار عضویت در سازمان تجارت جهانی تا برگزاری نمایشگاه مد اسلامی و تبلیغ مصرف گرایی، در همین راستاست.

رژیم کوچک ترین تضادی نه با ماهیت سرمایه داری دارد و نه با آمریکا و نه با هالیوود. نشریات سینمایی داخل نیمی از مطالب خود را به تبلیغ و معرفی فیلم ها و ستارگان هالیوود اختصاص می دهند. می خواهند همه بدانند که آنجیلا جولی چگونه زاییده ، پشت صحنه فیلم بتمن چه اتفاقی افتاده ... اما جامعه نباید مبارزین، نویسندگان، شاعران و هنرمندان آزاده حتی معاصر خود را بشناسد. جمهوری اسلامی سیستم غربی را برای جامعه الگو برداری می کند منتهی با روکش اسلامی و رعایت مسائل شرعی!!!

انجمن هنر - در این رابطه سینما چه نقشی دارد؟

مسلم منصوری - از انقلاب تا کنون هم جامعه و هم رژیم مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته اند. طبعاً سینما هم از مراحل مختلفی عبور کرده، اما در هر دوره سینما با سیاست های رژیم کاملاً هماهنگ بوده. کادر سینما را مشخص کرده، در این کادر فیلم هایی با مضامین گوناگون ساخته شده است ولی به ندرت فیلمی توانسته از این کادر خارج بشود.

خط حاکم بر سینمای امروز هم بر می گردد به اهدافی که رژیم دارد دنبال می کند. برخلاف شعار تهاجم فرهنگی، بیشترین تهاجم را به هویت جامعه می کند. زیر پوشش همین شعار، جامعه را به سمت بی هویتی و بی اعتقادی به تمام ارزشهای انسانی سوق می دهد و مصرف گرایی، خود پرستی و سود جویی فردی را جایگزین آن می کند.

در اکثر فیلمفارسی سینمای رژیم یک دعوی کاذب بین نسل سنتی و نسل جدید جریان دارد. اما این نسل جدید افق آرزوهایش همین بورژوازی غرب است. داستان پسری



Canada's Economic Action Plan is building for the future.

Through our Economic Action Plan, the Government of Canada and its partners at all levels of government are investing in world-class infrastructure, creating new jobs today in communities from coast to coast, and ensuring project start-ups in record time.

FIND OUT ABOUT PROJECTS IN YOUR COMMUNITY
actionplan.gc.ca 1 800 O-Canada

Enhancing infrastructure across Canada.

- Roads, bridges & highways • University & college buildings • Public transit • Arenas & recreational trails
- Clean water systems • Broadband Internet access
- and much more

Canada 

یک کلام خمینی در گذشته همین کارهایی را کرده است که خامنه ای نیز سالهاست انجام میدهد و اگر او هم زنده بود در سرکوب برای حفظ «اسلام عزیز» بخوان قدرت خود ذره ای به جز آنچه که خامنه ای امروز عمل میکند انجام نمیداد و بی جهت نیست که خامنه ای در سخنرانی اخیر خودش که بر سرکوب تاکید داشت بر «امام» خود و رفتار او با «مقامات بالاتر» مانند بنی صدر تاکید داشت و امثال کروبی و موسوی را با همان گفتار و رفتار «امام» خمینی کروی تهدید میکرد که امروز کروی میخواهد او را گونه ای دیگر عرضه کند که انگار خمینی سرکوبگر نبوده است و اگر امروز بود کار دیگری جز آنچه خامنه ای انجام میدهد، میکرد.



امروز هم بهمین دلیل به یاد عدالت خواهی خمینی افتاده اید. مردم ایران صدایشان با آنچه که بنام «جنبش سبز» خردجال برایش میسازند بسیار متفاوت است. ماهیت خواسته های مردم ایران ماهیتی مترقیانه و آزادی خواهانه دارد که با ماهیت نیروهای ارتجاعی مانند شما واز اپوزیسیونی که از جنس شماسست هیچ قربانی ندارد. خردجال جنبش سبز با عث تنها ضربه زدن به حرکت مردم ایران است و بی جهت نیست که سردمداران این خردجال ارتجاعی نیز کسانی میباشند که سالیان در خدمت همین خمینی که مسئول هزاران قتل در ایران بوده است میباشند.

جناب کروی بروید این صحنه گردانی ارتجاعی خود را در جایی دیگر پهن کنید و جنبش مردم ایران از خردجالی خواسته های خود تحت نام خمینی و خمینی صفتی راحت بگذارید. کل جناحهای رژیم اسلامی چه سران خردجال سبز و چه خامنه ای ورفسنجانی بحثشان قدرت است و غارت و هیچ فرقی باهم نمیکند این را گذشته این پدیده نشان میدهد و همچنین این را تاریخ گذشته صحنه گردانهای خردجالی بنام جنبش سبز نشان میدهد. رنگ شما حبابی ندارد. خامنه ای و سرکوبگری اش ادامه همان خط «امام راحل» شماسست. جناب کروی همین گفته های شما در مورد خمینی ماهیت ارتجاعی و سرکوبگری شما و جریان خردجال جنبش سبز را نشان میدهد که خمینی را هنوز مرجع آزادی خواهی خود میدانند. در

اگر خمینی زنده بود ؟

خردجال «جنبش سبز» و کروی

نادر هدایت

مهدی کروی در مصاحبه ای با روزنامه ایتالیایی «استامپا» مدعی است که اگر «آیت الله خمینی زنده بود انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران را باطل میکرد و خشونت ها و قتل های صورت گرفته را نیز محکوم میکرد». این ادعای بی اساس کروی را البته باید یک نوع فریقا ری دانست زیرا که بدستی علی خامنه ای از سلک خود خمینی میباشد. نگاهی به گذشته و تاریخ جمهوری اسلامی در طی سی ساله گذشته این دروغ بزرگ کروی را تاریخا رد میکند.

کروی که خود همراه با حسین موسوی از مسئولین جنایت تحت حاکمیت خمینی بوده اند امروز ادعا میکند که میخواهد دست خود و ارباب قبلی وولی اش را تاریخا بشوید. ولی نگاهی به تاریخ سی ساله گذشته بویژه در زمان خمینی ولایت او نشان میدهد که دقیقا خامنه ای همان خطی را با مخالفین سیاسی خود در پیش گرفته است که خمینی در زمان حیاتش در مقابل مخالفین اش داشت.

دستور کشتار زندانیان سیاسی که حتی صدای ولی عهد او یعنی منتظری را هم در آورد شاهد این مدعاست. فخلشی ها و تهمت ها و فتراهای زمان بعد از استقرار جمهوری

درد کلیسا

گودرز حسنون - فرانکفورت



میرسد اگر درآمد آنها بیش از 62500 یورو درسال باشد. باتوجه به اینکه در آلمان 43415280 نفر شاغل وجود دارد که رسما عضو کلیسا میباشند، مالیات دینی که از حقوق آنها کم میشود سر به میلیاردها میزند. این آمار متعلق به سال 2008 می باشد که



آنرا می شود در اینترنت به طور کامل دید. در سال 2002 به طور مثال مالیات دین بر درآمد به بیش از 5 میلیارد رسید و علاوه بر این کلیساها در همین سال 3,3 میلیارد یورو سوبسید از بودجه عمومی دولت دریافت کردند که خود آنهم مالیات دیگرست که دولت عمدتاً از حقوق مردم دریافت کرده و در مجموع در این سال کلیساها 4,8 میلیارد یورو فقط از این کانال درآمد داشتند.

کلیساها بعد از قرنها حاکمیت مستقیم سیاسی و اقتصادی بر جان و زندگی ملتها و جنگها و جنایاتی که در دنیا به راه انداختند به یمن مبارزات و انقلابات گسترده مانند انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب اکتبر روسیه تا حدود زیادی قدرت سیاسی مستقیم خود را از دست دادند ولی در حوزه های مختلف اقتصادی و اجتماعی مثل یک اختاپوس همچنان قدرت خود را به عنوان بازوی فرهنگی سرکوبگر طبقات حاکم حفظ کردند. کلیساها بعنوان مثال در آلمان صاحب بیش از نیمی از مهدکودک ها و بیمارستان ها هستند و بخشا هم مدارس و دانشگاه ها و مدارس را مستقیم در دست خود دارند. آنها بدین شکل نه تنها تعلیم و تربیت و تاثیرات خرافی و ارتجاعی ان را در دست دارند بلکه درآمد وسیعی را هم به جیب می زنند.

کلیساها به این هم بسنده نکرده بلکه از حقوق کارگران و کارکنان هم مالیاتی بنام مالیات دین که بین 3 تا 7 درصد میباشد کم میکند.

در اینجا بد نیست چند آمار ساده را بیان کرد از حقوق یک شاغل با درآمد 3000 یوروی ناخالص حدود 96 یورو، واز یک خانواده با درآمد 50000 یوروی ناخالص 276 یورو مالیات دین کسر میشود و از آنجایی که معمولاً در اکثر خانواده ها هم مرد و هم زن شاغل میباشند سالانه این مبلغ به 396 یورو

با گذشت زمان و رشد علم و تکنولوژی از یکطرف و آگاهی ومبارزات طبقه کارگر با احزاب دست راستی مورد حمایت کلیسا مثل احزاب سوسیال مسیحی از طرف دیگر، باعث بریدن مردم از کلیسا و عدم پرداخت مالیات دینی شد. سخنگوی کلیسای کاتولیک در آلمان برنارد کلنر در مصاحبه با روزنامه فرانکفورتر روندشاو در تاریخ 22 سپتامبر 2009 اعلام کرد که پاه قبل تعداد 12800 نفر از کلیسای کاتولیک خارج شده و دیگر مالیات نمیدهند و این نشان میدهد که ما ارتباطمان را با مردم از دست داده ایم و این برای ما دردناک است. روبرت سولچ رییس کنفرانس اسقفها در شهر فولدا در روز دوشنبه 21.03.2009 میگوید، در کل آلمان تعداد 121155 نفر کلیسا را ترک کرده اند، طبق آمار خود کلیسا اوج این رویگردانی مردم در سال 1992 بود که 192766 نفر کلیسا را ترک کردند. جالب توجه اینست که در همین کنفرانس فولدا که موضوعش بررسی علل این خروج ها بود، به مسأله زنان و نقش درجه دو داشتن آنها و همچنین بیکاری و بحران اقتصادی وهمینطور سکولاریزه شدن جامعه اشاراتی شده است

شک و تردید به کلیسا

دتلف پولاک جامعه شناس مذهب در همین کنفرانس میگوید علت اصلی رویگردانی مردم اینست که مردم دیگر خود را کمتر با کلیسا شناسایی می کنند و آنهایی که از کلیسا رویگردان شده اند رابطه و اعتقاد خود را با ما از دست داده اند و بحران اقتصادی اخیر تیر خلاصی بود بر این پیکر نیمه جان. وی در ادامه میگوید: در سال 1950 حدود 50%

مردم در مراسم مذهبی شرکت میکردند ولی در 2007 فقط 7.13 % مردم در این مراسم شرکت کردند.

آری مذهب به عنوان ایدولوژی طبقات حاکم از عصر برده داری تا کنون دیگر با آن فرم خرافاتی و ارتجاعیش علیرغم حمایتهای عظیم مالی وامکانات وسیعی که در اختیار دارد دیگر آن کاربرد سابق را ندارد و بقول آن جامعه شناس معروف اگر کلیساها به عنوان یک حزب مستقل در یک انتخابات آزاد و بدون تقلب شرکت کنند واقعاً به مرز 5% هم نمیرسند و آنوقت اجازه داشتن حتی یک کرسی در پارلمان را هم نخواهد داشت چونکه در آلمان هر حزبی باید حداقل 5% رأی بیاورد تا بتواند وارد پارلمان شود و این چیزیت که کم و بیش حتی در مورد ایران و اکثر کشورهای اسلامی هم واقعاً صادق می باشد.



یک مشاهده، یک مشاجرہ! در آکسیون 23 سپتامبر – بروکسل

«آنها در دهه 60 کمونیست بودند و باید می مردند، شما هم 5 درصد بیشتر نیستید و حقتان همین است!» سید ابراهیم نبوی



روز 23 سپتامبر همگام با اعتراض هزاران ایرانی در سراسر دنیا به حضور و سخنرانی احمدی نژاد در مقر سازمان ملل در نیویورک، ما هم در بروکسل در برنامه ای بهمین عنوان شرکت کردیم. این برنامه به دعوت و سازماندهی "کانون مدافعان حقوق بشر ایران – بلژیک" در میدان شومان یعنی روبروی ساختمانهای اتحادیه اروپا برگزار شد. حدود 50 نفر از ایرانیان مقیم بلژیک و ژول روبنفلد از کمیته هماهنگی سازمان های یهودی در بلژیک که از مراکز راست صهیونیستی اینجاست و یک عضو حزب سوسیالیست و یک نماینده از حزب سبزها و سید ابراهیم نبوی نیز در برنامه حاضر بودند. نخست مسئولین برنامه مخالفت خود را با سفر و سخنرانی احمدی نژاد در سازمان ملل اعلام کردند و برنامه با سخنرانی سایر مدعوین ادامه پیدا کرد.

در ادامه نبوی سخنرانی کرد، برای اولین بار بود که او را می دیدیم. پوشیده در لباسی سیاه و شال بلند سبزی بر گردن که تا زانوانش می رسید و کمابیش حال و هوای نوحه خوان های عاشورا را داشت تا طنزپرداز. او ابتدا اعلام کرد که بدلیل اینکه در صورت سخنرانی وارد طنزپردازی می شود، برای رعایت وقت تعیین شده، از روی همان متن خواهد خواند (متنی از ابراهیم نبوی که در ابتدای برنامه بوسیله برگزارکنندگان بین مردم توزیع شد). او در صحبت هایش اعلام کرد که "موسوی یکی از رهبران جنبش مردمی در ایران موسوم به جنبش سبز است و من تمایل فراوان به ایجاد رابطه با آمریکا دارم ولی این دولت فعلی نمی تواند اینکار را به پیش ببرد و من بعنوان نماینده ملت ایران اعلام می کنم که " و صحبت هایی از این دست. (نقل به مضمون)

در هنگام سخنرانی نبوی، ما نیز به همراه تعدادی از جوانان دیگر ساکن بلژیک در جمع حاضر بودیم و پلاکاردهای خود را با نمایشگاه عکس آماده کرده بودیم و تراکت هایی را در افشای جمهوری اسلامی بین جمعیت پخش کردیم.

سخنرانی نبوی آنقدر برای ما عجیب، یک جانبه و حاوی نکات انحرافی و سؤال برانگیز بود که پس از پایان سخنرانی اش نزد وی رفتیم و محترمانه از او درمورد نکات سخنرانی اش پرسشهایی طرح کردیم. ما پرسیدیم که چرا شما موسوی را رهبر

جنبشی به این بزرگی می دانید؟ چرا خود را نماینده مردم ایران می خوانید؟ چرا چیزی از سالهای دهه 60 و نقش موسوی در آن نمی گوید؟

این بخشی از سؤالات ما بود که در دوره صدارت آقای موسوی متولد یا بزرگ شده بودیم، ما که در ایران هم به هیچ بهایی سکوت را برنناقتیم، نه در مقابل دروغ ها و لبخندهای خاتمی و نه در مقابل عوامفریبی های احمدی نژاد، حالا اینجا ایستاده بودیم تا در روز روشن و در دنیای "باصطلاح آزاد"، آقای نبوی خود را نماینده تام الاختیار مردم و موسوی اعلام کند؟! شاید اگر اوضاع اینقدر جدی نبود می شد باور کرد که اینهم بخشی از طنزپردازی های ایشان است!!! به خاطر همین پیشقدم شدیم تا سؤال کنیم. ولی آقای نبوی ابتدا گفت که شما هیچی از دهه 60 و کشتارها نمی دانید وقتی گفتیم اگر ما نمی دانیم آقای منتظری رفیق سابق شما که خوب می داند؟! کم کم برافروخته شد و هر چه سؤالات ما جدی تر می شد او هم از ماسک آقای سخنران متین و باوقار دورتر می شد.

وی که خود را نماینده مردم خوانده بود گفت که "می تونیم و واسه همینم می گیم. شما هم می تونید برید بگید." ما اینرا به حساب بداخلاقی این "طنزپرداز" مشهور گذاشتیم و دندان بر جگر گذاشتیم و از او خواستیم حداقل در مورد کشتارهای دهه 60 و نقش موسوی و دیگر اصلاح طلبان در آن کشتار هم نظرش را بگوید؟ و توضیحی به ما دهد.

در حالیکه یکی از رفقای زن با اشاره به شال سبز رنگ او گفت اینهم که نشانه اسلام ناب محمدی است که به گردن انداخته اید، او گفت: "95% جامعه ایران مسلمانند، شماها 5% جامعه ایران هستید، برید هر کار می خواهید بکنید." و چنان با تندى دست خود را بالا آورد که انگار در مسند واقعی قدرت قرار گرفته بود. تعدادی از مردم حاضر بدور ما جمع شدند و در این هنگام نبوی تندتر از قبل حرف می زد. وی به ما اشاره کرد که «شما اینجاییان کار نمی کند (با دست به سرش اشاره کرد) و شعور ندارید." و ادامه داد "آنها در سالهای 60 به مشت کمونیست بودن و باید می مردن و شما هم 5% هستید و حقتون همونه"!!!

اینجا اوضاع تغییر کرد. نبوی واقعاً نبوی شد ... البته این وضع چندان ادامه نیافت و ما با گفتن این مسئله که اشکالی ندارد اگر جواب ما را نمی دهید ولی باید روزی جواب تاریخ را بدهید از ادامه این بحث بی نتیجه خودداری کردیم. عده ای از به اصطلاح طرفداران "اتحاد" ما را به سکوت دعوت می کردند تا "اتحاد" مان حفظ شود و عده ای ما را فرا می خواندند تا در پایان برنامه با نبوی (نماینده آقای موسوی) قرار بگذاریم و بحث کنیم. پاسخ ما هم این بود که اولاً ما هیچ اتحادی با نبوی نداریم که

به خطر بیفتند؛ دوماً اتحاد از نوع "وحدت کلمه" خمینی برای ما معنی ندارد و 30 سال پیش نتیجه داده است و نسل ما لازم نمی داند یکبار دیگر اینرا آزمایش کند، ما باید بدانیم با چه کسی و برای چه متحد می شویم؛ سوماً چه کسی به آقای نبوی نمایندگی داده تا از طرف ما هم به آقای موسوی (مساوی جمهوری اسلامی) تأییدیه و دست بیعت بدهد؛ چهارماً آقای نبوی هم مثل بقیه اصلاح طلب ها در ادامه حیات و جنایات جمهوری اسلامی نقش داشته و باید در مقابل مردم توضیح بدهد که نقشش چه بوده است، ما نیازی به مذاکره با ایشان در "کافه" و "رستوران" نداریم، ایشان هم امروز رسماً و علناً اعلام کرده نماینده مردم و موسوی و مدافع اسلام است، نه در کافه و ... و جالب اینکه همه به جای آقای نبوی می خواستند به ما توضیح بدهند که ما درست نفهمیده ایم؟! و بالاخره ما نفهمیدیم چرا آدم زنده وکیل لازم دارد؟! نبوی که خودش آنجا بود و خلاصه، مختصر و مفید "دمکراسی" مدنظر و دیدگاهش را نسبت به مخالفین (هرچند در اقلیت) توضیح داد!!! اما همان لحظه برای ما این سؤال طرح شد که آقای نبوی واقعاً چه جامعه ای را به ما وعده می دهد؟

قبول رفتار آقای نبوی برای ما بسیار سخت بود و نمی توانستیم حرفها و رفتار این طنزنویس مشهور را در مغزمان جا دهیم. با دوستان که به خانه برگشتیم جستجویی در سایتهای اینترنتی کردیم و به نتایجی رسیدیم که فهم برخورد ایشان و مهمتر از همه جامعه ای که ایشان وعده می دهد – **جامعه ای که در آن سزای کمونیستها و دگراندیشان مرگ است** - را برایمان آسان کرد. از ویکی پدیا شروع کردم با پیشینه ای روبرو شدیم که هربخشش برایمان رویدادهایی را تداعی می کردند از سالهای نه چندان دور 60. همان شب نکاتش را یادداشت کردیم. اما چند روز بعد که به سراغ ویکی پدیا رفتیم در کمال ناباوری دیدیم تمام آن پیشینه «درخشان» به زبان فارسی از صفحه ویکی پدیا پاک شده بود!!! اما چرا؟؟؟ معلوم نیست!!!

ولی حذف کنندگان اطلاعات مربوط به گذشته نبوی دست شان به سایتهای دیگر نرسید و می توان کماکان هر چند بطور پراکنده به این اطلاعات دست یافت.* مانند اینکه:

وی در سال 56 تا 59 در دانشگاه شیراز در رشته جامعه شناسی تحصیل می کرد. طی سال 59 تا 61 او عضو شورای مرکزی سازمان دانشجویان (عضو دفتر تحکیم) دانشگاه شیراز بود. و در این زمینه با کسانی چون عطاءالله مهاجرانی، جمیله کدیور و مصطفی معین همکاری نزدیک داشت.

نبوی در سال 59 به مدت 8 ماه به تحصیل علوم دینی در شیراز پرداخت. (شاید قصد داشت آخوند شود ولی بعداً منصرف شد؟!)

در همین دوره وی عضو هیأت مدیره دانشجویی کتابخانه ملاصدرا در دانشگاه شیراز بود.

تا زمان انتقال به دانشگاه تهران و گرفتن مدرک لیسانس، وی مدرس رشته های تاریخ و فلسفه و منطق به اعضای اتحادیه های اسلامی دانش آموزان در شیراز بود و در خدمت جهاد سازندگی قرار داشت.

او طی سالهای 61 تا 64 مدیر دفتر سیاسی وزارت کشور (تحت هدایت ناطق نوری) بود و به مدت سه ماه جانشین مدیر کل اجتماعی وزارت کشور بود. البته طی همین سالها به عنوان عضو شورای طرح و برنامه شبکه اول سیمما، معاون گروه فیلم و سریال و دبیر طرح و برنامه شبکه اول سیمما ایفای نقش کرد. او سرانجام در سال 66 – 67 به سمت مشاور رئیس دانشگاه صدای و سیمای جمهوری اسلامی به کار مشغول شد. آقای نبوی همچون دیگر یارانش پس از آنکه از سرکوب نیروهای انقلابی و مردم فارغ شد، پس از آنکه جوانان بسیاری را شستشوی مغزی داد و آنها را به هوای رفتن به بهشت راهی جبهه ها کرد، پس از آنکه دست و قلم اش را در خون فرزندان مردم شست، تصمیم گرفت و فرصت کرد که یکسره به حرفه هنر و فرهنگ (بهتر است گفته شود تحقیق فرهنگی) بپردازد.

از آن پس وی عهده دار سردبیری (یا تحریریه) نشریات گوناگون ادبی، هنری و سینمایی شد. البته پس از ظهور دوم خرداد به جبهه اصلاح طلبان پیوست و با کمی گشت و گذار در مکه، مدینه، فرانسه و چند صباح کوتاهی در زندان بتدریج رخت اپوزیسیون بر تن کرد و امروز به شال سبز آویزان شد.

با دانستن این تاریخچه است که بهتر می توان به عمق کلمات تهدید آمیز امروزم آقای نبوی پی برد. با دانستن این تاریخچه بهتر می توان به رابطه گذشته وی با وعده های آینده اش پی برد. چه در جایگاه چماق بدست، قلم به مزد، قلم به فرمان دیروزی و نماینده امروزی سبزها در بلژیک.

... آری دیگر برای ما تعجبی نداشت که چرا آقای نبوی دوباره نبوی شده بود. شاید دوباره یاد دوران جوانی اش افتاده بود. شاید هم داشت دوباره متولد می شد. دیگر برای ما تعجبی نداشت که وی زمانی که اختلاف سنی چندانی با امروز ما نداشت تا مقام مدیریت دفتر سیاسی وزارت کشور و چندین پُست دولتی دیگر ارتقا یافته بود. چه جوان کارآمدی! پُستی که در آنروزها بدون همراهی و هم رأیی با جنایتکاران بزرگ به کسی داده نمی شد. شاید هم نبوی در مشاجرہ با ما روزها و شبهای نبرد انقلابیون واقعی با دانشجویان پیرو خط امام در دانشگاه شیراز را بیاد آورده بود. ایامی که در کسوت یکی از مجریان انقلاب فرهنگی در دانشگاه شیراز نقش سرکوبگرانه ایفا می کرد. مبارزین زیادی از آندوره زنده اند تا شهادت دهند رشادت های وردست وزیر سابق را و نویسنده و طنزپرداز منتقد امروز را. برای اینکه بر همگان آشکار شود که جمله ای از این گزارش برخلاف حقیقت نیست، شما را به گفته های خود جناب نبوی پیش از دوران انتخابات، در آن دوره و اکنون ارجاع می دهیم.* گفته ها و نوشته

درصد رقبا را از بین ببری، تا قدرت را در دست بگیری. این واقعیتی است که قرار است هیچ کس نبیند. قصدم این نبود که وارد دعوا با ناکسانی بشوم که نه معلوم است از کجا دستور می گیرند، نه نشانه ای از آنان پیداست، به بادی می آیند و به بادی می روند. و اتفاقاً در این سی سال وقتی با کسی درگیر می شوند که او با حکومت درگیر شده است، می خواهند سعید حجارایی را به زندان بباندازند که در زندان حکومت است و می خواهند موسوی را مجازات کنند که وسط میدان مین راه می رود تا راهی به سوی آزادی کشور باز کند. سیزدهم مهر 1388 ■

آژانس خبری کوروش به نقل از گفتنی ها

19 خرداد ماه 1388 - 09 June 2009
بسیاری ابراهیم نبوی را فقط طنز نویس و روزنامه نگاری می دانند که بواسطه سرکوب روزنامه نگاران در دولت خاتمی مجبور به ترک وطن گردیده است اما همه ماجرا همین نیست. ابراهیم نبوی به اعتراف خودش دیر زمانی مدیر سیاسی وزارت کشور و جانشین مدیرکل اجتماعی وزارت کشور بوده است و البته وی اشاره ای به این نمی نماید که در همان زمان نخست وزیری میر حسین موسوی، در وزارت کشور که بواقع در آن سالها در کنار وزارت اطلاعات، مسئولیت تخلیه اطلاعاتی زندانیان سیاسی و آماده کردن آنها برای شوهای ندامت و تواب سازی بوده است را بر عهده داشته. نبوی در کنار اسدالله لاجوردی مسئولیت خرد کردن زندانیانی را بر عهده داشته که بیشترشان بعدها در قتل عام زندانیان سیاسی روانه گورستانهای بی نام و نشان شدند. بله ایشان را مشاهده می نمائید که روزگاری در کنار لاجوردی نشسته و تواب سازی می نمودند و روزگاری هم با طنزهای خود ملت را می خنداند و اکنون هم نوار سبز می بندد تا همه را به مشارکت در انتخاباتی که حضور فعالانه و گسترده در آن مد نظر رهبری می باشد دعوت نماید. ابراهیم نبوی از سوی موسوی ماموریت دارد تا در شبکه های اینترنتی، جوانان و همچنین ایرانیان خارج از کشور را به شرکت در انتخابات و رای دان به میر حسین موسوی مجاب کند. ■

برخی مشاغل و فعالیت های اداری سید ابراهیم نبوی

1. مدیر دفتر سیاسی وزارت کشور (1361-1364)
2. جانشین مدیرکل اجتماعی وزارت کشور به مدت سه ماه (1364)
3. عضو شورای طرح و برنامه شبکه اول سیما (1363-1366)
4. معاون گروه فیلم و سریال شبکه اول سیما (1364-1365)
5. مدیر طرح و برنامه شبکه اول سیما (1365-1366)
6. مشاور رئیس دانشکده صدا و سیما جمهوری اسلامی (1366-1367)
7. عضو شورای سردبیری هفته نامه سروش و دبیر سرویس سینمایی آن (1365 تا 1368)

آن وجود نداشته است. زندگینامه من هم روی وب سایت شخصی من موجود است و هزاران نفر تا بحال آن را خوانده اند. من چیزی برای پنهان کردن ندارم که کسی بخواهد آن را افشا کند. پنجم، وقتی نخستین بار از ایران به فرنگ سفر کردم، دکتر رضا براهنی به من گفت که دهان به دهان یاوه گوهای حزب کمونیست کارگری و مجاهدین خلق نشوی که آنها سوال عوضی می کنند. مفهوم سوال عوضی همان مفهومی است که در طول این بیست سال بسیاری را به زندان انداخته است. وقتی کسانی مانند احمد شاملو، محمد مختاری، علی افشاری، شهلا لاهیجی، مهرانگیز کار، سعیدی سیرجانی، اکبر گنجی، یوسفی اشکوری، سیمین بهبهانی، عباس کیارستمی، شهرام ناظری، شجریان، مخملباف و بسیاری دیگر از اهل فرهنگ و هنر از جانب طرفداران حزب کمونیست کارگری متهم شدند که عامل جمهوری اسلامی هستند و بسیاری از آنها چند ماه پس از این اتهام در ایران کشته شدند، چه انتظاری است از من و کسانی مثل من که جرم شان این است که چرا چند سالی در ایران با حکومت مبارزه کرده اند و زندان رفته اند. و همه این جار و جنجال نه برای افشای جمهوری اسلامی که برای افشای مبارزین با حکومت است، و این افشاگری هم وظیفه فردی نیست، بلکه یک وظیفه تشکیلاتی است. تشکیلاتی موهوم و مشکوک که دقیقاً همان را می کند که وزارت اطلاعات می خواهد.

ششم، در هامبورگ، هشت سال قبل، یکی از اعضای حزب کمونیست کارگری به من می گفت: " دقیقاً بگوئید که منظورتان از این نوشته های طنز چیست؟" به او گفتم: " این سوال دقیقاً همان سووالی است که بازجوی من در تهران از من می کرد. به او جواب ندادم، به تو هم جواب نمی دهم."

هفتم، و اما موضوع پنج درصد چه بود که این دوستان نمی دانستند و منظور من را نفهمیدند. در گفتگویی که در میدان شومان کردیم یکی از خانمهایی که از طرف حزب کمونیست کارگری وظیفه افشای مرا بعهده داشت، گفت: " چرا از موسوی طرفداری می کنید؟" گفتم من از موسوی طرفداری می کنم، چون از رای مردم طرفداری می کنم. موسوی مظهر رای به غارت رفته مردم است. بعد به من گفت چرا شال سبز انداختی که علامت مسلمانی است؟ گفتم این رنگی است که مردم برای جنبش شان انتخاب کردند و اکثریت مردم در این جنبش علیه استبداد با این رنگ هویت پیدا کرده اند. بعد به او گفتم ما در انتخابات اکثریت را به دست آوردیم و پای حرف مان ایستاده ایم و رای مان را می خواهیم، شما هم با همان پنج درصدی که فکر می کنید که طرفدار دارید بروید و مبارزه تان را بکنید.

اشاره من به مصاحبه منصور حکمت بود که وقتی از او پرسیده بودند که وقتی تو پنج درصد (اغراق بسیار بالایی است) هم طرفدار نداری، گفته بود لنین هم پنج درصد طرفدار نداشت، ولی دولت را تشکیل داد. حقیقت همین است، با پنج درصد هم می شود دولت تشکیل داد، اما نتیجه اش همان می شود که در دوران استالین شد، باید 95

اول، گفتگوی ما در مورد کشتار سال 67 بود و آنان در این مورد سوال کردند، نه در مورد کشتگان دهه 60، من هم گفتم که شما حقیقت ماجرا را نمی دانید و فقط چیزی را تکرار می کنید برای تخریب کسانی که اصلاً ربطی به آن کشتار نداشتند.

دوم، در مورد کشتگان سال 67 من هرگز معتقد نبودم که مرگ حق آنان است و اصولاً در هیچ موردی معتقد نیستم که مرگ حق کسی است، بارها نوشته ام که کشتگان سال 67 قربانیان استبداد بودند و طبیعی است که مرگ آنان به عنوان اقدامی ضدبشری و غیرانسانی و بیرحمانه محکوم است. تنها چیزی که پیش از این گفته ام و تکرارش می کنم این است که من در سال 1367 نویسنده بودم و به دلیل اینکه سه چهار سالی از سیاست بریده بودم، اصلاً خبر این اعدام ها را نشنیدم و حتی تا سالها بعد هم واقعیت آن را نمی دانستم.

سوم، من هرگز نگفتم که کسانی که در سال 60 کشته شدند کمونیست بودند، و چون کمونیست بودند پس حق شان بود بمیرند، بسیاری از دوستان دوران دانشگاه من کمونیست بودند و بسیاری از دوستان تمام دوران زندگی من کمونیست های سابق و موجود. اولاً آن کشتگان همه کمونیست نبودند، و اصولاً من حتی برای یک بار هم



نویسنده و طنز پرداز سید ابراهیم نبوی در کنار همکار سابق، جلال اوین، لاجوردی

کلمه کمونیسم از زبانم خارج نشد. البته من کمونیسم را بارها نقد کردم، دقیقاً به این خاطر که هر گاه یک جنبش کمونیستی به پیروزی رسید، دست به قتل عام زد. کشتگان دهه 1930 استالین کمونیست حداقل هزار برابر کشتگان 67 بود، کشتگان خمرهای سرخ که کمابیش شبیه همین طرفداران حزب کمونیست کارگری است، بیش از یک میلیون نفر بودند، کشتگان کوبای کاسترو و سوسپالیسم عربی و کمونیسم آلبانی دستکمی از کشتار 67 نداشت و قطعاً بیرحمانه تر و کثیف تر از آن بود، اما من به این دلیل هم دشمن کمونیسم و کمونیست ها نیستم، من اصلاً دشمن کمونیسم نیستم. به نظر من این بیرحمی و کشتار، ویژه هر نظام ایدئولوژیکی است، چه این ایدئولوژی کمونیسم باشد، چه دیکتاتوری دینی.

چهارم، دروغ گفتن و عوامفریبی و حرفی را دگرگون کردن، سوگمندانه یکی از موارپث اندیشه های ایدئولوژیک است، همان که بارها و بارها از زبان بزرگان کمونیسم هم شنیدیم، فرزندان شان هم ارث از پدران برده و در روایت دروغ هیچ پروایی ندارند. کل داستانی که در مورد برخورد من و این افراد آمد، دروغی است که هرچه فکر می کنم نمی فهمم از کجای آن کلمات درآمده است. متن سخنان من همان روز منتشر شده و اصلاً چنین چیزهایی در

هابی که او سعی می کند در آنها اصلاح طلبان و مستقیماً نقش موسوی در جنایات دهه 60 را تیرئه و لاپوشانی کند. شاید برخورد او با ما به این خاطر بوده باشد که تلنگری به طبل پُر سروصدا و توخالی اش خورده بود.

در انتها نمی توان این سؤال را طرح نکرد که چرا به چنین آدمی (با چنین سابقه ای در سرکوب حقوق بشر) توسط کانونی که خود را مدافع حقوق بشر می نامد میدان و میکروفون داده می شود؟ کسی که هنوز بدون اشاره به گذشته تاریکش، در روز روشن و در مقابل دهها نفر صحبت از کشتن 5 درصد مخالف خود در جامعه می کند!

کمیته دانشجویی بلژیک

www.committe2007.blogfa.com

Email: committe.2007@gmail.com

■ ■

آنها کمونیست نبودند

دوم دام دات کام

10/5/09 سید ابراهیم نبوی

شش سالی است که در فضای بیرون ایران زندگی می کنم و در تمام این مدت تلاش کرده ام تا خود را آلوده بازی های کودخانه کسانی نکنم که زندگی سیاسی و اجتماعی مردم ایران برای آنان یک تفریح ساده است و جز افزودن به بار سنگینی که بر دوش ملت است، کاری ندارند. به همین دلیل همواره تلاش کردم که دور از هیاهوی این جماعت کار خود را بکنم و با آنان کاری نداشته باشم. هفته گذشته به مناسبت حضور احمدی نژاد در سازمان ملل به دعوت دوستانم در بلژیک برای سخنرانی به میان جمعیتی رفتم که در میدان شومان جمع شده بودند و برای آنکه وقت دیگران را نگیرم، متنی را نوشتم و از روی آن خواندم و خانم محترمی هم که کنار من ایستاده بود، گفته های مرا ترجمه کرد.

پس از پایان گفتارم، به کناری آمدم و با سه جوان معترض رویرو شدم، آنچه در گفتگوی من و آنان آمد، در حد دو سه جمله تمام شد و دوستانی که آنجا بودند، انگار که آن جمع را می شناسند، گفتند که به بحث با آنها ادامه ندهم و من نیز قصه را درز گرفتم و تمام. دیروز دیدم که در یکی از سایت های اینترنتی روایتی از قهرمانی این گروه منتشر شده و چنان گفته شده که انگار، آنان گروهی از مبارزین وطن هستند و من نماینده حکومتی که قرار است آنان افشایش کنند. در این روایت از من نقل شده که گفته ام " آنها در سالهای 60 یه مُشت کمونیست بودن و باید می مردن و شما هم پنج درصد هستید و حقتون همونه!!!" من اصولاً چنین جمله ای را نگفتم و چنین نگاهی از من برنمی آید. در حالات دیگر که اظهاراتی چنین گفته می شود، معمولاً من ساکت می مانم، چون می دانم مقصود این جماعت گرفتار کردن من و بسیاری از مبارزان با استبداد در درگیری های درونی شبه اپوزیسیون است و تن به درگیری نمی دهم، اما این روایت چنان احمقانه است، که چند توضیح را ضروری می دانم.

ادامه از صفحه ۱۳

انحراف بکشاند. هراس رژیمن از این است که حرکت های مردمی به سمت مبارزه قهر آمیز و زیر زمینی برود. مشکل حکومت با سینمای زیر زمینی در همین رابطه است. رژیمن می بیند که هنر زیر زمینی در جامعه زمینه رشد دارد و چگونه سینمای زیر زمینی سر از ادبیات و موسیقی زیر زمینی در می آورد و نگاه بخشی از هنرمندان و دانشجویان را به خود جلب می کند. برای سینما و هنر زیرزمینی دارد بدل سازی می کند. کنسرت موسیقی زیرزمینی در دبی راه می اندازد. با شگردهای مختلف سعی دارد آن را تخریب کند.

سینمای زیر زمینی بلندگوی صدای مردم فقیر است که در هیچ یک از رسانه های رسمی صدایی ندارند.

انجمن هنر- اخیرا درباره فیلم " شاملو شاعر آزادی" در رسانه ها دوباره مطالبی مطرح شده است. داستان ساخت این فیلم چگونه بود؟

مسلم منصورى - فیلم شاملو داستان خاصی ندارد. تعدادی از نویسندگان و مجریان رسانه های داخل و خارج از کشور که با دیدگاه من مشکل دارند هر از گاهی تهیه کننده فیلم را وسط می اندازند و هر چه دلشان می خواهد راجه به این فیلم سر هم می کنند. چند سال پیش داستان چگونگی ساخت فیلم شاملو از زبان تهیه کننده فیلم به طور گسترده ای در رادیو وتلوویزیون های خارج از کشور و همچنین مطبوعات داخل و خارج از کشور مطرح شد. آنها به بهانه فیلم شاملو مرتب با تهیه کننده فیلم مصاحبه می کردند و بدون اینکه کوچکترین اطلاعی از چگونگی ساخت فیلم شاملو داشته باشند، در مقدمه مصاحبه، تهیه کننده فیلم را به عنوان سازنده فیلم معرفی کردند و علیه من می گفتند و می نوشتند. در عین حال تلاش می کردند مرا به سازمان های سیاسی منسوب کنند. تهیه کننده فیلم هم در مصاحبه با روزنامه های داخل، در حال تعریف و تمجید از سینمای رژیمن نه تنها درباره فیلم شاملو بلکه درباره خودم و فیلم هایم، هر چه دروغ به نظرش می رسید سر هم می کرد.

روزنامه یالاتارات مسعود ده نمکی، فیلم های مرا ضد ایرانی می نامید. دیگران نوشتند که دیدگاهم درباره سینمای رژیمن غرض ورزی شخصی است. افرادی چون ناصر صفاریان که کوچکترین آشنایی شخصی با آنها ندارم، مثل نویسنده کیهان لندن در مجلات داخل ایران نوشتند که فیلم شاملو را من نساختم، تهیه کننده فیلم لطف کرده اسم مرا به عنوان کارگردان در عنوان بندی فیلم آورده است...

اخیرا هم تهیه کننده فیلم متن گفتار و شعر های استفاده شده در فیلم را بدون اطلاع من، به صورت کتابی چاپ کرده و نیمی از کتاب را به تعریف از خود و خانواده اش و داستانسرای راجع به من اختصاص داده است. مهملاتی از این دست را قبلا بارها چاپ و در مصاحبه ها عنوان کرده است. چنین حرفها و دعوای کاسبکارانه از نوع کنسرت گذاران و ناشرین کتاب در لس آنجلس نه در شان کتابی است که عنوان "شاملو شاعر آزادی" را بر خود دارد و نه در شان خوانندگان آثار شاملو و نه در شان

فیلم شاملو است. ایشان اگر حرمتی برای شاملو و کوچکترین ارزشی برای خودش قائل بود، پیرامون این فیلم اینقدر کثافت کاری نمی کرد.

داستان فیلم شاملو اینگونه بود که در سال 1373 برای انجام مصاحبه ای به دیدن شاملو رفتم که این مصاحبه در کتاب "سینما و ادبیات" به چاپ رسید. این اولین دیدار و آشنایی نزدیک من با شاملو بود، بعد از آن هر از گاهی به دیدنش می رفتم.. بعد از چند دیدار پیشنهاد کردم از او فیلم بسازم. شاملو در ابتدا رغبتی به این کار نداشت، معتقد بود با این کار وقت او و خودم را هدر می دهم و فیلم هایی از این دست به درد هیچ بنی بشری نمی خورد. من بر خواسته ام اصرار کردم، در نهایت با بی میلی قبول کرد.

هنگام فیلمبرداری پولی در بساط نداشتم به دهها نفر تلفن می زدم، پول مختصری فراهم می کردم. با همین وضعیت و امکانات محدود هر فرصتی که پیش می آمد بخشی از کار را فیلم برداری می کردم. از طرفی شاملو هم از لحاظ جسمی مریض بود. سردرد و پا درد اماتش را بریده بود و آمادگی لازم را برای این کار نداشت. با اینکه گاهی مریضی جسمی روحیه اش را به شدت تلخ می کرد، اما همیشه با صبوری ما را می پذیرفت .

دوستانی مانند محمود کلاری (فیلمبردار) محمود سماک باشی و بهمن حیدری (صدابردار) با اینکه نظراتمان با یکدیگر متفاوت بود ولی بدون هیچ توقع و بدون هیچ دستمزدی مرا همراهی می کردند. بعد از چند جلسه فیلمبرداری از شاملو، برای اینکه تهیه کننده ای برای فیلم پیدا کنم با محمد علی سجادی (فیلمساز و نویسنده) فیلم را به صورت موقت با عنوان " آن پرسش سوزان" ادیت کردیم. تا این زمان مقصودلو اصلا در جریان نبود و خبر نداشت فیلمی درباره شاملو ساخته می شود. سال بعد به دعوت فستیوال" فیلم رئال " به فرانسه رفتم که فیلم " نمای نزدیک- نمای دور" مرا نمایش می دادند. در آنجا توسط یکی از دوستانم مقصودلو در جریان ساخت فیلم شاملو قرار گرفت و حاضر شد مخارج این فیلم را بپردازد تا فیلم را کامل کنم.

به ایران که برگشتم یکی دو جلسه از شاملو و چند جلسه از شخصیت های ادبی و سینمایی فیلم گرفتم. ادیت نهایی فیلم را با ژیلایپکیچی انجام دادم. فیلم تکمیل شده را برای مقصودلو به نیویورک فرستادم. به آمریکا که رسیدم دیدم چند عکس از شاملو را در فیلم گذاشته چون برادرش این عکس ها را از شاملو گرفته است. در شروع فیلم چند عکس از شاعران کشورهای دیگر را آورده و یک شعر از شاملو را که من در ادیت اولیه فیلم استفاده کرده و در ادیت نهایی آنرا کنار گذاشته بودم، به فیلم اضافه و مجددا فیلم را زیر نویس کرده و اسامی تعدادی را به تیتراژ فیلم افزوده است. این تمام دستکاری است که مقصودلو در فیلم برای نشان دادن ذوق و استعداد خود در نیویورک انجام داده است.

تمام صحنه ها، عکس ها، شعرها و حرفها به انتخاب خودم بود. مقصودلو حتی دو پلان متفاوت از یک صحنه فیلم را ندیده بود که بخواهد نظری بدهد. چون مجموعه 15 ساعت فیلمی که از شاملو گرفتم پیش من بود

و هست و ایشان به آن دسترسی نداشتند. بعد از ادیت فیلم حدود 6 ساعت از فیلم شاملو را به برادرش سپردم. مقصودلو در کیهان لندن، نیمروز، شهروند و ایرانیان واشنگتن... بارها تکرار می کند که شاملو و آیدا از کیفیت فیلم عصبانی بوده اند تا اینکه ایشان حضور به هم می رساند و خیال همه را راحت می کند.

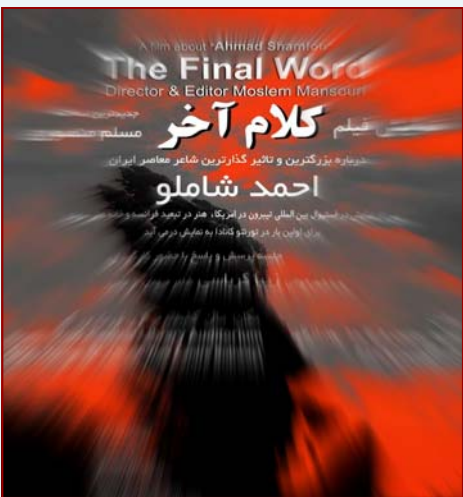
وقتی نسخه اولیه فیلم " آن پرسش سوزان" آماده شد، بردم که شاملو ببینند. بعد از دیدن فیلم گفت:

حالا که از تصاویر کوچه ها استفاده کرده اید، بد نیست از شعر کوچه هم استفاده کنید. آیدا هم این نکته را تاکید کرد..

هفته بعد با دوربین به خانه شاملو رفتم و او شعر "کوچه" را خواند. موقع خداحافظی گفت:

دو نفر پاشنه در خانه ام را درآوردند. شما و ناصر حریری.

بعد گفت: آن زمان من هم پاشنه در خانه نیما



را کشیده بودم.

بار دوم که می خواست فیلم را ببیند، در رختخواب بود و آمادگی برای دیدن فیلم نداشت. به نظر می رسید فیلم را با صدا در ذهنش دنبال می کند. وقتی فیلم تمام شد گفت: خسته نیاشید. چه خبر؟

گفتم: دیروز در خانقاه میدان بهارستان برای سیاوش کسرای ختم گرفته بودند. حزب الهی ها جلسه ختم را به هم ریختند.

گفت: مسخره است. طرف عمری به اصطلاح لاییک بوده، حالا در خانقاه برایش ختم می گیرند.. خب دیگر به حزب الهی ها بر می خورد!

بعد گفت: مثل اینکه توهم امروز سرحال نیستی.

گفتم: این روزها کارم شده دویدن های بی سرانجام.

گفت: معمولا همین طور است. جایی برای رسیدن وجود ندارد.

گفتم: ولی شما رد پای خود را به جا گذاشته اید.

گفت: ای بابا!

گفتم: مردم از خواندن شعرتان لذت می برند.

گفت: اگر چهل سال جوان تر بودم، شاید عده ای از من لذت بیشتری می بردند!

من به غلط کلمه لذت را به کار برده بودم. حرفم را تصحیح کردم.

گفتم: خیلی ها با کمک شعر و آثارتان از زندان تفکر ارتجاعی نجات پیدا کردند.

لبخند بی حالی زد. همانطور که روی تخت دراز کشیده بود، سیگاری از روی میز

کوچکی که بغل تختش بود برداشت. خستگی و غمی در چهراش بود. شاملو هیچ گاه از باور به آرمان انسانی روی برنگرداند و از مبارزه علیه تحقیری که بر انسان می رود دست نکشید. تلخی و غمی که داشت شاید از تغییر ناپذیری وضع ستمدیدگان بود و از شرایطی که جامعه در آن بسر می برد.

خواستم تنهایش بگذارم تا استراحت کند. گفتم: خداحافظ استاد.

در دیدارهایم با شاملو اولین بار بود که کلمه " استاد" را به کار می بردم. نگاهی به من کرد و گفت:

شما هم دارید این چیزها را یاد می گیرید؟ گفتم: ببخشید.

واقعا برای شاملو این فیلم آنقدرها مسئله مهمی نبود که باعث دغدغه ذهنی و روحی اش شده باشد و با ورود مقصودلو از ناراحتی به در آید. اگر شاملو قبول کرد جلوی دوربین ظاهر بشود، فقط به خاطر اصرار زیاد و سماجت من بود. روزی که قبول کرد از او فیلم بگیرم در حیاط خانه اش نشسته بودیم.

گفتم: من که این همه اصرار می ورزم، اجازه بدهید چند جلسه وقت تان را بگیرم.

سکوت کرد. بعد با بی میلی گفت: در خدمتیم.

قبل از من چند فیلمساز دیگر که به نام هم هستند، می خواستند از شاملو فیلم بسازند. اگر برای شاملو این چیزها اهمیت داشت به آنها جواب مثبت می داد. اگر خواسته مرا قبول کرد، شاید به این دلیل بود که از سماجت من خسته شده بود.

مقصودلو در نوشته ها و حرفهایش عنوان می کند که از دوستان نزدیک شاملو بوده و همیشه درباره سینما و ادبیات ساعتها با شاملو گپ می زده است. اینکه قبلا دوست گرمابه و گلستان شاملو بوده است یا نه اطلاع ندارم، ولی این را می دانم وقتی به ایران آمد بیش از یک هفته اصرار داشت که از شاملو وقت بگیرم و او را پیش شاملو ببرم.

من با ناصر تقوایی قرار داشتم که پیش شاملو برویم. به تقوایی گفتم مقصودلو هم می خواهد بیاید. وقتی به خانه شاملو رسیدیم، مقصودلو شروع کرد که با آنتونی کوین در نیویورک ناهار خورده و آنتونی کوین چنین گفته.. به نظر می رسید ناهار خوردن مقصودلو با آنتونی کوین برای شاملو جذابی نیست. میان صحبت های مقصودلو برگشت و گفت:

آقای تقوایی حالا شما کمی تعریف کنید.

بار دوم که مقصودلو به ایران آمد، باز اصرار داشت که به دیدن شاملو برویم. اینبار با یک بغل کتاب برای امضا و یک دوربین عکاسی آمده بود. چند هفته بعد نزد شاملو رفتم، گفت:

سالها پیش برای آقای... یادداشت محبت آمیزی نوشتم، او این یادداشت را برداشته، پشت نواری که با آن صدایش، شعرم را دکلمه کرده، چاپ کرده است. آدم دیگر جرات نمی کند برای کسی یادداشتی بنویسد و حرف محبت آمیزی بگوید. مثل اینکه ته هر یادداشت باید اضافه کرد که حقوق آن برای نویسنده محفوظ است و نمی توان آن را چاپ و پخش کرد.

جناب کورش پارسای عزیز

پیام شما در پیامگیر تلفن من در یافت شد.

از اینکه فرمودید نمی توانید به هیچ یک از جریاناتی که ما درخواست سخنران کردیم (یعنی "حزب کمونیست کارگری"، "فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی" و "کانون خاوران" یعنی "سازمان دفاع از زندانیان سیاسی" سخنران بدهید هم متأسفم.

مطمئن هستم که اگر "کمپین علیه اعدام" و یا "کمیته بین المللی علیه سنگسار" و یا هر جریان آزادیخواه و سرنگونی طلب دیگری هم چنین درخواستی داشتند شما جواب منفی می دادید. شاید تا این جای قضیه هم قابل درک باشد.

در تورنتو آقای سعید چوبک که در تدارک گرفتن اتویوس برای آمریکاست مطرح کرده بود که هرکس می تواند بنر و پرچم و شعار خود را بیاورد و هیچ محدودیتی نیست و ما تصور کرده بودیم که ایشان با شما هماهنگ کرده و شما هم به اندازه ایشان دموکرات هستید؟!

اما اینکه فرمودید پرچمهای قرمز و گروهی را کسی نیلورد برای من جالب بود!

شما می فرمایید همه آزادند که پرچم سبز! و سه رنگ بیاورند! ولی پرچم های قرمز و گروهی را نمی شود آورد. خلاصه اش یعنی همه آزادند غیر از شما. دو خردادیها و موسوی چی ها و دنبالچه های سابق رژیم مانند امثال گنجی و سازگارا و... و فقط هر چیزی و هر شعار و بنر و پرچمی که شما می فرمایید آزاد است.

یادم آمد که خمینی گفته بود " در جمهوری اسلامی حتی کمونیستها هم آزادند مگر اینکه خیانت کنند" و شما گویا چون از همین حالا پیش بینی کرده و تشخیص داده اید که خیلی های دیگر از جمله کمونیستها خیانت می کنند پرچمها و بنر هایشان را سانسور کرده اید.

باید بگویم این دموکراسی نیم بندی که شما شعارش را می دهید حد اقل در غرب و آمریکا نسبت به دیدگاه و تفکر شما خیلی جلوتر رفته است.

یادآوری می کنم که کمونیستها و آزادیخواهان برای آوردن پرچم و بنر خود هیچ وقت از کسی اجازه نخواهند گرفت. اجازه خیابان وسخن گفتن مردم را خیلی ها سعی کرده اند بگیرند و هیچ وقت هم کاملاً موفق نشده و نخواهند شد.

کمونیستها به همین دلیل بوده که هزاران قربانی داده اند تا آزادی بدون قید و شرط را برای جامعه بیاورند.

به امید سلامتی شما

بابک یزدی ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۹

، لااقل دستمزدشان را ملاخور نکنند. بعد اظهارنظر کنند که چه کسی فیلمساز خوبی است یا نیست. و چه بهتر که از دید امثال ایشان من فیلمساز خوبی نباشم. فیلمسازان خوب! جایشان دربنیاد سینمایی فارابی یا در هالیوود است. همچنانکه ثروتمندان جایشان در قصر است. فیلم سازان خوب!، بلدند چگونه اینهمه جنایت وگرسنگی را در فیلم هایشان بنفع حاکمیت ها حل وفصل کنند. به فیلمسازان خوب! کلید طلایی شهرها توسط مقامات دولتی اهدا می شود اما فیلمسازی که خلاف جریان آب می روند در هر شهری به سختی نفس می کشند. خلاف جریان رفتن بهاء دارد، بهاء آن این است که از خیرات و برکات! دستگاه های تبلیغاتی و منابع مالی محروم می مانند و برای خلق یک اثر و ساخت یک فیلم از هفت خان رستم باید بگذرند.

اما آنچه مهم است و اصالت دارد اینکه آدم بتواند با کار و اثرش در هر حیطه ای که است به اندازه خودش ضربه ای به وضع موجود جهان بزند. هر حرکتی حتی کوچکترین حرکت اگر آکنده از باور وایمان به آمال انسانی باشد قطعاً تأثیر خودش را دارد و رد پای خود را بر جای می گذارد.

انجمن هنر - در حال حاضر روی چه فیلمی کار می کنید؟

مسلم منصوری- فیلمنامه ای نوشتیم به نام «آخرین شهر دنیا»، بر اساس زندگی مردم فقیری است که در یک مجتمع مسکونی در لس آنجلس زندگی می کنند، این آدم ها از ملیت های مختلفی هستند و زبان یکدیگر را نمی دانند. بدون آنکه زبان هم را بدانند با هم مراوده دارند...قصد دارم در صورت امکان آن را بسازم. همچنین پی گیری کارهای مربوط به سینمای زیرزمینی ایران.

آدرس تماس با مسلم منصوری.

www.moslemmansouri.com

فیلم "شاملو شاعر آزادی" اولین فیلمی است که مسلم منصوری از زندگی احمد شاملو ساخته است. دومین فیلم این فیلمساز از شاملو "کلام آخر" نام دارد که بزودی پخش و در دسترس عموم قرار می گیرد. ■

ایران خارج بشوم. برای اینکه دست از سر مجوز داشتن یا نداشتن فیلم بردارد. برایش نوشتم که این فیلم مشکلی برای پخش در ایران ندارد. شاید واقعا هم اگر چند دقیقه ازفیلم حذف می شد ممکن بود در ایران امکان پخش داشته باشد. با این حال من برای ساخت فیلم نمی خواستم از حکومت اجازه بگیرم.

انجمن هنر - بعضی از کسانی که راجع به این فیلم نوشته اند عنوان می کنند که مشکل شما با تهیه کننده مشکل مالی است...

مسلم منصوری - به آمریکا که آمدم، دیدم فیلم شاملو در کانال های آلوده به رژیم و دوم خردادی ها سر در می آورد. در لس آنجلس به تلویزیون واگذار شده که در لابلای تبلیغ خاتمی و آگهی بنیاد ایمان، دعای کمیل و حج عمره از لس آنجلس به مکه پخش می شود. من به پخش فیلم در چنین لجنزارهایی اعتراض کردم و در گفتگویی با مجله "سیمرغ" چگونگی ساخت این فیلم را بازگو کردم که چکیده ای از آن مطلب در مجله "دفترهنر" هم به چاپ رسید. من هیچ گاه به مشکل مالی با تهیه کننده فیلم اشاره نکردم و راجع به مسائل مالی فیلم حرفی نزدم. حالا اگر عده ای می خواهند از این زاویه به قضیه دامن بزنند و مشکل را مالی جلوه بدهند، باز من هستم که طلبکارم و دستمزدم ملاخور شده است. طبق قراردادی که با تهیه کننده فیلم امضاء شده و متن قراراراهم ایشان نوشته اند، من به عنوان کارگردان بایستی یک فیلم یک ساعته از شاملو بسازم.. ایشان به عنوان تهیه

کننده بایستی 5 هزار دلار به من دستمزد بپردازد. در ایران 500 هزار تومان از برادرش گرفتم، در امریکا 300 دلار از خودش، این کل دستمزدی است که بابت این دریافت کرده ام. این را برای اطلاع بعضی از این نویسندگان رسانه ها گفتم که خیلی علاقمند به مسایل مالی اند و امروز هم خیلی طرفدار حقوق بشر هستند!، در موقع صحبت با تهیه کننده فیلم به ایشان یاد آور بشوند که وقتی از محصول کار دیگران برای خودشان اعتبار و بیوگرافی می سازند

وقتی می خواستم به آمریکا بیایم برای خداحافظی پیش شاملو رفتم، گفتم که بخشی از فیلم های ادیت نشده را پیش برادر مقصودلو گذاشتم. گفتم:

بهتر بود این کار را نمی کردید. در فیلم لحظاتی هست که در ادیت فقط به درد دور ریختن می خورد. بعضی ها از هر چیزی که به درد کاسبی شان بخورد، از آن استفاده می کنند.

به آمریکا که آمدم مدتی بعد مقصودلو، برادرش را پیش شاملو می فرستد و از موضع احترام به خود شاملو از او می خواهد که نوشته ای به مقصودلو بدهد تا اجازه پخش فیلم را داشته باشد. شاملو بدون اینکه به قصد و غرض مقصودلو آگاه باشد، یادداشت محبت آمیزی برایش می نویسد. از اینکه زحمت کشیده و پوستر فیلم را درست کرده از او تشکر می کند. شاملو در یادداشتی که برای مقصودلو می نویسد، فکر می کند رابطه ما هنوز دوستانه است؛ برای همین می نویسد" سلام مرا به مسلم منصوری برسانید".

در آمریکا چندین بار با شاملو تلفنی صحبت کردم، ولی هیچ وقت اشاره ای به اینکه فیلم توسط تهیه کننده چه سرنوشتی پیدا کرده، نکردم. حالا مقصودلو عکس ها و یادداشتی که از شاملو گرفته، به عنوان اینکه شاملو اختیار فیلم را به او واگذار کرده در نشریات به چاپ می رساند.

از زمانی که قرار شد مقصودلو تهیه کننده فیلم باشد، چند نامه برایم فکس کرد و چند نامه هم من برایش فکس کردم. حالا یکی از نامه هایی که من در ایران برایش فکس کرده بودم به عنوان یک سند چاپ می کند. از اینکه من به دروغ می گویم فیلم شاملو مجوز ساخت نداشته است. من در آن نامه برایش نوشته بودم که فیلم شاملو در ایران قابل پخش است و مشکلی برای پخش ندارد.

آن موقع نگران بود که فیلم مجوز ساخت ندارد و اصرار داشت که برای فیلم مجوز پخش در ایران بگیرم. من هم بخاطر فیلم هایی که در مورد زنان تن فروش و جنگ زدگان ساخته بودم می خواستم زودتر از

آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام Roshangar و به آدرس ارسال نمائید.

و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا

TD Canada Trust
Name: Roshangar
Acct. # 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس پستی:

کانادا

CEES
P.O BOX 55338 300 Borough Dr.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

Income &		\$
خانم دوستار	40	
آقای دوستار	50	
امیر پیام	20	
سیروس	50	
عظیم	20	
پرویز	20	
ناشناس	20	
آقای دوستار	5	
فرامرز	50	
کامیار	20	
سیامک	20	
آقای دوستار	50	
آگهی دولتی	1380	

	1745	

مخارج مالی ماه اکتبر

مخارج ماه گذشته 1080 (\$1040) خرج چاپ، \$16 صندوق پستی، \$12 CVC خرج ماهیانه حساب بانگی+\$12 مخارج دفتری) بوده که با توجه به \$1745 کمک مالی دریافتی \$665 اضافی داشتیم. در نتیجه، با در نظر گرفتن \$1444 بدهی از گذشته (در گزارش ماه گذشته خرج چاپ به غلط، \$40 کمتر نوشته شده بود) کل بدهی روشنگر بالغ بر \$779 می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشنگر بدهی مزبور نیز هر چه زودتر پرداخت گردد. با تشکر از همه کمک کنندگان به روشنگر، باز هم امیدواریم بتوانیم تیراژ روشنگر را تا 10 هزار نسخه افزایش دهیم. چرا که در حال حاضر علاوه بر مونتریال، اتاوا، نیویورک و هیستون آمریکا نزدیک به 500 نسخه نیز باید برای اروپا (آلمان) بفرستیم.

قیام مردم عرب بر علیه اسلام و محمد

بخش چهارم

سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

عاملین قبلی محمد در منطقه مانند زبرقان بن بدر عامل طایفه رباب و وکیع و سماعه که پس از مرگ محمد به سجاح پیوسته بودند تغییر جهت داده به خالد روی می آوردند. ولی مالک که در بطاء بوده است تا آمدن خالد دو دل می ماند .

با آمدن خالد به بطاء، مردم بنی یرموع برای دفاع جمع می شوند. ولی مالک آنان را منصرف ساخته پراکنده می سازد. وقتی خالد وارد می شود طبق دستور ابوبکر که گفته بود "وقتی به جایی فرود آمدید اذان گویند و اقامه نماز گویند. اگر مردم آن جا نیز اذان گفتند و اقامه نماز گفتند از آن ها دست بردارید.

اگر نگفتند به آن ها حمله کنید و بکشید و به آتش بسوزید و به طرق دیگر نابود کنید."، همین کار را می کنند. مالک و اطرافیانش نیز در جواب اعلام مسلمانی کرده، سلاح های شان را زمین گذارده با آن ها نماز می کنند، با این حال خالد، مالک را با کسانش گرفته گردن می زند .

یک روایت این است که خالد، از آن جهت مالک را می کشد که دلباخته زن زیبایی او می شود و برای همین در پی بهانه ای او را به قتل می رساند. بهانه خالد این بوده که پس از آن که مالک و کسانش با مسلمانان نماز می گزارد، روزی خالد او را احظار نموده و به او می گوید آیا تو نیستی که این شعر را گفته ای:

پیش از آن که سپاه ابوبکر فرا رسند مرا شراب دهید، پیش از آن که سپاه ابوبکر فرا رسند مرا شراب دهید،

شاید مرگها نزدیک شده اند و ما آگاه نیستیم .

مالک انکار می کند و می گوید: "اگر صاحب شما خود این سخن را از زبان من شنیده بود مرا نمی کشت". خالد می گوید: "پیامبر خدا را صاحب ما می دانی و صاحب تو نیست؟ گردنش را بزنی". آن گاه مالک اشاره به زنش می کند و می گوید: "ای خالد، این زن است که باعث کشتن من می شود ."

برای همین وقتی که خالد برای توضیح به مدینه احضار می شود، عمر که در کنار ابوبکر بوده به خالد می گوید، "ریا می کنی؟ یک مرد مسلمان را کشتی و بر زنش جستی، تو را سنگسار می کنم ."

البته جنایات خالد به همین جا ختم نمی شود. او پس از گردن زدن مالک و نزدیکانش دستور می دهد تا از سر آنان اجاقی بسازند و در آن آتش به پا کرده سر آن ها را بسوزانند. سویری شرح ماجرا را این طور می دهد: برای همین وقتی که خالد برای توضیح به مدینه احضار می شود، عمر که در کنار ابوبکر بوده به خالد می گوید، "ریا می کنی؟ یک مرد مسلمان را کشتی و بر زنش جستی، تو را سنگسار می کنم ."

البته جنایات خالد به همین جا ختم نمی شود. او پس از گردن زدن مالک و نزدیکانش دستور می دهد تا از سر آنان اجاقی بسازند و در آن آتش به پا کرده سر آن ها را بسوزانند. سویری شرح ماجرا را این طور می دهد: و"مالک بن نویره از همه کشتگان بیشتر موی داشت و مردم سپاه خالد با سر کشتگان اجاق ساختند و پوست همه سرها از آتش آسیب دید

ادامه در صفحه ۲۱

که حاصل را برای تو فراهم آورند و اینک یک نیمه را بگیر و برو. آن گاه مُسَیْلَمَه برفت و یک نیمه را بیاورد که سجاح بر گرفت و سوی جزیره رفت و هذیل و عقه و زیاد را به جا گذاشت که باقیمانده را بگیرند .

ملاحظه می گردد که در این جا چگونه تمامی شبه جزیره عربستان تحت تاثیر پیروزی های اولیه محمد به روش های خرافی و ریاکارانه او آلوده گشته و کارها و اعمال و رفتار این پیغمبران جدید مشابه و به تقلید از خود او بوده است .

راویان مسلمان اغلب ادعا می کنند که آیه های آنان تقلیدی دزدانه از محمد بوده است. اگر منظورشان تقلید در شکل است که چه اهمیتی می تواند داشته باشد. ولی اگر منظور آنان تقلید در محتوا می باشد که تمام عقاید و آیه های محمد نیز از نظر محتوا تقلیدی از پیغمبران یهود و مسیحیت بوده است. ما نیز در گذشته نشان دادیم که همه این به اصطلاح پیغمبران، نه تنها در ایده های خود که چیزی جز دفاع از مردسالاری و نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی نبوده مشترک بوده اند و در نتیجه هدف واحدی را دنبال می کرده اند، بلکه از نظر روش یعنی متوسل شدن به خدا و آوردن آیه از جانب او برای فریب مردم و پیشبرد مقاصد شخصی و سیاسی خود نیز کاملاً به طور مشابهی عمل می نموده اند. مثلاً هنگامی که سجاح قصد جنگ با مُسَیْلَمَه را می کند، پیروان او مانند مسلمانان که با جنگ بدر و بعضی لشکر کشی های محمد مخالفت می کنند، از در مخالفت با وی در می آیند و می گویند، "مردم یمامه نیروی بسیار دارند و کار مُسَیْلَمَه بالا گرفته است." ولی او نیز مانند محمد برای ساکت نمودن آنها وحی خدا و امر او به رفتن به یمامه را بهانه می کند و این آیه را برای آنان می آورد :

سوی یمامه روی کنید، و چون کبوتر بال گشاید که غزایی قاطع است و از آن پس ملامتی به شما نرسد ."

جالب است که در این جا نیز سجاح مانند محمد در جنگ بدر، از رفتن به جنگ مُسَیْلَمَه رو سفید بیرون آمده منتفع می شود. بنابراین او نیز می تواند موفقیت خود در گرفتن نیمی از حاصل یمامه را به پای مستظهر بودن خود به پشتیبانی خدا و اصالت ادعای پیغمبری اش بگذارد، که به طور قطع هم این کار را کرده است. بنابراین اگر سجاح نیز از درایت، فرصت طلبی، پشتکار و بیرحمی محمد بر خوردار بود و مانند او از فرصت های تاریخی و مناسبی نیز بهره مند می شد، با یکی دو پیروزی دیگر، هوادارنش را به طور قطع معتقد به پیغمبری خود نموده، با پیروزی های بعدی، به جای محمد به پیغمبر برگزیده خدا در عربستان تبدیل می شد.

در این زمان خالد بن ولید پس از پایان کار غطفان و اسد و هوازن و طّی برای انجام ماموریت بعدی خود و احتمالاً به ابتکار خود وارد یمامه می شود که عکرمه و شرحبیل نیز در دسته های جداگانه برای جنگ با مُسَیْلَمَه به آن جا اعزام شده بودند. راویان اسلامی در یک کلام می گویند که با آمدن ولید به یمامه یاران سجاح پراکنده می شوند. ولی هیچ توضیحی در این مورد و چگونگی امر نمی دهند. به هر حال با پراکنده شدن یاران سجاح،

دست و پا بسته در آتش انداختند ."

شکست سجاح و فرار وی به شام

خالد پس از تمام کردن کار طّلیحه و قباایل غطفان و اسد و بنی سلیم و هوازن، به سوی یمامه حرکت می کند. در آن جا، سجاح و مُسَیْلَمَه با ادعای پیغمبری قیام کرده بودند. سجاح از قبیله بنی ثَعلَب بود و طوایف ربیعه را نیز با خود داشت. طایفه هُذَیل نیز از مسیحی گری بیرون آمده به او پیوسته بودند و به این ترتیب کارش بالا گرفته بود .

پس از مرگ محمد، "وکیع بن مالک" و "مالک بن نویره"، از جمله عاملانی که محمد پس از روی آوری یمن و یمامه به وی، بر سر بنی حنظله نهاده بود، و بعداً "زبرقان بن بدر، عامل محمد بر سر طایفه رباب به سجاح می پیوندند. آن گاه سجاح با سپاه خود به سوی مدینه حرکت می کند. در میانه راه هنگام گذشتن از نباح "اوس بن خزیمه هجیمی" و مردم "بنی عمرو" که به گرد سجاح جمع شده بودند ناگهان به وی حمله نموده از او اسیر می گیرند. سجاح نیز پس از مذاکره و گرفتن اسیران خود تعهد می کند که دیگر از منطقه آنان عبور ننماید و چون مالک و وکیع نیز از او جدا شده بودند، از حمله به مدینه منصرف شده با سپاه خود قصد بنی حنیفه در یمامه را می کند .

مُسَیْلَمَه که از قصد او بیمناک می شود و می ترسد که اگر با سجاح درگیر شود "تمامه و شرحبیل بن حسنه با قباایل اطراف بر سرزمین حجر تسلط" می یابند، به قصد دوستی برای او هدیه فرستاده با او به مذاکره می نشینند. شرحبیل یکی از گروه های ارسالی ابوبکر برای جنگ با مُسَیْلَمَه بوده است. در این مذاکره، گفتگوی زیر میان دو پیغمبر!! رد و بدل می شود:

مُسَیْلَمَه- نصف زمین از ماست، اگر قریش عدالت کرده بود یک نیمه زمین از آن وی بود، اینک خدا نیمه ای را که قریش نخواست به تو داد که اگر قریش خواسته بود از آن وی می شد. سجاح- نصف را کسی رد می کند که ستمگر باشد، نصف را به سپاهی ده که بدان راغب است. مُسَیْلَمَه- خدا از هر که اطاعت آورد، شنید، و چون در خیر طمع بست او را امید داد و پیوسته کارش به خوشی فراهم آمد. خداپتان دید و عطا داد و از بیم رها کرد که به روز جزا نجات تان دهد و زنده کند، دروهای گروه نیکان، نه تیره روزان و بدکاران، بر ما باد. آن ها که شب به پا خیزند و به روز روزه دارند برای پروردگار بزرگ تان که پروردگار ابرها و باران ها است .

سجاح- وقتی دیدم که صورت هاشان نیک بود و چهره هاشان صفا داشت و دست هاشان نرم بود، گفتمشان: نه با زنان در آمیزید و نه شراب نوشید که شما مردان نیکید که یک روز روزه دارید و روزی بگشایید، تسبیح خدای که وقتی زندگی آید چگونه زنده شوید و سوی پادشاه آسمان بالا روید، که اگر دانه خردلی باشد شاهی بر آن به پا خیزد که مکنون سینه ها را بداند، و بسیار کسان در این باره حسد برند .

آن گاه مُسَیْلَمَه متعهد می شود که نیمی از محصول سال آتی یمامه را برای وی بفرستد. اما سجاح می خواهد که سهم سال بعد را از پیش بدهد. مُسَیْلَمَه می گوید، کسانی را بگذار

قیام اُم رمل یا سَلَمی

یکی دیگر از رهبران شورشیان اُم رمل یا سَلَمی (سَلما) دختر مالک بن حُذیفه بود. او کسی بود که در زمان محمد، در یکی از غارتگری های مسلمانان اسیر شده و به صورت برده به عایشه رسیده بود. عایشه نیز او را آزاد کرده بود. سَلَمی نیز ابتدا نزد او باقی مانده و سپس به نزد قوم خودش رفته بود و بعد به انتقام از مسلمانان بر علیه آنان قیام کرده بود و اکنون با باقی مانده شورشیان غطفان و هوازن و سلیم و اسد و طّی که به گرد او جمع شده بودند، از ظفر به سوی حوائب می رفت. طبری می گوید: "این پراکندهگان به دور سَلَمی فراهم شدند که همانند مادر خویش حرمت و لیاقت داشت و شتر ام قرفه پیش وی بود. وی کسان را ترغیب کرد و گفت: باید جنگ کنید و یکی را میان قوم فرستاد و آن ها را به جنگ خالد دعوت کرد." هنگامی که سپاه او با سپاه خالد روبرو می شود، جنگی سخت میان آنان درگیر می شود. طبری می گوید:

"هنگام جنگ سَلَمی بر شتر مادر خویش ایستاده بود و مانند وی حرمت و عزت داشت، می گفتند: هرکه شتر او را رم دهد صد شتر جایزه دارد. و این به سبب حرمت وی بود. در این جنگ خاندان ها از طایفه "حاسی" و "هاربه" و "غنم" نابود شد و بسیار کس از طایفه کاهل کشته شد. جنگ سخت بود. گروهی از سواران اسلام به دور شتر فراهم آمدند و آن را پی کردند و بکشتند و یک صد مرد به دور شتر کشته شد. خبر پیروزی این جنگ بیست روز پس قزه به مدینه رسید ."

این نوع مقاومت ها و جنگ ها، مقاومت توده های واقعی مردم علیه دیکتاتوری سیاه اسلامی بود. رهبران این جنبش ها کسانی بودند که مانند ام رمل از میان مردم برخاسته بودند و از این رو در کنار آنان تا آخرین قطره خون خود می جنگیدند. این رهبران و جنبش هایی که تحت رهبری خود داشتند، با رهبران خرافی و شیدایی مانند اَسُود، طّلیحه، مُسَیْلَمَه و سجاح که ادعای پیامبری داشته و مانند خود محمد قصد فریب مردم و حکمرانی بر آن ها را داشتند، از زمین تا آسمان متفاوت بودند. ضعف اساسی این جنبش ها و رهبران آن ها این بود که پراکنده بودند و به خاطر محدود بودن چشم اندازشان قادر به اتحاد فوری و وسیع در میان خود نبودند .

از جمله جنایات و وحشیگری های دیگر مسلمانان و به خصوص ابوبکر در طی این جنگ ها، به آتش انداختن و سوزاندن "ایاس بن عَبد یالیل" در مدینه بود. ایاس که از بنی سلیم بود نزد ابوبکر می آید و با ادعای مسلمانی از او درخواست مرکب و سلاح برای جنگ با مرتدین و شورشیان می کند. ولی پس از گرفتن مرکب و سلاح علیه مسلمانان برخاسته "در جواء مقام می گیرد و نجیة بن ابی المیثاء از بنی شرید را مامور حمله به مسلمانان طایفه سلیم و عامر و هوازن می کند. ابوبکر، طریفة بن حاجز را به جنگ او می فرستد. در جنگی که میان این دو در می گیرد، نجبه کشته و ایاس فراری و سپس دستگیر شده به مدینه آورده می شود. ابوبکر نیز دستور می دهد "تا در نمازگاه مدینه هیزم بسیار آماده کردند و آتشی افروختند و او را

مگر سر مالك كه ديگ پخته شد اما سر وی از آتش نسوخت از بس موی كه داشت و موی انبوه پوست سر وی را از حرارت آتش محفوظ داشته بود."

به هر حال سر و صدای این جنایت به مدینه می رسد. عمر از ابوبكر می خواهد كه خالد را به تلافی كاری كه كرده قصاص و یا حداقل بركنار كند. ابوبكر كه هرگز اعمال سپاهیان

خود را قصاص نمی كرد به او می گوید: "نه عمر ! من شمشیری را كه خداوند به روی كافران كشیده در نیام نمی كنم ."

این كه مسلمانان عمر را در اجرای عدالت فردی سختگیر می دانند، منظورشان چنین عدالتی است. عدالتی كه در آن كشتن بی مورد هزاران هزار انسان آزاده ولی نا مسلمان جرم نیست و بی مجازات می ماند، ولی كشتن بی

مورد يك مسلمان (مالك) نهايت بی عدالتی است. عدالت عمر نیز مانند عدالت ابوبكر و علی و حتی خود محمد از این نوع بوده است . با این حال در مورد خالد حتی همین عدالت مسخره نیز اجرا نمی شود. چرا كه شمشیر خون ریز وی كه به خاطر همین خود سری ها و زیاده روی های وحشیانه اش در دل انسان های معصوم و سرکوب شده عرب رعب و

هراس می انداخته، برای اسلام و فتوحات بعدی آن ارزش زیادی داشته است. ابوبكر فقط حاضر می شود كه خالد را توبیخ كند، آن هم نه به خاطر جنایت هولناکی كه مرتكب شده بود بلکه به واسطه این كه در میان اعراب زن گرفتن به هنگام جنگ زشت بود و خالد این كار را در مورد زن مالك انجام داده بود. ■

كشف فسیل موجود شبیه به انسان متعلق به 4/4 میلیون سال گذشته

جاناتان آموس - بی بی سی

پژوهشگران مشخصات يك موجود كهن شبیه انسان كه می تواند از اجداد مستقیم ما باشد را تشریح كرده اند.

ارزیابی این موجود 4/4 میلیون ساله به نام آردیپیتكوس رامیدوس طی مقاله ای توسط دانشمندان در نشریه "ساینس" انجام شده است.

تیم محققان می گویند حتی اگر این موجود از اجداد مستقیم انسان نباشد، چگونگی تكامل انسان از جد مشتركش با شامپانزه را روشن تر می كند.

فسیل های آردیپیتكوس رامیدوس ابتدا در سال 1992 در اتیوپی پیدا شد اما ارزیابی اهمیت آن 17 سال طول كشید.

مهم ترین نمونه این فسیل ها اسكلت ناقص يك موجود ماده است كه بر آن نام "آردی" نهاده اند.

تیم بین المللی محققان استخوان های مهمی از جمله جمجمه با استخوان فك و دندان، بازوها، دست ها، خاصره، لنگ و پاها را پیدا كردند.

اما پژوهشگران همچنین قطعاتی را یافته اند كه می تواند به حداقل 36 موجود منفرد آردیپیتكوس تعلق داشته باشد.

پروفسور تیم وایت از دانشگاه كالیفرنیا در بركلی كه از محققان ارشد این پروژه است گفت كه تحقیقات گروه موشكافانه بوده است.

او به نشریه ساینس گفت كه تمیز كردن استخوان ها و بعد مطالعه و مقایسه آن با سایر فسیل های شناخته شده آفریقا و سایر نقاط سال های سال وقت گرفت.

پروفسور وایت گفت: "این يك فسیل معمولی نیست. يك شامپانزه نیست. انسان نیست. این به ما نشان می دهد كه زمانی در گذشته چه بوده ایم."

زندگی روی درخت این فسیل در حدود

230 كيلومتري شمال شرقی آديس آبابا پایتخت اتیوپی كشف شد.

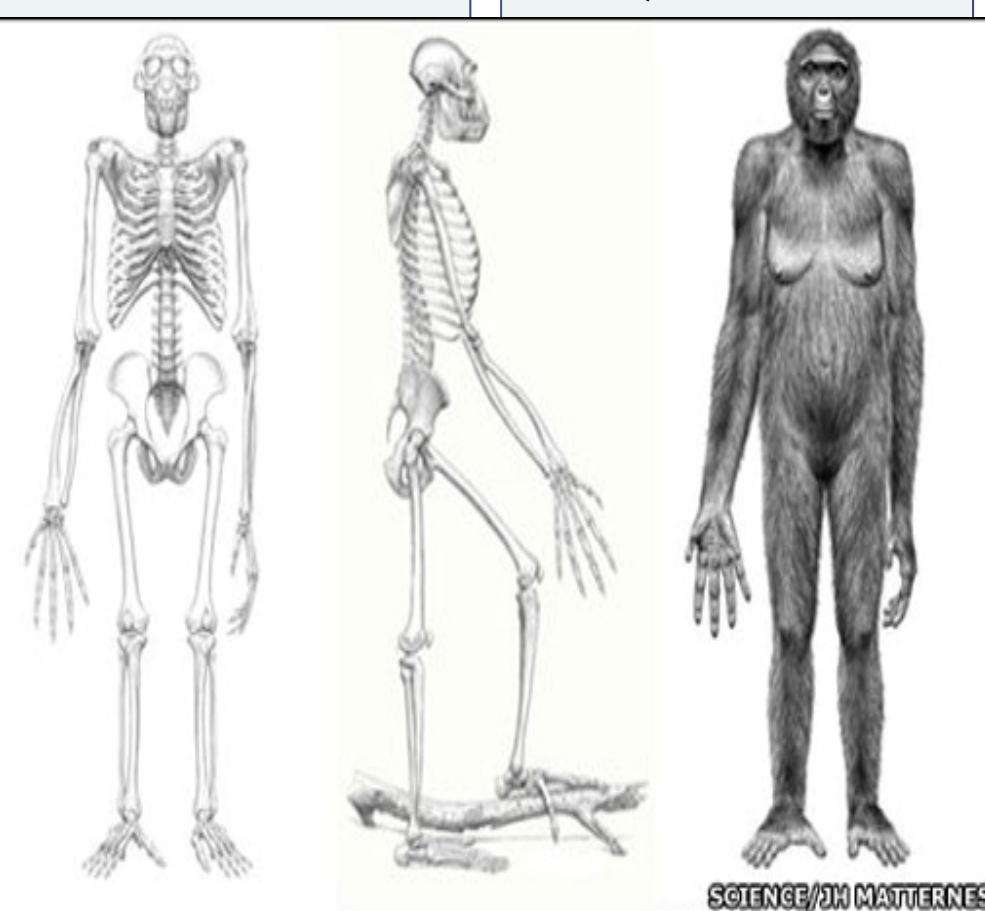
گفته می شود برخی از مشخصات اسكلت این موجود منعكس كننده مشخصات قابل مشاهده در گوریل های بسیار كهن است؛ همچنین آثاری از گونه های انسان نما كه بعدا ظاهر شدند در آن دیده می شود.

دانشمندان می گویند كه آردی با قدی 120 سانتیمتری در بالا رفتن از درختان مهارت داشته است، اما همچنین روی دو پا راه می رفته است. با این حال كف پاهایش مثل

می آمده صاف راه می رفته تقریبا همانطور كه من و ما قدم برمی داریم."

محققان می گویند اینکه این موجود 4/4 میلیون سال قبل در ناحیه ای كه جنگلی بوده زندگی می كرده است تا حدودی مشكل زاست. تصور می شد كه تكامل اولیه انسان حداقل تا حدودی ناشی از ناپدید شدن درختان و تشویق آنها به راه رفتن بر زمین بوده است.

پروفسور وایت گفت: "این موجودات در زیستگاهی جنگلی زندگی می كرده و می



تصویری ساختگی براساس یافته های فسیلی از آردی

انسان امروزی قوسدار نبوده، كه نشان می دهد نمی توانسته در فواصل طولانی راه برود یا بدود.

پروفسور اوئن لاجوی از دانشگاه كنت در اوهایو به بی بی سی گفت: "نصف زندگی اش روی درختان می گذشته است؛ در درختان لانه می كرده و گهگاهی هم آنجا غذایی را می خورده است، اما وقتی پایین

مرده اند، نه در يك دشت باز (ساوانا)."

و چون بسیاری از مشخصه های آردیپیتكوس رامیدوس در میمون های امروزی در آفریقا دیده نمی شود، احتمال دارد كه این جد مشترك، از لحاظ زمانی خیلی عقبتر از آنچه تاكنون تصور می شد می زیسته است - شاید هفت یا نه میلیون سال پیش.

تكامل سریع این تیم در پاسخ به اینکه آیا آردیپیتكوس رامیدوس جد مستقیم ما بوده است یا نه، گفت برای پاسخگویی به این سوال باید فسیل های بیشتری از نقاط مختلف و متعلق به دوره های زمانی مختلف جمع آوری و بررسی شود.

دانشمندان در سندی كه به مقاله آنها در نشریه ساینس ضمیمه شده نوشته اند: "ما برای دادن پاسخی مطمئن به این سوال در آینده نیازمند كشف فسیل های بسیار بیشتری

از دوران 3-5 میلیون سال قبل هستیم."

"اما اگر آردیپیتكوس رامیدوس عملا گونه ای نباشد كه جد انسان مستقیما به آن برسد، باید ارتباط نزدیکی با آن داشته باشد، و در ظاهر و تطبیق پذیری شبیه آن بوده باشد."

بدوی بودن ظاهر آردیپیتكوس رامیدوس در مقایسه با آسترالوپیتسین ها - گروهی از هومینیدها در آفریقا كه از لحاظ زمانی کمی به ما نزدیک تر بوده اند - كارشناسان را شگفت زده كرده است.

به خصوص فسیل يك آسترالوپیتكوس آفرنسیس موسوم به "لوسی" كه در سال 1974 پیدا شد به علت توانایی آن در راه رفتن ارتباط نزدیکی با انسان دارد.

پروفسور کریس استرینگر از موزه تاریخ طبیعی لندن اظهار نظر كرد كه برای آنكه آردیپیتكوس رامیدوس روی خط مستقیمی از دودمان انسان بنشیند همچنین لازم است كه تغییرات تكاملی سریعی روی داده باشد.

او به بی بی سی گفت: "آسترالوپیتكوس چهار میلیون سال قبل ظاهر شد بنابراین تصور این است كه پیشرفت تكامی در 4/4 میلیون سال قبل باید بیشتر (از آردیپیتكوس رامیدوس) می بوده باشد."

او افزود: "خوب باید گفت كه شاید تغییرات خیلی سریع هم ممكن باشد یا اینکه آردیپیتكوس ممكن است نوعی بازمانده تاریخی از يك مرحله قدیمی تر تكامل باشد. شاید هم چیزی شبیه به آسترالوپیتكوس در 4/4 میلیون سال قبل در جای دیگری در آفریقا پیدا كنیم."

■■■

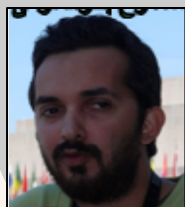
روشنگر متعلق به شماسه!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

معنی می‌کند.
من نه از خود قصد دفاع دارم و نه از خائن
خود فروخته انتظاری ولی سم پاشی و سنگ
اندازی تا به کی؟
ای کاش خیانت را به کناری گذاشته و به
کسوت خدمت در آیم و هر کاری را با نتیجه
آن با محک تجربه و علم و حقیقت بسنجیم تا
که معلوم شود هر که در او غش باشد و از
طرفی یکبار و برای تنوع هم که شده یار هم
میهنان جوان و هنرمند خود باشیم نه اسباب
تحقیر و اغفال آنان باقی بایمان و حق که
شما نه آنرا می‌شناسید و نه سپاسش می‌دارید
نگهدارتان ■



یاران بی نام 9 مخالفان گمنام



شاهرخ بحرالعلمی

دبیر نخستین
جشنواره فیلم کوتاه

شبنامه نویسی و اتهام و افترا افکنی کار
مشتی پیر زن عجوزه بر درب نشسته است
که متاسفانه در پس مشرب و نه مکتب فسیل
شده سیاسی خود را مخفی کرده و در جایی
که رزومه و پرونده کاری اینجانب بر همگان
روشن و مسلم است اینجانب را متهم به
مزدوری و جیره خوری نموده و در طرح
بی خود خود در چاه زمزم آن کار دیگر
می‌کنند که حیف از زمزم و حیف از نام،
چون نام از آن آبرو و نان است و هر کس که
نان از بد نامی دیگران می‌خورد خود نه نام
دارد و نه نان!

اگر مرکزی در حمایت از فیلم سازان جوان
ایرانی جشنواره و مسابقه و آوردگاهی هنری
را بر پا می‌کند تا آن جوان روستایی در کنار
قضاوتی فنی به فیلم سازی روی
آورد، چگونه است آن وطن فروش خود
فروخته ای که این همه را به جاسوسی و
مزدوری تعبیر و صلاح و فلاح را به خراب

بازی حبله گرانه، افشا و رسوا گردید. طی
تلاشهای پیگیرانه این دوستان، تئاتر شهر و
شهرداری ریچموند هیل مورد اعتراض شدید
قرار گرفت.
در پایان پس از چند روز اعتراض بی وقفه،
تحت فشار جو حاکم متأثر از رویدادهای و
تظاهراتهای اخیر در ایران و تورنتو،
اعتراضات هنرمندان تبعیدی، افشاگریهای
"کمیته افشا"، عدم استقبال ایرانیان آگاه -
برگزارکنندگان در "پرشیا فیلم"، عطای این
"جشنواره" را به لقایش بخشیده و از برگزاری این
خیمه شب بازی صرفنظر کرده و "تعطیلی" آن را
به "بهانه های" گوناگون اعلان کردند.
شکست و در نطفه خفه شدن این خیمه شب
بازی، واکنشهایی، از جمله شکوه نامه آقای
شاهرخ بحرالعلمی دبیر این "جشنواره" را
بدنبال داشت.

کمیته افشای

"فعالیت های فرهنگی ضد هنری"
جمهوری اسلامی

■ ■ ■ ■ ■

"فقط ای کاش یک سردار رادان (فرمانده
نیروی انتظامی تهران) هم در خارج از
کشور داشتیم" شاهرخ بحرالعلمی
"نماینده رسمی و وکیل تام الاختیار اتحادیه
تهیه کنندگان سینمای جمهوری اسلامی
پرشیا فیلم در کانادا"

<http://shahrokhbahr.blogfa.com/>

خیمه شب بازی رژیم

"جشنواره فیلمهای کوتاه ایرانی در
ریچموند هیل- کانادا" برچیده شد!

جمهوری اسلامی قصد آن دارد که هر ساله
همزمان با یادمانهای کشتار دهه 60 (سال
60 و تابستان 67) به جهت مخدوش کردن
اذعان عمومی بویژه در محل سکونت
مخالفان و زندانیان سیاسی گریخته از زندان
ج. اسلامی، تبعیدیان، و قربانیان سی سال
جنایات اسلامگرایان در ایران، برنامه های
به اصطلاح "فرهنگی-هنری" برپا کند.
همانگونه که در نشریه
روشنگر 29 به
اطلاعتان رسید بنا بر
گزارش خبرگزاری فارس



معاونت امور سینمایی و سمعی بصری
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



"معاونت امور
سینمایی و سمعی بصری
وزارت ارشاد اسلامی"
در صدد بود تا با
همکاری "انجمن
سینمای جوانان ایران و
مرکز فرهنگی پرشیا
فیلم و رایزنی فرهنگی
ایران [سفارت جمهوری اسلامی] در اتاوا،
از تاریخ 23 تا 26 مرداد ماه (14-16
آگوست 2009) خیمه شب بازی تحت نام
"جشنواره فیلمهای کوتاه ایرانی در
ریچموند هیل- کانادا" برگزار کند.
خوشبختانه با هوشیاری و به همت و
پشتیبانی هنرمندان، هنردوستان و فعالین
سیاسی-اجتماعی در تبعید، این خیمه شب

ancient Persian heritage, a rich,
complex and deeply-civilized cul-
ture that still lives and breathes and
sings even though Islam was
forced on the country some 1400
years ago. My recollection of Iran
is a mosaic of nightmares of get-
ting in trouble due to the harsh ap-
plication of Islamic rules. I wanted
to escape from the hell created by
the Mullahs (Iranian spiritual-
political leaders) to somewhere
where religion and government
were kept separate - where rela-
tionships between people and their
God (if ones believes) is a part of
private life and not publicly en-
forced; where there is respect for
the dignity of human beings and
personal choices; where and no-
body has permission to force any-
body else
to heaven or coerce religious ob-
servance. I longed for a place that
could be a new home where my
neighbors would not have the right
to ask about my religious back-
ground, a place where I could live
freely without being scared of be-
ing punished for showing my
beautiful hair, talking about love or
drinking water in public during

Ramadan.
Could this place be Canada, the
country where I ended up as a
refugee seeking escape from the
fundamentalist Islamic regime in
my country?

Ramadan 2005, Carleton Uni- versity - Ottawa, Canada.

Everywhere I go, someone is talk-
ing about Ramadan. Some students
suggest classes be cancelled after 6
p.m. Others want to postpone mid-
term exams or the deadline for pa-
pers until after Ramadan is over.
We have a cocktail party, and a
student asks us not to bring non-
Halal meat or pork. Another sug-
gests not having lunch in front of
people who might be fasting.
Some Carleton University Stu-
dents Association (Women' cen-
ter) posters are torn down because
they showing an image of half na-
ked woman in the Holy Month of
Ramadan which might have posed
a problem for male students who
were fasting(!) Some students ar-
gued that women shouldn't wear
what they considered to be "sexy"
clothing because it is a sin for

Muslim men to look at sexually
stimulating images while they are
fasting.
All this scared the hell out of
me. To where had I escaped?
What happened to the pluralism
and respect for personal choice
that Canada is known for?
Compared to some other universi-
ties in Canada (i.e. McGill) which
openly and unequivocally adopt
secular values, Carleton allows
religious groups more influence
than is acceptable in the pluralistic,
tolerant environment that a univer-
sity should be. In a Canadian uni-
versity that should be inclusive and
tolerant, those of us who are not
Muslim should not have Ramadan
and all it entails forced upon
us. As a woman who has endured,
witnessed and documented some
of the most extreme forms of mi-
sogyny, all justified in the name of
Islam, I am troubled to see Rama-
dan arrive at Carleton University,
bringing with it attempts by some
students to restrict others' rights -
particularly those of women. Fast-
ing is a personal choice. Those
who believe doing fasting will help

them grow personally are free to
do it. But they have no right to
force it on others. People of many
religions practice fasting: Jews,
Christians, Baha'i, Hindus - but
they do not all make it a public af-
fair or force it on others.
A few Canadian University includ-
ing Carleton some Muslim stu-
dents need to accept that many stu-
dents do not share their beliefs
[rituals]. The practice of Islam
should not and does not require
others to modify their behavior to
suit Muslims. Religion is a private
matter, and many religions that
have historically been dogmatic
and intolerant have learned to co-
exist peacefully and respectfully in
Canada. That's why Islam, as
much as any other religion, is wel-
come here. So enjoy your freedom
to be a Muslim. But don't force it
on me, and respect the rights of
others to practice what they be-
lieve. If we yield to religious fa-
natics we will have lost our basic
rights as human beings
and university will have become
everything that a university should
not be. ■



Sayeh Hassan

www.shiro-khorshid-forever.blogspot.com

Thoughts on Ahmadinejad

I find that the international community and even many Iranians are giving way too much credit to Ahmadinejad. One look at the Islamic Regime's Constitution makes it clear that the power of the President is very limited. In fact that was the excuse Khatami the so called "reformist" president used for eight (8) years during his presidency.

I think while the international community is busy creating a monster out of a little man called Ahmadinejad its losing sight of the real danger and the real monster which is the ISLAMIC REGIME. Even if Ahmadinejad was removed from power today nothing would change, because the Islamic Regime, the underlying system behind this little man would still be in place and in power.

2. Canada Walking out on Ahmadinejad's Speech at the UN
I have always been a big supporter of Stephan Harper and I am proud

that he decided Canadian delegates would walk out of Ahmadinejad's speech, I wonder if the Liberal Government was in power they would have done the same... At the same time I wonder why the



Canadian Government refused to take serious action in the case of Zahra Kazemi even when opportunity presented itself. Please find here an article written by [Michael Petrou](#) from the Mcleans which

certainly leaves some question marks in the readers mind...

3. What bothers me is not so much Reform but Reform in Disguise!

Recently I've been writing about people like Mr. Jahanbegloo and Mr. Akhavan and their reformist ideologies. This being a free country we all have the right to freedom of thought and expression. What really bothers me is not so much these people's beliefs, as it is the

fact that they are so adamant in disguising their intentions. To be a reformist, to admit to it is one thing, but to pretend to be pro-democracy and then to advocate pro-reform ideologies on the sly is a whole other story...

4. Celebrities and Reform

Recently a friend of mine sent me a video of Shohre Aghdashlou who was speaking about the human rights of Bahai's in Iran. This is very admirable, however the problem is, no amount of talking about human rights alone will change anything,

as long as the Islamic Regime in Iran is in power the rights of Bahai's, Kurds, Turks, women, students, journalist etc.. will be violated on a systematic basis.

What puzzles me is why people like Ms. Aghdashloo who are internationally known and have a huge fan base choose to only talk about human rights, rather than talking about Regime Change. One obvious answer is Regime change is not fashionable, certainly not as fashionable as it is being green. Also being against the Regime means never being able to go back to Iran, at least until there is a Regime change. This is a chance not many people are willing to take.

5. My favourite Picture of the Week

Last but not least this is a [picture](#) of members of Worker Communist Party of Iran burning an Islamic Regime Flag during the New York. Good job guys, it's always a pleasure seeing that disgusting non-Iranian Flag burn to ashes. Down with the Islamic Regime in Iran

Long Live Freedom in Iran



Lila Ghobady

lilacforfreedom@gmail.com

Thank Goodness Ramadan is over!

(Aren't Canadian universities supposed to be secular?)

Ramadan 2001, Tehran

My friends and I were not fasting, hiding in our car in a quiet neighborhood close to our university and having our lunch before going to an afternoon class. We tried to be careful not to attract attention. Suddenly somebody started banging the car's window – it was a huge, scary Islamic Police officer who had caught us eating:

“Eating in public during holy Ramadan? Pagan bitches...get out of the car! You're going to get lashed to death for not obeying Allah's laws...”

One of my friends know how to deal with this unpleasant accident - some compliments on his muscular

body, some money, fooling him by asking for his phone number in



order to set a date for next weekend, and ran while we kept calling him a jerk. Of course, not everyone

is so lucky to escape misery so easily in Iran where you can easily get lashed for not following Islamic law - women are still being stoned to death there for having sex outside of marriage.

As an Iranian woman who grew up under a fanatic Islamic regime (which seized power after killing a

hundred thousand students and political activists fighting for democracy), I still have nightmares about being a woman in a religious environment where survival demanded that you pretend to be a good Muslim and follow the regime's version

of Islam I was forced to cover myself when I was 6 years old - even during the dog days of summer. I

could hardly keep it on my head a whole day. Of course, my parents had no choice but to force me to wear it for my own safety and theirs. The risk of punishment was all too real, and all my non-Muslim friends were forced to cover themselves and read the Qur'an at school.

The Islamic rules were enforced most heavily during Ramadan when it was forbidden to eat or drink in public during daylight hours and all restaurants were closed. People who didn't follow the Islamic laws and were caught for eating or drinking in public would be subject to the harshest punishments. Most of the people I knew among family and friends in Iran never fasted nor celebrated Eid at the end of Ramadan Muslims do in most Arabic or non-Arabic Islamic countries. Why? Because many Iranians outside of the regime never accepted Islamic culture as their own and were always fiercely proud of their

“Men never do evil so completely and cheerfully as when they do it from a religious conviction” Blaise Pascal



LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس



بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)



درسهای انقلاب

برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

بحث و گفتگو در رابطه با انقلاب ایران

هر چهارشنبه 9 تا 11 شب

(بوقت واشنگتن)

باز پخش: ساعات متفاوت

تلفن کانال E2 ۲۲۷۹-۳۴۹-۷۰۳